

کتاب تاریخ
سلطان ناصر

بسم الله الرحمن الرحيم

حد و سپاس فزون از وہم و قیاس شایسته و سزاوار پروردگاری نیار خداوند بنده نواز پیوند سانه دل‌های بیگانه و
وفاق آموز جانمایی فرزانه حکیم علی الاطلاق است که در حکمت خداوندش به ظلم بناز ایداری تحریر و نه بان ظلم را قدرت
تحریر انابد غرض از کارش دیباچه این کتاب مستطاب اکر در پنج سال قبل ازین در ماه جنوری هزار و
هشتصد و شصت و پنج مسیح مطابق هزار و دو سیست و هشتاد و دو و هجری کر نل کوله هبت ار حساب دولت انگلیس نامود
برقرار ساختن تیکراف بزا او بجز او بستن معاهدات آن بری در مالکیت متفرقه و هجری با این دولت انگلیستان
و بند و ستان با اتفاق مجربیت صاحب صاحب منصب تیکرامی انگلیس ایران وارد و از طرف این به بند و ستان
سفر کرده پس از ورود بکرمان مرحوم محمد اسماعیل خان و کبل الملک آنکه در آن زمان منصوب برارث کرمان بود نسبت به
صاحبان مذکور صحبتی نام در بختی بالاکلام به آید و در حق آنها لایحه مهربانی و اعزاز امرعی و مبدول داشت بجهتی که
کر نل کوله همیشه در نزد و میبود که کاش چهری صحبت با او دانستند و او ایش نماید تا آنکه و کبل الملک مرحوم بهین بایستد چیزی
خواست نمود چون شنیده بود که کتاب تاریخ ایران تیر ساله بناسب سرخان مالک الملکی امیر انگلیس در زبان انگلیسی نوشته
شده و بنیر پیش چند سال در حسن سلوکت و هماننداری الملکی کور معین شده و در لایحه امر که نسبت این کیفیت را از در مان
ملکولیت در رساندن مسکن و در خاطرش مخرب و متناسخی تحصیل ترجمه همین کتاب را نمود و حتی که کر نل کوله همیشه در ارد
بهین شده و کران استند کار و علی الهود خطاب سر بار آفرید صاحب حکم آن کشور بکم فرمود که ترجمه تاریخ ایران را باین
تا که تمام شده بکران فرستاده شود کر نل کوله همیشه در همان در بند و ستان رفت موده بهت ادای و دست
دولت مبنوده خود بار و ما را جسته نمود پس از آن همان سال بعد از ایران آمد و در راه بغداد و بیارار در حیرت و دست آن
به کام تیر و استقامت نماید و دو سال پیش ازین بار از انگلیستان به بند و ستان و برای ملاحتله اناسب تاریخ ایران

که مدت فرستادن آن بکرمان بهر اتفاق افتاد فرضی مطلوب یافت ولی نظر سکنه اما مورد معذرت و احوال است در محل
 اعمار و بیرون از مقام هشت بار باید شمرده و مفهوم است که چنین در کلی باعث انوس خواهد بود ولی نیکت نمی بخاورد
 مردم کادی آسان نیست که گفته اند دانش در بیغان کرده دور دور است از کویچه معصوم و بیازارستان تارنج
 سر جان مالکم و جلد بزرگت است و در آن زمان جلد اول که ترجمه آن سبزه اجرت ایرانی ساکن هند و سنان بود با نام رسیده
 کرل کوله همیشه ترجمه نظرانی نگارده بود لیکن آماده داشت که بظرفت باز ملاحظه شود تا که قدر و فصل کار عمل نماید و
 ضمیمه آن بدرجه سخنان برسد این قدر بر مجال و موقع بیانست که قریل از مراجعت بوطن خویش که خواست کتاب
 موصوف را در او در انگلیستان برساند آنجا پیش از قبول کرده فرستاده اکنون نیز جزال کوله همیشه با دوری
 مخصوص مجد و اول ملک ایران آمده و کتاب را آورده است لکن بواسطه عدم فرصت مقابله صحیح و ملاحظه مطلوب
 ممکن در موفقی نسیان و ناخبر زیاده این را نیز جاری نداشت باری پس از انقضای مدت بچمال از رسیدن
 حران کوله همیشه کرمان جمیع شده که و کیش الملک رحمت ایزدی بویست از استخراج این جبر طالت اثر
 معلوم گردیده محل فتوس از روی باری کرهت پد رسیده با باد با بجله این سحر کرمان را هم بجهت بجهت بر رویه
 حدیم هم برای پیشکش این صحیفه بی نظیر حکماکان غنیمت سزده کعبت و جا بر همه معبود لازم دل واجب بود که
 این مسئله نیز مفضل قبول طبع در سینه خاطر سرکار عظمت و جلالت آثار حکمران مسمی گردیده که ترجمه کتاب تاریخ
 سر جان مالکم را مورد تأمل مخصوصاً در کمال خوشنودی و ابساط این صاحب کرام که بزرگ مصوب بدرون می
 و دولت هم بر در است پیشکش شود از اینجا که الفاضل صاحب باوصاف حمید و اخلاق

بسمیده متضفاست بدیسی است که تخمین نیمی این مکتب نمی را
 خواهد داد و گفته خامی در این باب است خود نخواهد بود محض
 بویع است که وقت ضرورت واضح و آشکار بود

نکته ندارد کسی با تو کار ولیکن چو کنی دلستان یار
 هر چه هست و درم ماه حوری

۵۲
 موسی







خون پس از آنکه شروع در تاریخ ملتی شود لازم است که چند کلمه در باب فصاحت و طبیعت ملکی که در آن کنی و در آن کلمه شود اجمالاً
 در این باب با سانساری می رود حد و در ایران تغییر است بسیار باخته لکن عنوان از زمانیکه بسط و آبادی مملکت زیاده از
 سمار و وفات بوده باستانی نمین کرد از جانب جنوب سلج فارس دور نامی هند و از سمت مشرق و شمال و مشرق
 مآب هند در و چون منتهی بود شمال آن بحر و کوه البر و مغرب آن بهر فرات بود و بعضی از آبادی خرافا که
 ایران حد و قدیم این مملکت در زیاده و صحت مبد هند صانع چهار دریا که عبارت از بکر اسود و بحر احمر و درهای خرم
 و طنج فارس و سنس و دو عظیم که فرات در جمله وارس و چون در دو جانب و هر مل باشد همه را داخل حد و
 این مملکت مسکینند در حال ایران مملکتی است وسیع مسهل رحال بسیار صحاری و قفار و سده و دره های خوش آینه
 و مرتعهای خصیب از همه هر سده نامتصیب کارون و فرات قطعه زمین خشک مسطحی که مابین کوه و دریا افتاد
 و آب و هوای درین نهرستان شایسته مشهور و نام ایران درین مملکت که در داخل مملکت است و درجه است و
 کت رود که قابل عبور مهابین باشد ندارد بل رودی که فاصله مابین فارس و حورستان است از دریا بقدر
 سار و مسهل کسی کار میکند صحف است این ماحل مین زمین مل از است که گاه گاه سلسله های برکت و قطعات
 در سمت نزدیکت جاهها و حد اول آب شیرین نظر می آید از کوههای فریب بد نامی هند و طنج فارس تا چون از
 قطره و تا بحر در از طرف دیگر کلیه صور طبیعت یکی که منابل و ششاهه یعنی غالباً جبال مرتفعه و دریا و سده با ششاهه
 ارتفاع و اشباع است اگر چه کوههای بسیارند که علی الرغم در داخل آن ارتفاع نامتصیب است اما کوهی که در ساحل

از کلیه جبال پاره است گشت همچو کت از دما عرضی ندارد ولی بعضی طول دارد و از دما چنانچه از حد میل متجاوز نگردد
شده است در این ملک زمینی که گوه در آن نیست زمینهای نموره زار است و این نموره زار با هم متعدد اند از آنجمله
یکی که از همه مشهورتر است کوه بی است که از شمال رود دهر میرسد که از سیستان میگردد و در کوه میرود تا کوه بهمانی که در
این حد رود سیستان و در آن ساحلی است مسافتی قریب چهار صد میل که میتوان گفت غایت طول کوه است و
عرضش نیز از فرسنگی که دوی است در سر او آنجا که در کوهان ملوی که شمالی هم میگویند قریب دویست میل است
کوه دیگر از زمین کوه و کاشان گرفته میرود تا با ضلع مانده در آن در خراسان و کوه سیستان می بود و در طولش بقدر
کوه سیستان و عرضش چند میل سبز است حقیقت طبیعت این زمین معلوم نیست با اقلای ملک در آن بسیار است
و در میان سیستان که به بجزیره معروف است صمدین زمین واقع است اطراف این سیستان با اقلای ملک در آن بسیار است
خشکیده با اقلای رمل است و این لها مشابیه موج دریا است و مرکب از اجزای قمر و جهان خفیف و سبک که
و دایم تابستان بر وقت باد از جانب شمال و مغرب میوزد این لها را مثل این حرکت با طرف میبرد و مگر بهر
رسید و از جانوری با نباتات تلف کرده است در بلاد کوه در اطراف این سیستان واقع است سطح بلد با سطح این
صحرای مساوی است که در غایت شدت است هوای کاشان از زمان قریب سیست معلوم است
که صفت درجه از قمر و گرم تر است از کاشان و هر دو همیشه در سطح مساوی است و در هر دو بر روی زمین است
به نفع حساب نمود میتوان گفت این اختلاف از باب بلندی زمین قمر و است که بسیار است در ارضی بر طرف است
بقدر کوههای بجز بهر سطح فارس که بهر مسافتین بسیار خشکست و با بر بلند لاکن همچو نام بعید از کوههای مانده در آن
و کاشان جنگل ندارد بین شمال مغرب کوه سیستان جای بی نیست فارس و خراسان جنگلها با انجا خفیفه یافت شود
و از کلیه حال ایران عاری از انجا مذکور هم دارند بسیار کم اراضی در ایران خون بر نواد و اقلای نبات است
و هر قدر منظور شود قابل زراعت بهتر از مزارع جهانی این ملک عالم نیست می نمود درخت کم با است که نزدیکت نه
و قریبا لاکن بر جا کار ندارد زمین معلوم میشود که برای ملکیت چه قدر موافق است میوهای که در بلاد معتدله حاصل
میشود همه در ایران یافت میشود از بار و پاره یعنی که در باغهای هر کس که در جنت بعضی میآید در صحرای این ملک
فراوانست که هر چه طیب بود از آنجا در شام است جمله مسارت اند با بعضی از آنجا که با یکدیگر از آنجا در
در فارس و خراسان بر زمین علی العبله سطح است اراضی در با سیجان کوه یا طماست در بسیار که در بار و شام
میتوان گفت سیله از کوههای کوهک در بزرگت است که بر قله آنها نامه سارا طرف ایران زمینهای سطح معتدله
که بواسطه ارتفاع زیاد بنظر بسیاری زیادند غالباً در ایران رودی که قابل عبور نیستی باشد نیست مگر آنکه در آن
و جمله از این ملک محبوب بود رود کارون در خود سیستان در آن در با سیجان دهر میرسد و سیستان از

برندگترین رودهای ایرانند باریان این مملکت بخورد بازندان هم خلیل و هم سبکت است و لاسک هفتاد آب سبک است
 سبک ریحان حاصل در ایامیکه آبادی نایده بر این بوده است ابلی مملکت زحمات ساف کشیده اند و جدای طبع
 سبک در این طبع موده چنانچه معروفست که در غنایاورد و دانه هزار فست کده اند ولی خزانی جنگهای بی دریغی
 مکرر در جنگهای صد ساله را در یکروز بر ما داده است هوای مملکت مختلف است هم بسبب اختلاف عرض و هم
 بواسطه مضادات طبیعت زمین و پست و بلند سطح اغلب بلاد چنانچه مردم شد بیشتر بلاد با صفا است برومانند
 لکال با سطحی است بر مثل جبال و از زمین زیرین با لافتن هوای ناستمان را بر زمینان بدن کردن است لکن با
 این اختلاف هوای معروف بصحت است در کتر ملکی مردمی قوی تر و جالاکت دغوس ترکیب از آبانی ایران یافت
 میشود و جایه از این ملک خصوص سب و سبکت خیلی بزرگ و قوی دغوس صورت مینوید نباتات مملکت مسینه
 مسخنی از تو حیف است بعضی از ممانون نصیب در جبال ایران یافت میشود اما فرزندان نیست و لهذا همیشه سب
 و آهن و طلا و نقره از بلاد خارج باین مملکت آورده شده است

باب دوم در سلسله جماباد و پادشاهان قبل از کیومرث

بافتاق اغلب آن است سبکتین است نخستین خدیومی که کشور کشود سر پادشاهان کیومرث بود اما
 در دبستان که مولف آن در معنی است که از کتب قدیمه محوس نقل کرده است جمعی از سلاطین و پهنیزان دیگر که
 سابق بر کیومرث بودند اند مقبول است و موید این مقال گنایست که تازه یافت شده بزبان پهلوی قدیم و
 نام آن در سابق است بنابر مولف دبستان پارسانه اعتقاد این است که قبل از کیومرث پهنیزی بوده که او را
 جماباد یعنی آباد برکت گفتندی و بی نوع بهتر از سبکت است و هم او گوید که پارسیمان قدیم را عقیده سبکتین بود
 که نخستین آدم او را محال است و دست دانش پنهان از تحقیق این مسئله کوتاه در کتب ایشان مسطور است که
 جماباد شخصی بود که در آخر دوره بزرگت ظهور کرد و آدم خلق این دوره است زیرا که بعضیده ایشان زمان منقسم به
 دورهای بسیار میشود و هر دوره مطلق مخصوص دارد و در آخر هر دوره یکت زن و یکت مرد باقی میاید که مثل دوره گانی
 ازین دو شروع میشود انتهی این مطلب چنین بنماید که از برکت سبکت و گرفته شده است فقط اخبار یکدیگر جماباد
 نقل است این است که چون او و زن او از دوره سابق باقی ماندند و مثل ایشان بسیار شده و فرزندان او و حیر
 از آدم و اسباب زندگی در غار با در شهاب جبال عالی که هستند و چون نظم و سبکتی در میان ایشان نبود
 جماباد با مرآتلی نامور بر مینویست نظایه شست و هم بدین سبب ابداع ایشان از قبیل و صبح اسلحه و صنوع زیور و زرد

ذکر سلطنت پشید او بیان

بست

بسیارین نمود هر چه ساختن البسه از نسج کوه سهند او آموخت و هم او شهرها و عمارت عالیله برپای کرد و در استحکام قلاع
کوشید القصبه جمیع قواید صنعت و تجارت را با بنای خویش ظاهر ساخت قلعهای جهاد سیزده نفرند که همه را آباد
کونید و ایشان اختتام سلطنت و احترام نبوت را با هم جمعه استند زمان ایشان را از سایر از منته به شمارند چون
تمام سلطنت و نبوت این طایفه با خرد سیه آذین باد که آخرین ایشان است از سلطنت استغفا کرده کوچ عزالت بر کوچ و عز
احتمال نمود بدین واسطه هیچ در هیچ در امور ملکت و ملت به بد آمد و همنه ای خفته به در کشت قتل و غارت بیوحسب
و چنانچه صاحب دستان گوید آسیا با از خون جاری گشت صنایع و علوم بر طاق نسیمان نهاد و شده بنی نوع انسان
خوبی صیاح ضاره گرفتند اجرام بعضی از عقلا را بر حال مردم جم آمده ابرجی افرازم که مردی زاهد و عزالت گزین بودند عا
گروه که عثمان حکومت در دست گرفته سر بیت عباد و شتیب بلاد در واری افرازم نخست از قبول انبصورت تا با کرد
تا اینکه امر آلمی توسط سر و ش بیام که از جبرئیل در رسیده با حیامی بن مباد و اسسند او قواعد و قوانین سیاست مبر
گشت جی در لغت بهلوی یعنی پاک است جی افرازم را بسیار آرا داد میگفتند لکن نه از روی قربت نسبت با
و اسله شباهت اطلاق گشت بود با بچه جی افرازم بنیاد سلطنتی تازه نهاد و سلسله سلاطین را که از نسل اویند
جیانان خوانند آخرین پادشاه ایشان جی آبا و بخت از میان خلق غایب شد و ازین جهت که دیگر نظام جهام
از هم گشت و باره که بواسطه وجود کلیو شاه که با گراه خلوت برادر کرد آسایش و آرام بر عاید و بر ایام جمع نمود جی
از نسل او نیز بدنی سلطنت بودند تا آخرین ایشان قبول از تاج و تخت استغفا جسته عزالت خشیاد کرد و پسر بزرگ
او یا سان بالعام عینی بر جای بد نشست سلسله دیگر که آخرین ایشان یا سان انجام است به و منوبند و چون با
آجام بن جهان را بد و در مردم دیگر باره در هم ریختند خلقی باز تنه حیات گشته و بعضی کوهها و بیابانها که
تا اینکه دیگر باره خدا جی کرده کیو مرث را که معروف بگلساه است بر انکشت و کار جهان را نظام داد قبل از
شروع در تاریخ کیو مرث باید ملاحظه شود که قرون پیش ازیکه سلطنت سلاطین مزبور داده شده است جهان از جبر
عقل ناو نت خارج است که نسبت این از من باد و از اجرام فلکیه مناسب تر بنماید تا با بطوار اجسام هم صریح که در تاریخ
براست مطلق سلطنت جیانان را یکت اسپار سال گفته اند و کتا بسیار سار حساسکه از بعضی از کتب بهلوی
منقول است بنابر طریس سال است و اگر بخت دبستان مابن قدر بنوان اعتبار کرد که گوئیم اسج در ماب
ایران نوشته از کتب قدیمه بهلوی منقول است لازم میاید یکی از عقاید خیلی قدیم بود که نصیب علم طبقات است
با اصلا از ایران ماحود یا قبل از ظهور زردشت در بن مملکت شایع بوده باشد در این باب و که الکات
در باب مذہب مهاباد بعد از ان نگارش خواهد شد لکن اخباریکه ازین اوقات در دست است
چنین جعل و تاویل طلب است که قابل انفات نیست بجهت اینکه نه فائده تاریخ دارد و نه تفریح افسانه

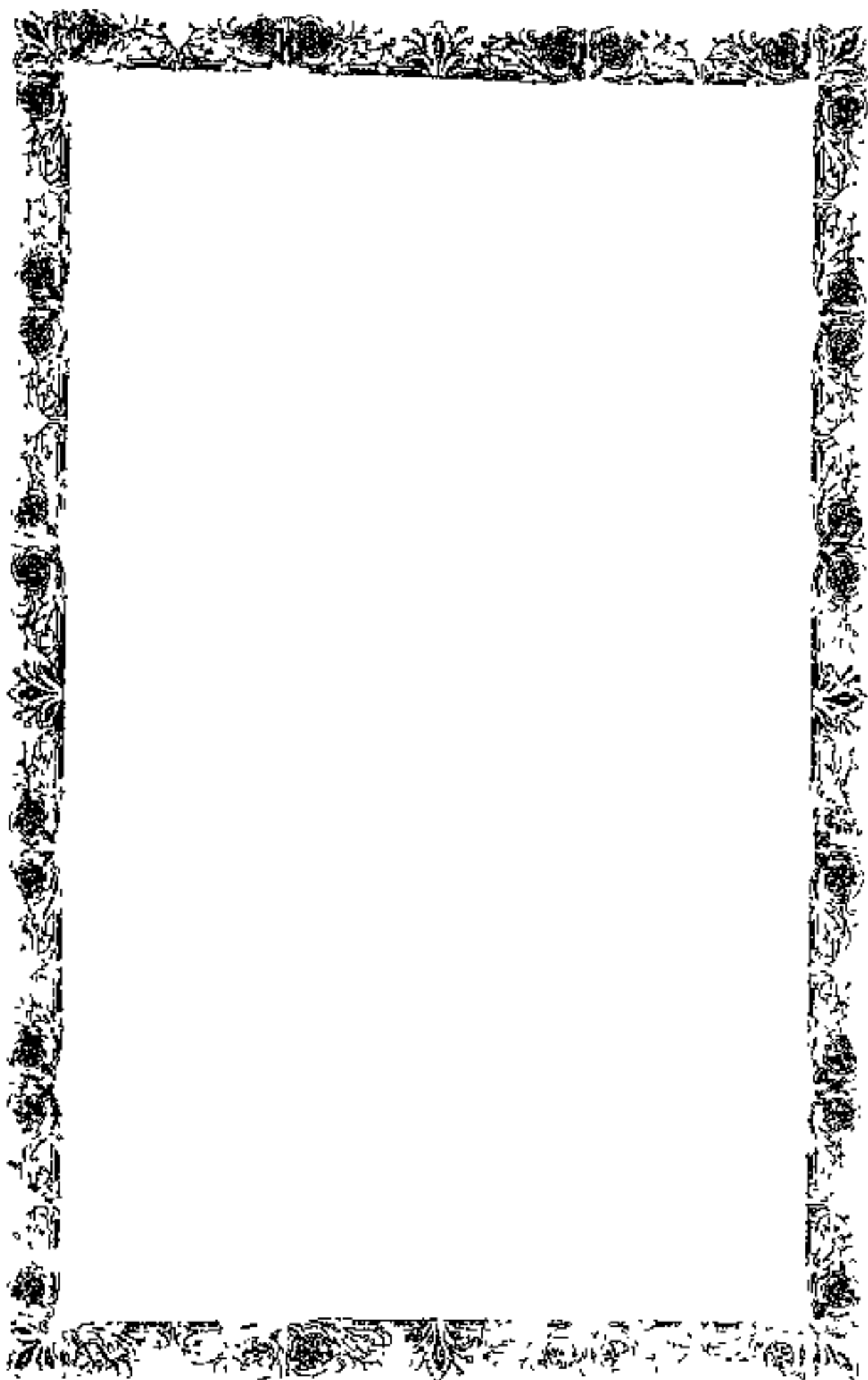
کتاب سوم در سلطنت سلاطین بنید اویان

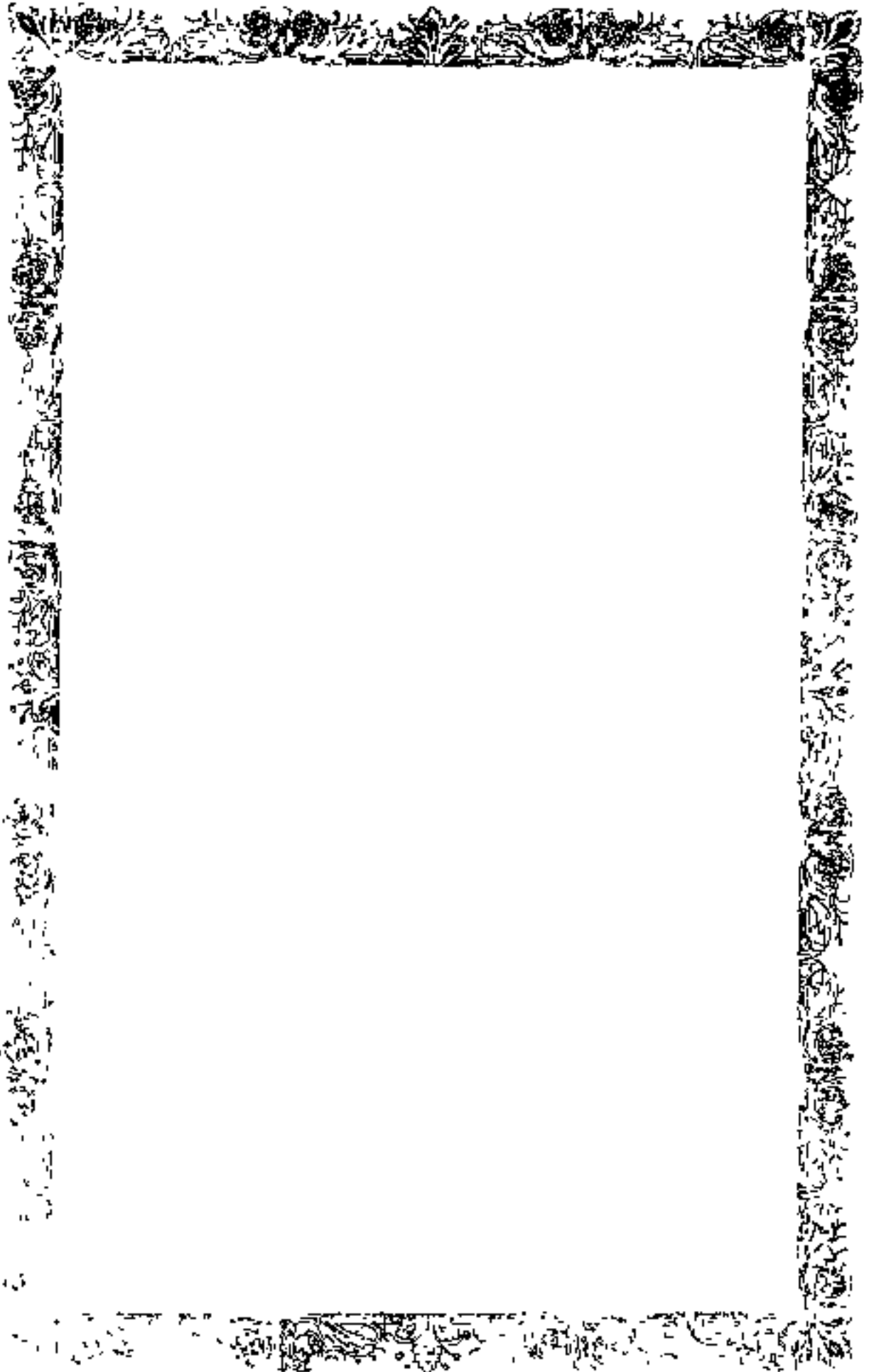
با اتفاق جمیع مورخان اسلام الا صاحب دبستان کبوترش اول بادشاه ایرانست در باب نسب وی
 مسلمین متابعت تاریخ پیود کرده اند و از نسل نوح سید آمد و گویند اول کسی است که مرد مرا از جهالت بهیمتیه
 را بائی داده و وضع فاعده و قانون در میان اینان کرده در دبستان در بنده التواریخ مشهور است که او پسر یاسان
 اجمام بود و دیگران او را پسر زاده نوح سید آمد لکن همه اتفاق دارند بر اینکه او سرسلطه بنید اویان است
 در مبادی حال کسی جز بنیاده او با طاعت کرد و نهاد دیگران بحالفت بر خاستند کار تجارت بنجامه در یکی از جنگها
 پسرش یاسانک عرضه نوح نما کرد بدین وقایع در شاهنامه مشهور است فردوسی درین کتاب نامم در پورچهار اطلاق
 کرده است این لفظ یعنی ساحر است و در سانسکیت که زبان قدیم هند و سانسنت معنی برهنه گویند این جهت
 که بعضی سلاطین دعوی فن سحر کرده لکن کذب لفظی است که در جمیع از منته مردم عاری از زبانت و جسمی که در تدبیر و حیل از این
 منس بوده است اطلاق بوده اند چنانچه ابالی نام آورده همین نام را بر مردم چین سانسند الحقه کبوترش نظام
 میرگرت و لشکری فراهم آورده سرسماکت پوسکت باهرا و گرفت در آن سفر فردوسی که در جمیع سنان و یگانگان
 و یوران کرد و طاعت او یافت میشدند در لشکر او بود چون شکست بر او ان افتاد و وی از معرکه برناستند
 جاوران زمانه از بنیاد و جو و اسیان را آورد و دیگر مرست پس این صانع صلح که معر سلطنت و سحر خست او بود و
 فرمود جنسین چنانچه که هم از ضمیم الامام سالهای در تاریخ و از سلطنت بادشاهان ایران بود و عرض از جانب شمال
 سی و سس و رجه و بیست و بیست دقیقه و طولش از شرق مشیت و پنجه رجه و تنازده دقیقه است مؤلف
 زینة التواریخ گوید بعد از مراجعت صلح کبوترش تاج شاهی بر سرش شکست نهاده خود منروی شد دیگران گفته اند بعد از
 فوت کبوترش هوشنگ بر حای او نشست لکن اتفاق است که پادشاهی اوسه سال بود هوشنگت
 او مبادشاه است از بنید اویان و او پادشاهی بود بعد از حکمت موصوف مورخان ایران را در زمان و
 وقایع ایام سلطنت وی اختلاف است گویند شرای بزرگ بنامود و صنایع بنده اختراع کرد در شاهنامه مشهور است
 که آتش در زمان او پیدا شد و او آنرا اورا الهی دانسته مردم را بر عقیدن آن امرمود معروف است که فغان
 و کبر زار سخندانت اوست و کتاب جاویدان خرد که بعضی از عبارات آن در کتب مشهور است هم
 بدان بادشاه عالی مقدار نسبت میدهند مدت سلطنتش بیست سال است بعد از وی پسرش ظهورت
 در بنده مشتمله خلاصه امور گشت | ظهورت را وزیر می بود سپه اسب نام که با سنانست را می صاحب

دوانش و افرومی بر دیوان نظر یافت در زینہ النواجیح مذکور است که طمورش خواندن و نوشتن را از دیوان
که در عین او بودند فراق گرفت و بدین واسطه ایشانرا از قید اسارت بانی بخشود و در همین کتاب مرقوم است
که بت پرستی در عهد او پیدا شد و سبب این بود که بیماری مهلکی در ایران شروع یافته غلغلی کشید در درطه فیما
و فواست انما و نه لاجرم هرگز اغریزی از اجناس و آثار بد گذشتی برای تسلیه خاطر تصور بر او را ساختند
در خانه نگاه داشتی تا رفته رفته این رسم مخرب پرستش اضمحلال شد سلطنت طمورش سی سال بود بعد از او
جمشید بر او زاده او بر تخت برآمد گویند شراب در عهد او پیدا شد و منور است که همه طمورش را که
تخت جمشید نیر گویند او بنام نهاد مورخان ایران بر آنند که صنایع معینه از محرمات اوست و نیز گویند
که خلق او بر چهار طبقه قسمت کرد اول علمای و با دو کار ایشان این بود که مردم فوائین و قواعد ملکت و سبب
بیا سوزند و دوم کتاب که ضبط و قایم و محاسبات ملکت نمایند سوم سپاهیان که بوزرش استمال لای
حرب استفعال و در زبده ناقابل میدان رزم شوند چهارم ارباب حرف و صنایع و اهل فلاحیت و عیشت
و تنجا کسانی که این مطلب را نوشته اند ذکر می از جدا باد نموده اند که بر قول صاحب دبستان جوان اعتماد
و اعتماد کرد و جمشید فقه بخیر قواعد جدا باد نموده است و الله اعلم و همچنین در ضمیر سال شمسی این نیز نوشته
در زمان جمشید بود و در اول سال که بهنگام تحویل آفتاب بیج حل است فرمود عید کنند در اوایل سلطنت
او عالم معنور در عینت آباد بود اما بالاخره اقبال سخت در کل ناپوشایی در امر مغرور ساخته دعوی خدائی کرد و
حکم داد اما مثلها از صورت او ساخته مردم را امر کرد تا او بر خدای من دانسته نمایند و بر اسجد و سینه
کنند این عمل مایه بزراری رعیت شده صحاکت را که از نسل شداد و بزعم بعضی خواهر زاده جمشید است
بر آنکسند تا با بران شکر کشید و قاطبه ناس و بر آنست دست جبار منعم دانسته در حرب او با جمشید
موافقت نمودند جمشید چون با سبب مقاومت و جوشش ندید که بران آتش سر بر صخره نهاد حکایت
کردش جمشید از آشنایان سوز را راست اول سفر او بسپاهان است در ایجادت حاکم او را دیده در دام
محشش گرفتار گشت و در خیفه به جبال نکاح دی در آمد لکن چون کجا ساکن صحاک او را تعاقب کردند از
سپستان که بجهت به همت در از بند بر همین رفت تا بالاخره در او سستی که نموده بر و صحاک برود و او
فرماید او را با استخوان ماهی ازه کرده بدو تم ساختند مورخین در باب جمشید اختلاف یاد کرده اند بجز مذکور شده
اقوال است فردوسی سلطنت او را هفتصد سال بنویسد و هم او گوید چون جبرئیل او سپستان بیدرن او هر خود و خود در بلک
ساخت و بکن سر روی ماه که رسم از سل اوست در سبب صحاک اختلاف است در زینہ النواجیح او را عیب نام
از یاد گو مرث نوشته و لکن گویند از نسل شداد است و از بلاد شام حوالی هم است که او نیز بواسطه سخن مجاب شده باز

سلطنت پشیدان

که سخاک مردی بود سخاک در پشاک گویند و سلطنت گوشت از شکیس او سرریز و که افسانه گویند ایران از آن جا
تغیر کرده اند هیچ چیز آرام نمی یافت جز مغز سردی در حقیقت همه تاریخ سخاک افسانه است و واضح است که قصه
بارها با بخت شمس و ثنیه است شاید سو و خامت مناسبتی و طایفی که در آن مستغرق بوده مخصوص باشد فردوسی
گویند سلطان اول سخاک را انخوا کرد تا در صلح خود مرد اس را کشت و بعد او را بخوردن گوشت که در آن زمان از کبار
معاصی محسوب میشد زغیب نمود و پادشاه این خدمت در خاست کرد تا کنین سخاک را بوسه دهد و هنوز پادشاه
بود که در بار در دو طرف بر پیر آوردند چون دشت بر سخاک دست یافت شیطان بصورت طبعی خود را بدو
نمود که گفت اگر از آن مغز سردی غذا دهند خطری نخواهد بود بجز به کردن معده افتاد پس هر روز دو نفر از غایب
قتل رسانیده از مغز ایشان غذای ماران چنان کردند می تا گاو که آبگری بود در اصفهان و در فرزند او وین قضیه
بلاکت شده بود و حکمت را از پادشاه او را باقی داده فریدون را پادشاهی برداشت فریدون پسر این
راستین از مغز و طهور است سخاک پدید و بر اقبال رسانید و او توسط عنایات عینی استخفاص یافت و سخاک
که در پناه و گاو که او را بشرداده بود نیز فرمان سخاک نقل رسید تا نام آن گاو پور ما بود فریدون کرد
گاو سرد پادشاه و ساخت و شازده سالکی چاکه که جمعی کثیر از مردم اصفهان با او موافقت کرده بودند پوست
و گاو پوست پاره که آنکزان در وقت کار بر میان بندند بر سر چلی کرده علم ساختند و با فریدون بر روی سخاک
سنا و دمسگر سخاک در آن وقت حوالی طبرستان و دماوند بود و گاو و مرد میک با او بودند و آنکی نوشیدند
چند بار با سخاک در دم راه اندیز مر به شکست بر سخاک افتاد تا آخر الامر او را اسیر کرده بیشتر فریدون سنا
فریدون چند گاهی سخاک را در کوه دماوند محبوس گردانیده بالاخره او را برندان کوه فرساده شد و سخاک تقو آنجا
بایر پنج طبری هزار سال نام با اول کار فریدون این بود که پس از جلوس بر تخت سلطنت آن چرم پاره را مریض کرد و ایندو چرم
پادشاهی قرار داد و تا آخر سلطان سلو بدین عمل متابعت می نموده بر جواهر آن اشرفه اندازد و درش گویان خواندند
در میان اینان ظهور سلام بعد از آن جنگ طوس بدست آمد و قاصص آمده بخدمت عمر که در آن وقت پادشاه بود فرساده فرود
تیر بود مسلم و تور در بر زیدت می زد و سخاک و ایرج یسیر کو چاک از ایران دخت دختر شاه مرد نام کی از اعظم فرسوس برانگه پشاک
بانه خیزی با طبر عرب موصلت بود سالک خود را بر ایشان قیمت کرد بان بچ که بلادی که امروز در بخش است ترکستان
علم و حکمت گماند بعضی نیز گفته اند که چون تور را از ایرج واکدار کرد و شفاق لفظ خود را از تور خان ایران را لفظ نور کند در نام قدیم
هر چند که دکت نام ایران از ایرج گیرند ملاخیز و نادسی که از بهاری بطی نام دارد و سیکو پدید ایران جمع ایر است
و حکمت و سنین سنی است شاید نام ایرج هم از چلی گرفته شده باشند و لقب گوید که ایردون با آردون در عجمی یعنی است
که از آنجا بسیار باشد و سطح نیست سینه یعنی است ملاخیز برکت سنا بر و کان محل شور است و خند تبار و بر بر گران که ایر





هم بهترین ممالک و هم خرد گاه ساخته استند بر او کجاست ایشان داده شود و لاجرم در سه اتصال می با یکدیگر اتفاق
 کردند در نهایت مسطور است که اقل سپید پیغام کردند و او در جانب داری و بی انصافی او سلامت ننوید و گشتند
 که اگر تغییر این عمل نشود بی تاقل لشکر بر او خواهند کشید با و شاه ازین بگو که آرزو خاطر گشت و راسته عا که در آخر عمر
 آسایش او را بدینگونه حرکات کند نه نمایند چون ابرج اگر بقیه مستحضر شد عزم کرد که خود نزد بر او را آن قدر نایب و سخت که ماده
 فساد و مایه نزاع ایشانست استعجاب و پندارند از پدر که مصنون آن تر عیب و اصلاح و اتفاق بود بجهت ایشان گرفته بجای
 مقصد روان گشت ولی بر این تدابیر می شربت گشته ابرج در دست برادران نقل مید و سرور بر آرزو پدر فرستادند
 چون فرزندون نظرش بر سر افتاد از خویش رفت و چون با خود آید بخودانه سرور گرفته بوسید و بر سینده نهاد و هر دو دست
 با آسمان برداشته از چهار نعمت کبیر کردار ناشایست آن بدکاران در مسلت نمود ابرج را و ختری بود پر خیر نام در جماله
 از دواج پست بر او داده فریون و از ایشان پسری در وجود آمد که در خلق و خلق با جده خود شناسایی تمام داشت فرزند
 را با دومی تعلقی وافر پیدا شده در محافظت و تربیت دمی دقیقه نام می گذاشت و پس چون ارمن صبی بر صدر شد و باق
 رسید تنیده و در ارتک حرب و جبر با و در جزایر مکان بود دیده او را بانعام خون ابرج بر اینکجست چون بخیر گوش زد و سلم دور
 ند مستقر گشته سفر با بدایای لوکانه در بار پدر فرستاده اظهار نداشت نمودند و از افعال گذشته مدد زت خواستند
 لکن بهیچ نیفتاد زینک شروع شد و هم در سر که اقل نور بنحاکت ملاکت افتاده سلم قلعیه پناه برده و نوچه در اینتر سبکت
 آورده برادر لطیف ساخت چند می بعد فریون نیز با سلاف خویش بوست پیش از آنکه ابل گریبان گیر جانش شود پسر
 بر سر حاکت شکل ساخته او را با عظام و اخرام و قوال مضایح سام که با صابت را می و اصالت خاندان موصوف
 و پدر بر پدر از حکام سینان بودند وصیت فرمود که بنده انجمنده و خزا میر سینان بگره وجود آمد ترت نام و از آنست
 که شاسب و از کز شاسب زیمان و از زیمان سام و بن سام بد زانل زانل بد در ستم است بنابر توره خان ایران فرزند
 با صد سال سلطنت کرد و او اول پادشاه است که بر فیل نشست و در محارمات بکار برد عدل و انس او متفق علیه
 جمیع است از سخنان اوست که هر روز از عمر خویش را در نی از ما بیخ اعمال خویش تصور کن و بر برینرا از آنکه چیری در آن
 نوشته شود که شایسته عقاب و انسال نباشد منوچه را پادشاهی بگو و بر برینکار بود لکن در اوج طلعت و رفاه ملت
 در آیام فرمانروائی او غالباً نتیجه حرم کافی و عزم واقعی وزیر او سام زیمان بود که فرزند آن او هم در آن حده نوحی شهر
 اطاق سنده که تور خان و شعرا می ایران هزاره قایمیکه مرتبط با فعال اقوال این سلسله است در سلکت کهر تر نیار دانه
 مشغول است که سام ز پسری له وجود آمد که موهای او سفید بود این صبر است موجب اندوه ساح کرده و ازین رو
 فرزند را نام زانل نهاد و چون زانل معنی پیر است بعضی گفتند که این فرزند سام نیست بلکه از ژاد و بو است و بدو سبب
 سام او را بگوهر البر را داشت را و بیان اضافیه نوشته اند که در اینجا سیر زانل بر در سر کرد این امضا از مورخان بر آ

ذکر سلطنت پشیدادیان

هم با اختلاف اسماء منقول است و بجای سمرقند ذکر کرده اند القصه پس از چندی سام پشیمان شده بالبرز رفت فرزند
خود را یافته با خویش برد به سمرقند برود اندکی پس ازین مقدمه سبکوست پشیمان و کابل و جمیع بلاد شمالیه بحر سینه مشهور گشته
بمقر حکومت سناست مردیست که زوال روزی در اثنای شکار با پای قهری رسیده بر یکی از غنای آن دختری و غایت
صباحت منظر دیده دختر را نیز نظر بر افاده از طرفین منجم محبت در هفتاد آمد لکن بر آمدن بر لنگره منعده بود بعد از
اضطراب بسیار دختر را چاره نجات رسیده یکی از طرفه های کیسوی خود را سرازیر کرد و در آن است بران زنده بالا بر آمد
بر بچه دختر هراتیک کابل بود و نسب همراه شاه بطناکت بر رسید قصه معاشقه ایشان سموح سام و همراه بقاره
اجزای مراسم کاج نمودند و ایشانرا از وصال یکدیگر بهره در ساختند چون رود ابه خاطر گشته هنگام ولادت رسیدند
روی چنان دشوار شد که هم هلاکت بود زوال از حضورت شوش گشته یکی از پربای سمرقند را که در وقت رها کردن البرز
بومی داده وصیت کرده بود که چون شکلی روی نماید یکی از آنها را بسوزاند و دانش بناده و سمرقند بعد از سه سال
کیفیت گفت تا در می پیوستی و بعضی گویند شراب با وجود رانیده به پوش گشت پس فرمود تا پهلوی و پراشگفته
طفل را بیرون آورند و مردم بر زخم رود ابه بناده از آن تنگ گشت یافت طفل را رستم نام بناده و بهجت دایه
برای شیر دادن وی مقرر کردند اما چون کفایت نمیکرد بهین قدر هم گو سفید معین گشت اطفال پراشاع سجد عجز
رسانیده و بواسطه نایب رستم با افسانه آمیخته است یکی از کارهای بزرگت و در عهد سمرقند قلعه سفید و فارس
بود این قلعه بساخت بنهاد و شش میل در سمت شمال مشرق بشماره بر کوهی رفیع واقع است که اطراف آن مانده
که بر سطح نهند راست و صعب الارتفاع است شکل آن صحنی است و در قله آن قطعه زمین سطحی بسبزه و قزم و چشمه های
منعد و است از پایشین بالا قریب سه میل است و پیش از آنکه قلعه که رسید بعد از پانصد شصت فرس چنان راه شکل
که اگر قلیلی از مردان کار دیده در قلعه باشند که ضمن آن از جمله محتاجات و در آن ایام که هنوز علم سپاهی گری گویانند
یا خود هنوز علمی بود و عجب نیست که حتی رستم از فتح چنین قلعه عاجز شود تا بجهت چون ایام محاصره بلول انجامید رستم را حیل
سوخاظر رسید و آن این بود که چون علوم شد که سطحین قلعه را با نکت حسیباجی تمام است خود را بصورت نکت
فروشان ساخته مردان سطح و دروازه های بزرگ بناده برشته ان بار نمود ولی محافظت قلعه در آمد چون جوانان کشت
وست بخت گشادند تحفظان قلعه با اینکه مجرب بودند ایستادگی تمام کردند و تا طلوع آفتاب مردان کوشیدند لکن
بالاخره قلعه فتح شد سمرقند بعد از صد و بیست سال پشیمان راه اسلاف خویش پیش گرفت در مرض موت پسر خود
نوزاد بر سام و فرزندان او وصیت نمود چون نوزاد بر تخت بر آمد بر خلافت وصیت پدر اعلیٰ بسام نموده
طریق خلافت پیش گرفت تا اینکه رعیت از ظلم او بجان و در صد و طغیان بر آمدند نوزاد چون حال جان وید سام را
طلب داشت چون سام با پای تخت رسید اعیان فرس سلطنت بر او عرضه کردند و از نوزاد بتری حبتد سام از آن کار کاکا

نموده و عده کرده که بمساجد مشفقانه پادشاه را از راه خطا باز داشته بر رعایا صبر بماند و بعد از آن او ان پستک پادشاه
 نودان هرج و مرج ایران را شنیده انتقام خون مسلم و تور را بهانه ساخت و سی هزار لشکر سیر کرد که سپهر خود را فریاد
 به انجانب کسبل کرد و در عرض راه خبر رسید که روزیات سام شام شد آنجور شیرتوب جرات تو را بیان گشته قدم
 جلادت پیشتر نهادند و جنگ واقع شد و در جنگ اقل قباذین کاوه افتاد و در زمانی نوزده که بجبهه افراسیاب
 بالاستقلال پادشاه ایران گشت پس از آن نوزده او دستگیر کرده از پای در آورد و بعد از آن نوزده سال
 ایران در تحت حکومت افراسیاب بود و بعد از آنکه عظمای فرس را گرفت خواست ایشان را شاه کند برادرش
 اغریث و پیرانغ سده بهوایدید و ایشان را در قلعه ساری که حال از تسلطه مازندرانست محبوس ساختند
 اوقات نزال سپهر سام سردار لشکر جهرا بشاه کابلی بود و با افراسیاب و مخالفت میزد و اغریث را به عده سلطنت
 ایران فریفت مشروط بر اینکه اعظم فرس را که در قید بودند خلاصی دهد گویند نزال این پذیرا بدین سبب کرد
 که سپهر آن نوزده محبوس گشته شایستگی سلطنت نداشتند لکن بیشتر احتمال میبرد که ویدامبیدی در استخلاص ملکست
 بجز آنکه با مین و دشمنان القای محاصرت و نزاع شود اغریث حکیم نزال را قبول نموده گفت نزال لشکری شایسته
 با این صوب کسبل نماید تا مرز نژاد افراسیاب بهانه باشد پس نزال لشکری گردان بجانب ساری فرستاد و بنابر معاشرت
 سپهر آن استخلاص یافتند نجات اغریث آشکار گشته افراسیاب در حضور امرای نودان او را با دست خویش غرضت
 ساخت چون خبر قتل اغریث نزال سپهر زور که از نژاد سوجرد برخی را نسل سلم میداند با و شاهی برداشت
 و چون زود بعد از فتح فارس سپهری گشت سپهرش که شاسب بر جای او بر آمد پس از چند روز نزال بر قابل سلطنت
 نازیده از میان برداشت مورد رضین ایران که شاسب را از نژاد پادشاه چشیدان بان میداند و بزعم ایشان دو هزار
 و چهار صد و پنجاه سال اینطایفه در ایران فرمان روای بوده اند نام دوازده تن از این سلسله ثبت و دفاتر است از
 زمان ایشان غیر از هرج کاوه خبر که بتوان گفت تا پنج است نیست اگر چه مردم پاره بنگر بر سخنی پادشاهی مقرر
 کردن فعل است لکن در دست عمر افتادش بعصمت پیوسته و همین جنزایت میکند صحت این کیفیت

باب چهارم در سلسله سلاطین کیان

کیان که سر سلسله پادشاهان کیانست نسب از سوجرد است بعضی او را حمیره سوجرد اسد و او در کوه البرز
 عزت کرده بود فردوسی گوید چون نزال بد که شاسب از عهد لوام جهان داری نمی خواند بر آید سپهرش ستم
 فرستاده کیان را بنج و سخت دعوت نمود ستم کیان را در پای کوه البرز ملاقات کرد و ادای رسالت
 خویش نمود کیان گفت نزال او را کوه نرسب همین بود که در خواب دیده دو بار سینه بنج شاهی بر او بر سر او گذاشته

ذکر سلطنت کبان

پس طعام صرف نموده حدی چند شراب بیکدیگر هم کرده را در دومی ال میس گرفتند زان چون آنقدر و کعبه طبع یافت باحضار امرای مملکت فریاد داده بمشورت ایشان تاج شاهی بر سر کعبه گذاشت کعبه از نام رختن و رفتن امور در رکت کفایت نال مناده رستم را با لشکری کردن بمقابله افراسیاب که مجدداً بجزم خرابی ایران از حیون عفو کرده بود نامور نمود این قول جنگی است که رستم را بلند آوازه ساخت منقولست که در شاهی کارزار در جنگا میک کرد سام در بر ووش گرفته ترزل در ارکان لشکر دشمن در انداخته بود نظر افراسیاب بروی افاده از نام و نشانی وی متفسار کرده چون در ایشانست نظر جوانی او نموده مدافعت او را سهل انگاشت و خود بجزم مقاتلت او روان شد رستم نیز چون حریف او السنه روی بدو آورده پس از محاربتی سخت رستم که افراسیاب را گرفته اندین در بود و تا کربد گنجینه افراسیاب بر زمین افکند و لشکر بانی وی او را از میدان بدر بردند تاج و کمر افراسیاب و دست رستم ماند و شکست را لشکر ترکان افکند افراسیاب بر فرط خجین نموده پدر را بر مصالحه ترغیب نمود بنا به طبع باب مراسلات مصفوح گشت و با وجود اکره کلی رستم امر بر صلح قرار گرفت و مقرر شد که حیوان کفانی التبا بین حد با بین او مملکت باشد بین این مصالحت کعبه و چند می زندگانی کرده راه سرای جاودانی گرفت در شاهانه مسخورد است که ایام پادشاهی او یکصد و بیست سال بود و در ان انصاف او بر همه بود که مردم زمان فرید و زافر اموش کردند چهار دیر اندی ماند کاوس و آتش و روم و ارمن کعبه و گادمن و فیروزه خود ساخت و دیگر از اطاعت او فرماندهی او در بدایت پادشاهی کیکاوس ملک داریابی تمام و خلق را آسایشی مالا کلام بود و او قتی که یکی از زمان مطر که با او مصلحتی داشت از مذویت و لطافت آب و هوا از حسب مراتع مانده در ان تعریف کرده او را به تهنیت آید تا میل ساخت امرای بدگاه و بر این اراده منع کرده گفته سکنه ان بلاد همه مردم وحشی اند و بر سر چنین مردم رهن از نه پسر ملی بعید نماید و عریض ایشان مفید میقتاد انزال در خلاست کردند که اراده پادشاه را منصرف سازد و تصایح نال نیز بودی نه او کیکاوس خلاست در خیاب خود سرشته امور را بدست نال گذارد نال پذیرفت کاوس میلاوا تعیین نموده او را وصیت کرد که میثورت نال در هیچ متهی خوض کند چون خبر حرکت کاوس پادشاه مانده در ان رسید او دیو سفید ست عانت جسته با بقیان بمقابله و مخالفت کاوس پر دختند زرمی صعب واقع شده شکست کیکاوس افکند و در اتنای جنکت بنه جمیع لشکر با میانه بد و آنچه از تیغ رستمند با سیری رسته کاوس نیز سیر گشت او را در یکی از خلق مجوس نموده از شکست نام یکی از اراد بر روی کمانند خبر ان صیبت عظمی شورش در ایران افکند نال علی الفور رستم با تخلص پادشاه امر فرمود رستم بدستیار می مدیعت و پامی مردی بجاعت این خدمت را ما بجام رسانید دیو سفید منقول پادشاه را تخلص ساخت در عابای دیو سفید کاوس اطاعت کردند در رستم پادشاه این در صورت بزرگت بر جا بین پادشاه بر کسی ندین اوان نشستن یافت درین موضع فردوسی قصه بهشت خوان را میگوید درین بهشت خوانست

رستم بن تنبا به اوست رخس یکت شیر و یکت ارژ و باو یکت ساحر و یکت حضرت و لشکری از دیوان و بالاخره دیو سفید
 بلاکت میکند با بچه پادشاه ماندران چندی نیز پادشاهی نوره آخر الامر نیز رستم از پاسی در آمد و حاکم و همیشه حکومت
 ایران گشته پس در حال اولاد رستم که در بد حال مخالف دور آخردر استخوان کاسر جانست رستم
 منقوله که رستم درین جنگ فیل سبارکت از تارینج قدیم و نمائیل موجوده ایران معلوم میشود که این جانور در
 مملکت سیاه پوره است آب و هوای ماندران و دغور بناآت این ولایت موافق تراست بزاج این نوع حیوان
 از سایر صفات ایران القصد کاسر باصفهان راجعت کرد بعد از چندی غاست مادخر پادشاه با ماوران را با جبار
 در جبال کج خ خود در آورد امیر ماوران در اینضاقت نموده چون اجابت نمود او را که قه مجوس ساختن ایران را از خود
 برجم خود و در افراسیاب بر فرزندم تخران خطه از خود عبور کرد از اندامی طور اسلام با کمال که بنزد و در دست سال
 و آریچ معتبر و دست است که هر وقت آفتشای کمال ایران راه یافت لشکر گسترار همیشه ازین راه ردی با ایران آورده
 و نیز صورت جرنی و لانی است بر اینکه حلات سیاه نوزان میزد با نام قدیم در حال اختلال ملک که کور در تاریخ سلف ذکر
 شده است فالباقی حقیقت داشته باشد با بچه رستم چون کار ملک را در هم دین لشکری کران فراهم آورده بجانب با مانده
 شافت پادشاه ماوران چون خیزشند از سلطانین مصر و بر سر سهند و جنبه با اتفاق اسعد و حربت شتم نمودید آنرا در سیر
 شده کاسر بجای است و بعد پادشاه با ماوران به فر افراسیاب پرداخت افراسیاب بخواهین بنوعی الی یافت مصلحت
 در تیر زید و ردی بگر زینهاد فرودسی گوید کاسر پادشاهی بود جبار و شکوه و جوار و جلال لایکه از روی بخر نمودی و در
 جرمی آن عاجز بودی و بیزا که فدا گوید خصایص ناشی از مطلب و صحبت که شاعر کاسر باقسام طابا و افواج سخن بنیلا ساخته
 تا نام بهار اینک در استخلاص وی بذل جود نموده اند بقریب مقام و کرد بناد طلعه سلطنته کاسر با هزار گونه افسانه
 مرتبط است که ذکر آنها مناسب نیست از بچه گفته رستم و مهر است ترجم گوید مولفین قصه را برای اطلاع
 انگلستان از شاهنامه بطور مختصرا مذکور نموده در حاشیه کتاب نوشته است لکن چون در ایران غایت شهرت دارد
 فایده در ترجمه آن مذکور شد در خلاص این احوال قصیده رو بداد که ایرایان و نورانیان را در محابنی صحبت و طویل
 انداخت و آن نیست که کاسر و ختری از سو بان افراسیاب که از نوران ایران که نخته بود در جبال اردو و وچ داشت و در
 از ان دختر سپری بود میان نام که بجهت رعیت برستم سپرده بود گویند سیاوش صباحت سطر با صلاحیت بخر جمعیت
 سودا به دختر پادشاه با ماوران را سو و ای عشق او در سر افتاده هر قدر خواست تا از ایش خود احکری و در خرمن پادشاه
 اندازد و پدایش سر و کوفتن است بالاخره سراره انعامش مغرور شده با تمام کرسن لاجرم نکایت کاسر
 گفت سیاوش قصد ناموس من دارد کاسر بعد از بختا از بخت است و افه چون ایمن وی است تمام رایحه صدق نمود
 اعراض کرد بار دیگر سودا را در با یکی از خانان جم منتم و سیاوش ازین بخت نیز برین در آنش است ساخت

ذکر سلطنت کیکاوس

ظاهر ساخت و بی آنکه نقصانی بدو داده یا بد از آنش سرور زشت و یا با خیال لدی سودا به در نزد پدر شفاعت کرد این عادت که
 هنوز در بعضی از غل بی تربیت جاریست چنین نماید که وقتی در جمیع بلاد عالم شیعی داشته است با بجز افراسیاب هم از
 مدتی در بار و در خیال داشت که حمله دیگر بجانب ایران ببرد و برین اوقات اتفاقی افتاد که این مطلب در عهده تعویض افتاد
 سپاهی چهار هزار ایرانیان گرد آمده بودند و خود جوانی جوانک دید که چه بعضی از مقبرین گفتند اعتباری با چو نایب نیست بلکه
 لقبی بر عکس است ولی معتمدین وی با او گفتند این جوان نام تیر به معلوم میشود و بجهت هر چه تا متر بسته حاکم و ند که از حرکت
 بر سر و افراسیاب انداخته است از پذیرفته بار شتم و سرب که امارت لشکر با ایشان منحوس بود و ابواب مرسلت مفتوح گردید
 و در درصالحات پیغام فرستاد ایشان ترم و سلطنت الحاکم و ند از آن بجز این بود که افراسیاب سجاد او هر چند و حاج و سنجاب
 سلطنت ایران و اگذار و صد تن بطور ضحاکت با بران فرستاد افراسیاب نیز برین ترم و طر حصاد او ولی چون کادوس قصه خود
 افراسیاب رفتی به بود طبع در سر افراسیاب بسته قبول صحیح است نمود و فرمان فرستاد تا سیاوش و کار با سپاهی تحت کسب نمود
 سرداری سپاه را بطوس گذارد و بطوس گفت تا در ایقاد بران قتال و بدال بر خویش نهادن روانه دارد سیاوش از
 این کردار ناپسندید یک غضب و جوش آمده و کار با افراسیاب باز برین فرستاد و خود نیز با وی طغی گشت افراسیاب
 بیدار وی شادمان شده سوگند یاد کرد که هر که را کادوس بر این صحن صالحت کرد و بعد از آن سیاوش نانه پسر خوش است و
 در آن درج کرد که باعث خستنی او توران عداوت سودا به بود و برین چندی و خست بران و پسر و زان پس فرنگیس دختر
 افراسیاب را روز ناموشی بخوانست افراسیاب ممالکت چنین با بجز از فرنگیس سیاوش بختی به او به انجانب شناخت
 و شهر کنکت را بنا نهاد و در المملکت خویش ساخت و در ششیت بلاد و در ترفیه حال عباد و رعایت جدید بنده و لذت است ازین
 سبب بعضی امرای توران خاصه که سپور برادر افراسیاب بروی حسد بردند که سپوز بهوار و جهان اغلب سیاوش را در نظر
 افراسیاب جلوه دادی لکن افراسیاب حکم مروت اگر او داشت که همان و کسی را که در ساری رعایت و عطف است
 ضرری رساند حتی وقتی که بروی ثابت شد که اقوال عادی در حق او صورت وقوع دارد بهم بایزای او راضی نشده غم
 گردان سیاوش را از حدود ممالکت خویش براند که سپوز و بر امان آمده گفت این کار از حرم دور است بلکه در حقیقه ظلمی است بر ظاهر
 سلطنت توران از آنکه آینه مملکت عرضه حملات پادشاهی قوی دست خواهد شد که نه تنها اجمیع اطراف و اکناف
 لکن بخوبی مستحضر است بلکه رعایای ممالک بجانب وی دارند با لاف افراسیاب مستحضر گشته سیاوش با بجز بیاه سنا
 فرنگیس در آنوقت حاضر بود افراسیاب از بیم آنکه بسا و انسان می پایی گیرد دست انعام از ششین برآورد و فعل فرنگیس
 فرزند او را با اتفاق و بر این کردار ناستوده مانع آمدند باین افراسیاب فرنگیس را به بران و پسر سپرده معاشر کرد
 چون طفل متولد شود بر طفل رسانند چون پسر متولد شد و بر برار است طبعی از آن کتاب آن عمل باز داشتند و بر یکی از ششمان
 حواله کرد و با افراسیاب گفت فرستادم او را بجهت این که طفل نام کهنه و نهاد و در خنده بر رفتی که لاین نژاد و شایسته

حال استقبال او باشد که بشود چون پسرین نیز رسید زنده بونش مسوع افراسیاب آقا و صورت واقعه را از پیران و پسر
 سوالی کرد و نیز گفت شنیدم او را با قلمه و بزگت کرده لاکن بینه و بی تمیز است افراسیاب خواهرش دیدن وی کرد پیران
 و پسر بعد از آنکه آنچه گویدم این ملاقات بود و بگویند که توخت ویران بنظر افراسیاب رسانیده کجین و در حین سوزن اهل عربین یکجا
 و دیو اکنان حرکت نمود و بر سوالی با جواب مضحکی او کرد و افراسیاب مطمئن شد خبر گذشته شدن سیادش سوزنی عظیم در ایران
 انداخت کاوس از در استقام جمع آوردی لشکر نموده با حصار رستم فرزند او رستم بیام داد که آمدن او موقوف بقبل رسیدن
 کرد و حقیقت کشنده سیادش اوست کاوس از اضطراب باغشی تن در داده رستم بجانب دشمن روان شد از جانب افراسیاب
 نیز سرخ باهی نیز ارس در حرکت آمد لشکر سرخ باطلایه سپاه ایران که فرزند پسر رستم سردار ایشان بود ملاقی شده و رستم
 آویخت شکست برزگان افتاده سرخ بقبل رسید سرور کاوس فرزند او چون افراسیاب این قضیه آگاه شد خود
 به محاربت بمادست نمود و در سر که اول سلیم نام یکی از بهادران که افراسیاب با وی عهد کرده بود که اگر بر رستم غالب آمد
 نیمه مملکت خود بدو بگذارد و بیدان رفته رستم نیزه بر کمر گاه او زنده از زمین در بود و در صف سپاه مخالف انداخت
 کسی را پارامی مخالفت رستم نماید افراسیاب خود بیدان تاخت با رستم در آویخت لاکن سپش در آن گیر و دار سقط شده بود
 لشکر این خود از جنگ حریف ربالی یافت پس طرفین شمشیر در هم نهادند انجام ظفر قرن ایرانیان کشته و شمار از افراسیاب
 چند زخمی که بر اندام در مراجعت افراسیاب بقبل کجین و فرمانداد پیران و پسر و بر مانع آمد که گفت صواب آنست که او را
 بدستوی در یامی چین فرستد تا دیگر امید بر کشتن نداشته باشد لکن افراسیاب مجبور شد که دل از ملک بردارد و رستم
 هفت سال در آن زمان فرمان رو بود و بی ایران حکومت را بر پسر خود فرزند زنده کرده بدیدار کاوس مراجعت نمود و خود
 که ایرانیان در جستجوی کجین و لانه مسیح و اتهام میدول استند فرزدوسی گوید که گوید یکی از شاه پسر شهبان امر آنست که جمیع
 بلاد چین مفر کرده لشکر با شکست و هزار گونه عجایب محمول آنجا که با منول بود بر حضور و خایز آمد آخر چون کجین و نزد
 کاوس سید از غایت فرخ از تخت بریز آمد و برابر او نیک نشاند و دهمیم بادشاهی بر تارک او نهاد و امر را با قلم
 او وصیت نمود بکنان فرمان پادشاه را پذیرفتند مگر طوس که گفت فرزند پسر کاوس احق باین مطلب است و درین
 باب با من طوس و کوزر پدر کیوستار غمی شدید و واقع شد کاوس گفت تا مزاج از میان داشته شود برود و بجنگ دیوان
 میفرستم هر که ام غالب آید سریر کارانی او را شاه فرخه فیروزی بنام کجین و افکاره بر سنه جالبانی بر آید تا کاوس
 حیات بود و دقیقه از عاریت ادب بالیند بومی فرو که است نمودن او رستم که در سیستان بودند پای تخت رسید
 تنبیت گفتند و پیشکشها کردند کجین و نیز حضور ایشان اظهار داشتند نموده علی القور با حصار پیران سپاه فرزند داد
 و با تمام خون پدر که بست و خود بجن نضین متوجه حرب افراسیاب گشت احکام اداره سپاه کلیه برای در وصیت
 رستم مفوض داشت طوس اسرار مقدمه فرموده وصیت نمود که احترام مملکت فرودم اور و بر او که از دختر پیران و پسر

بود و در خراسان تمام داشت مرغی وارد فرود در کلاست حی جرم که در بن زمان کلاست ناوری معروفست سکنی داشت
چون ناورد و وقتی که بخت قریب بآن توار شده بود دستحکام آن کوشید تا خیال که اگر در الملکت تواند شد بگری
یکی از قلاع مستحکم مملکت باشد قلعه کلاست بمباشت سی میل ما بین شمال و جنوب مشهد بر کوهی بلند واقع است فقط دو روز
شکست وارد چون شش بعفت میل بالاروند سطح ظاهر میشود و قریب دو اذنه میل و در آن مشل و چشمهای جاری و چمنها و در آن
و چون ده یازده میل دیگر بالاروند سطح دیگر مانند اقل در نظر آید از خونت نادر شاه معبد دیگر کسی متجدد حال این مکان
پنداختن القصد طوس بحوالی ملک فرود میرد فرود و بر او زمین پنداشته چنانی جدال گشت طوس سپرد اما خویش
مانند فرود فرستاده او را بخلافست خویش دعوت نمود شاه زاده ازین بچام لی او با زنجیران خشکین شد که فرمود و هر دو
رمولان در فصل آورده اند لهذا حکمت در پوست و فرود در جنگا میکه بر سر قلعه دفاع میکردن شاه گشت ایرانیان پیش قلعه
بران دیده با جمعی از ترکان بکیت ناکاه برایشان ناخته بسیاری از ایشان غرضه تیغ سبز و تبقیه تسبیغ بی سپر بادیه گریز
گشته طوس بواسطه نافرمانی در این شکست از درجه اعتبار افتاده سفند شد کجیبر و امارت مقدمه را بغیر زاده و بمقابل
پیران نامور ساخت او نیز مقاومت توانست نمود لشکری دیگر سپرداری کوزنده بجایست آن بیکار دیده در وان شد
پس از مدتی صاحب ان پیران نظر یافت و ایرانیان روی از حرکت برافتنند منقولست که بختنا و نظر از فرزندان و فرزند
زادگان کوزنده درین حرکت فضل رسید ازین فوجهاست پی در پی افراسیاب را فرجی لی اندازد روی نموده غم کرد که خود
دست بردی بال لشکر بزرگ ایرانیان که رستم و کجیبر و دران بودند نماید از اجانب نیز کجیبر و دوباره طوس از جیب حاکم
بخنوده بحر سپران فرستاد درین حربه پس از آنکه بعفت در طول کسید و نظر ترکان با بود طوس از روی اجبار بگو
پناه برده ترکان و پادشاه میان گرفتند و نزد بکت بود که ایرانیان از نیای در آیند که رستم رسیده ایشان از ان مملکه
رمانی داد رستم بدین حرکت و چند حکمت دیگر بر خصم غالب آمده خاقان چین را که یکی از دوستان بزرگ افراسیاب است
اسیر کرد ازین سبب شکست بر لشکر ترکان افتاد افراسیاب بیای تحت خویش که بخت و فتح پای تحت بجهت رسیدن
یولاد وند پادشاه ختن جوین افتاد لکن چون یولاد وند نیز عرضده هلاکت کردید افراسیاب دل از ملک برداشت
سر خویش گرفت رستم ممالک و بر اسپر داران ایران قسمت نموده بهر بار کجیبر و مراجعت نمود چنین نماید که افراسیاب
باز ملک خود را بدست آورد و یکی از کارهاییکه در این اوقات اتفاق افتاد خلاص کردن رستم است نیزن اسپر کویا
که بواسطه خلق میثره دختر افراسیاب گرفتار گشته بسیاری بیسارت او را در جای سزگون او بختند و فقط بویژه زمانی
بشده او را از بلاکت باز داشت رستم دزدی تجار بیای تحت افراسیاب رفت و نیزن را از مدان بر آورده رود
بایران نیاید افراسیاب نوجی بعقب ایشان فرستاده شکسته حال بر گشته چون نظر کجیبر و بر نیزن افتاد بجهت
شکرتی بجای از آنرو که بهترین را در حضرت دی امباری نام بود در بانای این خدمت رستم را تاج شاهی بخشید بعد

این صحنه رستم را می بینیم در جنگهای بسیار با غیره خود بر او پسر سهراب که مانند پدر از جانب فریاب سرور
 لشکر بود و اگر اسباب شناخت طرفین فراهم نیامد می آید حال بر آنکه چون پدر خویش سهراب با تمام رسیدی ولی بعد از آن
 و تعرف طرفین باین جد و نیره قواعد تحت محمدند از اسباب را چون از این ممر نیز با نوبسی حاصل شد بحسن و نیرنگت
 و حرکت خاصی و مسلح جسته این جمله نیز چنانکه آید اثری نگردید غایت عظیمی در او کرده که از پی ظفر ایرانیان باشد
 بعد از این جنگ پیران دین فریاب را بر اجعت نصیحت نمود از فریاب قول نگردید و اسباب در میدان ناخته
 کهنه و بیمار از طلب نزد کهنه و حواست دعوت بر اجابت کند امرای سیاه و انسانی در گاه مانع شدند که نخواستند
 تو از صدمات و توالی معصائب فریاب را از جان سپردی و دست لبر ساخته از محفل صواب انزلی مستعد است که جمیع فواید
 تا کون ایشمشیر بهادران نماید شده است بهار ازت چنین شخصی عرضه خاطره ساختن در آسای این گفتگو بر زود و بمقابله افروزیان
 ساخت فریاب چه چون دی را بد که بران حقوق و حقوق و عصیان او در معصائب ساخت این عتاب بر زود کردن
 آید خواست بر فریاب حمل بر دگر که از کان از حای و آمد ایرانیان بر چون حال چنین دیدند بیکبار بر زود کان حمل بردند تا
 شام آرد و جنگ مخلو به بود تا به کام دست از هم کشیدند لشکر فریاب بر گشت چنین معلوم میشود که شکست نخورد
 زیرا که انبیا از تعاقب نگردیدند این جنگ در سیستان واقع شد رستم کهنه و در اجابت نموده جشنهای لوکانه ترتیب
 نمود پس از انجام مراسم تهنیت و عیادت است عا کرد که عمر زیاد شده است اگر از آن حضرت شهر یاری باشد نیت
 زندگی را بغفلت گذراند و فرزند و نیره او و فرزند بر تو کهای او در خدمت باشند پادشاه سر صاحبانیده حکومت
 خود و بهر می را بر زود داده فرامرر از انزلی بسد و ستان فرستاد و وصیت فرمود که چون بنده و ستان نخر شود
 بشکر گوید و ز که بجنگت تو ایسان است جوید و در این جنگ گوید ز با پیران مخالفت است و او بعد از آن گشت
 ز در خوردی پیران بود ز پنجم فرساکه آلف هوس و اهران با اظطای حرارت طرفین نخواهد کرد و آن سواد و
 سان چه نمود که از بوم توران براری نمود به تمامین روبرین دشت کین کردیم و جنگت آوران همچنین و عطا
 وقت ضایع کردن است همان هنر که من اجیدن از خواص خویش تو نیز با سعد و می از گردان کار دیده رسیدن تو هم
 و در هم آوریم و به سینه هم تا کوب اقبال که باوری کند گوید ز قول انمطلب نموده اند هر طرف ده تن بسار است
 که آید و در جمیع ظفر ایرانیان را بود با این پیران و گوید ز زنی سخت واقع شده چه بر دو کار دیده و بهادر بودند تا آخر
 پیران از یاری در آمده بر زمین افتاد و باز وی را سلس شکست و چون دستش از کار رفت عاجز شده خواست تا یکی از
 گو بهای نزد یکت پناه برد که در ز او را تعاقب کرد چون بوی نزدیکت رسید گفتا که جان خویش را حواسی من بپوش
 ده پیران گفت برای چند ساعت عمر نام خود را بر باد نخوانم و اد این گفته برگشت و با دست چپ تیره بجان
 گوید ز انداخت که در ز را زخم قلبی رسیده و این زنی انور مضراب خود را از طرف پیران انداخت مضراب بر قلب

سران آمده نگو سگت گوزدکت کف ازخون ال او بانقام سیاوش فرزندان خود که دران مهر که بر خاک افتاده
 بود نوشته اهل است که بشا و نزار فرزندان و فرزند زانوگان کوروز در آن مهر که در معرض پلاکت بود در آن
 القه ر روی خود را از خول پیران بر سر کرده خاست سوار از زدن جدا سازد لکن طاعت فصلی انضامی و شنوات
 پر از و انا نیزه ایا و است چون با بد و مرا جسته کرد و لکن با بر دور تمام او را به نسیال خود معلوم شد که تیر نجان
 و نیزه بر سر جبهه نماند اما از آن جهت پیران بود بر نظر کعبه رسانیدند و بر این حقوق می کجا ظاهره وقت
 و هم کرد و شلیل و کجین و است خراز و نه خاکه فردوسی که با سخت و گز و کلاه در حمله گذاردند بعد از آن
 که در فرصت ان دست داده از این محمود کرد و هر چند و بخار از بگیله نرسند در آورده و فرساب طاعت و بر علی
 بر دین تبه و بجهه سر انجام مصلحت بهار است که کعبه فرستاد و با بر میناید که سندی تا بلت است و در طر است
 سوار بر ما و سوزی بر کما تشر اگر مال اعره خیزد و در مساند است او بر طعیده حرکت است از این تبه تبه که اندک از این
 که از اسباب اید و از کجین است بیاید است هر کس با سخت و میدا کاک مال کس تا انداخته و او را به در دست
 است پیشتر از اسباب به جرح است سعادت خود لشکر و برین زمین کورن که این در او مدعی بر ادعای حق است
 بجزه مورد بر کسیت کردند از اسباب بجایه نهاد که چند می سرگروان و در بر ما گرفتار کنند و بر شود کعبه بر دین
 کعبه و حکم کرد که او را از میان پسر است که سیاوش بکناه در جستان بود و تنه بنای بدنی بر این بر سب که کعبه بر اید و
 که از کعبه و کسیت است که لیدان از پستان پیر و زار است و اگدا شد که کس تا بعد از حکومت در بلاد در صواد و کلاه
 بسته و تاج سلطنت بر سر زار سب که است نه سب و اما در کپاوس ده کوبه و او از اندر قومی بویست بر گزیده بود کاست
 در از ما بطور من و او با وی فر بر پسر کپاوس و صیت فرمود تا با است لهر سب یکد با تبه بعد از انان با جیعی
 بر دین رفقه تا حیرت رسید که آما کناه او مفر شده بود و بنا بر قول غر و سی در اینجا طایب شده و اد اینکه با وی بودند
 لغز و ان طاعت شدند هر کعبه و در و سلطنت شست سال بود و او پادشاهی بود و کجا بل سبک و صفت
 بر آن فرامته هنوز نام او و ر این با احترام مذکور است صاحب ربه التوا بر کعبه که او ندرده بلکه غایب پسران
 در این باره است که او پیر به برده نیز سب که بر در سادی حال جمعی از سلطنت او اگر او داشتند لکن نمایان اخطاری
 در این کعبه در صیت و تربیت ملک و سپاه و فتح کرد و طایفی کشید که رفته و در در بقعه طاعت می آورد و کجا
 اید و این با بر خط لوزن در با ندم تا م کورد که به کس است این جز و نه تا ابران هم ناخته فریاده کا از این
 در صفت مکتب باشد بعد از کعبه بلبرن مذکور است که در ام لشکری کجا سب بهت لهر سب کسل کرد و در ان وقت کجا
 از ده مادر او و کعبه در ان کعبه کم برده چون چیزی بود و لشکری را میان بندی ایشان را نمود و کعبه مطایک در میان کعبه
 یکی از عیاران پیر سب و لهر سب که کجا سب نام هر سب و لهر سب که این را بر اجتهت خود در این سوزی قد خود که کعبه

ذکر سلطنت لرد اسب

رسید که میبودش کرده و الی خوراج بجهت آن مصالحه بقیل ساینده امیر لشکر انجیر را بجهت نصرانها که بکشت نصر علی
 الفوری به بیت المقدس تاخته شد و آنجا سخن ساخت و آن وفاداری نموده، پنج از شمشیر خان بدو به سیری برده و حق است که بجهت
 نصر توغان اسپا جهان بنا خاد در آنجا تحریرین بود است و شکر است که با این تقریر و لفظ اسلام و پیور درین باب
 مشابهنی تمام است لاکرین قابل آنکه توایم اعتماد به نتیجه کنیم مصلحتی چند بستند که باید با هم مطابقت کنند از مصلحت است
 دیگر از این قسم در اسب آینه بکشت خواهد شد و چیزی که لرد اسب بفرزند آن نگارد چه به او موجب بجز لرد اسب است
 کشته در قطع به ربا و دیگر این بیدل شده چون تیرند پیر بدست مراد نیاید بکاشت با لکنت و در کتیمت بنا به سینه پیور
 حسن ظلمت کتاسب سبب این شد که گنایین از خضر قیصر جمیع جوانانی را که حکم دادند و در نصر او جمع شده با هر که
 بنیاد و تو بری جنبه بسیار کند لفظ صفت ساخته و نابینگی که ملاست آنجا است بجهت کتاسب از دست
 یا شاه از دناست طبع و خضر غضب آمده چون این رسم ملکند بسته بود و لا بد بود در راه و الی انجان با عتق این رسم را
 موقوف و دختر از سرای سلطنت بیرون کرده صاحب زمین از خانه فرود می که به که بعد از این منته میفرستند و
 دختر دیگر خود را بخواهم داد که یکسکه ستر و ازو بیاید در آن اوقات خرابی در ملک است میگذرد و نظر از مراد و خان
 آن دو دختر لاکرین بجان خود عاشق تر بود و در این کسبیت شنیدند از کتاسب که او از شده است و در نظر او برده
 بود است و حجت کتاسب آن در حاکم بود و آن دو عاشق و لکنته این کار را بر شوی بر لودنا ابرهیدر بجا
 چندی ضمیمه بیعت آن نگاه شد که کتاسب خوازی و درین موده سپهسالاری سپاه را بوی تفویض کرد به جهت کتاسب
 و بجا عت کتاسب فتنه با بران سید به سبب حرکت لشکر دشمن لیسر دانی لیسر خود موسب دست کرده
 لشکری لیسر داری سپه دیگر خود را بر بکاشت کتاسب کسب ل کرد و در سلطنت مصلحت و در حجت کرد
 که بر جا بیاورد طاف است کند این را بر بر روی منته چون اخبار سبب فتنه است و در کتاسب بیرون نالین را در
 بر اور شانه است در مردم از او بود با زنده بود و در تمام کسب بقتال خود و در سلطنت سلطه کرد و در زیر
 تیر بسبب فرمان پیر و پیغم شاهی بر آن شد و بر او بر آینه بکشت و در آنجا بود کتاسب فتنه بر خورشید
 اسد ظامی حضور در می کرد و بصره را داد و در شاه با استقلال ایران باقیست بود از آن مطابقتی با این لکنته
 شده کتاسب کتاسب یون با او به نامه جا کرد با طاعن بدست لرد اسب را به سینه خود خواهد پس از پند
 تمام بود شاهی آباد خواهد بود و کتاسب که در خورشید و این را سینه که در کتاسب از سینه همه سبب
 سال بود شهرت پادشاهی کتاسب هر چه است که بر او بود و با سینه در دست یعنی در کتاسب
 برسی حجت ساز کرد و در دست که خورشید است که سینه و این سپه سالار از فرجه اندا دره رعنی
 آنست که شخصی بود و صاحب بکسر کتاسب بود و سینه را میخواست و او را بکسر بود و سلطان او را فرستاده

تا استخراج مذکور نمود فرود سی که بی شیطان از میان آتش او حرف زد و اتفاق است بر اینکه او در زمان کشتاب
 بود کشتاب دین او را اختیار کرد و در اجرائی احکام و اعلاهی اعلام شریعت می جمعینج مبدول است چنانچه در
 اطراف ممالک خویش فرمود تا تشکر بانجا کردند و مردم را بر سستی در آتش اجبار نمودند و توارنج مسطور است
 که اول سفید یار سپه کشتاب بدین دین در آمده پدر او سیرد محبت نموده بر او آورد و مسقط الرأس در دولت شهر آینه
 از بلا آفرینان است و ظهور این مذهب ابتدا در آنجا شد و جمیع ممالک ایران شروع یافت منقول است که پادشاه
 فرمود تا در ازده هزار پوست کاوراد باغی نموده احکام دین جدید را در آن کاشند و در یکی از دوحه های صلیح طارین بود
 نهادند و مردم پاکت اعتماد و محافظت آن پر کاشند تا دست کفار و مردم خاصه الحیده را از آنها دور دارند و چون
 آنجا رسید پادشاه نوران رسید نامه کشتاب نوشته در از بر خطای خویش تشبیه ساخت و نصیحت کرد تا بکیش
 آباد اجراء خود رجوع نماید و الا آناه فیکت باشد کشتاب ازین کتب غضبناک شده چنانکه شروع شد و میر که اول
 زیر برادر کشتاب بدست پیرش میرا جاسب ماندا لکن بدیش نیز نصرت شریف سفید یار سپه کشتاب رخاقت
 افتاد و بلاخره لشکر از با سپه کشتاب حاضر خورده بر شکست خود که تخمینه چندی اجراء برین محاربه عیلمای کشتاب سفید یار
 بر داشت که گردن از طاعت عیب بد که کوس سفید یار فرود کوفت بود از کت زنی با چینی پناه که بر بار رجوع نمود
 محبت شد بوز خیر حسن سفید یار نوران بر سیده بود که شاه آن ملک را جاسب لشکر باران کشیده کشتاب بکیت
 داده و تنه از با پیری کشتاب این همه جانایوس سفید یار از حبس برین آورده و سبب کشتاب نمود و گفت که او در سبب کشتاب
 خواهر در کوشش و سخت را بار کشتاب و سفید یار قبول معنی نموده باشند و چون زد که ای خست او جاسب بود
 است که در آنکه از پنج مانا شهرت راه بود یکی بسافت چهار ماه و دیگر دو ماه و دیگر ستن با پیفت روز لکن بر پایه خبر
 صاحب به توارنج که بدوشی بود چنان بی سبب و علف سخنان رخاورد این روزده و حساست کشته چنانکه بکیش
 چنان با شرف راه را بستی اسعد با عزم کرد که ازین راه سالکس منزلت معینه و کرد و مشقت اجراء فرود و چون کار و ده
 موده دباقی لشکر سپه کشتاب و نام را بر میوقن بر او خود پیروز اورا شرف اندازد که از به یک دو ماه حساست است به توارنج
 در شونده بچین وصیت کرد که چون سای بخت و دشمن زد کیت خود منتظر علامت نشن شده بجز و دیدن کشتابهای اخراخته
 بوزش سپه بر بند سفید یار بصفت نمر از میان خود در زنی بخار بر آمده و شایب نصیحه زد و منور از این چهاراد بر آینه از
 دست در نور بسلاست که سربانی ناکسی کلان بدو رخ ایستادن بر و او در و بین در کشتاب در انواه انداختند که یکی از
 بخار مستقران جمعی از دودستان خود از کشتاب کت کت پناه مابن طاکت آورد و در قه زنده چنانکه معذور بود و هر صبح
 در جاسب کت سفید یار را طلب کرد تا مال التجاره او را ملاحظه کند سفید یار بطباس تبدیل در جاسب مته چند جوهر
 قیمتی بره پیشکش کند ایینه از نمایان و حمایت پادشاه منظر کشتاب با بجز به چو کمالی با ایشان برده نند تا سنی که

در سلطنت کشناسب

اسب

در روز آن لشکر ایران در مقابل شهر رسیدند و اسفندیار علامت مفرد نمود لشکر از سپردن علی العود حمله بردند و اسفندیار
 با باران خود غفلت بر سرار جاسب ناخته او را با بر او را در دی و در سه شمشیر ساخت و خواهرش را با تخت از جاسب
 و غنیمت و افزونید فرستاد حکومت تو را از امردی نیکت سرت کرد اولاد او حیرت بود بخت صاحب زنده التوحیح
 گوید که اولاد او حیرت بازمان اسفندیار آن حکمت حکومت اشمنه: جبار مختلفه در باب کارهای اسفندیار و او را
 بنا بر قول فرودسی بعد از آنکه جنگ اول را جاسب بنیامست اسفندیار بنوع خوش انجام یافت کشناسب ریاست بخیر با او کرد
 و حکم او را بر جمیع ممالک ایران نافذ داشت این ترقی سبب شد که دشمنان او فرصت یافته بعضی کشناسب ساینده که
 اسفندیار قصد جان او دارد و بنا برین کشناسب او را با خطم طلبید به محروم و در او را ویرگی از قلاع آنرا بجان حمید
 ساخت همچنی باعث مناعت با من علمای ملت و اعیان دولت بکامیخت جزات پادشاه توانست که در یکباره
 لشکر ایران کشیده بلاد او را سازد تا در آن نزد و بجز گرفته نزد تیار او اقل عالم نه است به نزدیک سوار بدقت تیر تیر
 کشت و در دشمنان قتل این غنمه بچند ماه مرده بود و در ورش گاو بان که نه مانی و در آن توحیح دولت بود بر سنن چشم آینه
 جوان بود در شش اسب را چون این اخبار میوش استماع نهادند لشکر بی که در جمع آوری میوزده در آن روز غنم قرین جلا
 و آره و همچون بر زمین بماند اسب کرد که کن در بر این اسب که در کور و در شش اسب و کار و درون کشناسب
 بر میستادند و جاسبان غنمه شمشیر گرفته نموده در کربکال: هم سخنمان رسید که کشناسب جاسپان این مثال در دست
 که در اسفندیار چار بیست و نه در هر طریقی جاسب را که از غایت است با از مغربه است تقنی است: نیز و در هر ستاره
 اسفندیار او باره بر سر رضا آورده که اعمال سالانه بدر اطفال است به این معادله است که ملک دولت که در دست هم فرود
 کرد که اسفندیار شمشیر بجز خشمی که امردی در دستش در دست: این کار انجام کرد و در غزای را اهدای یافت این
 مسدود است بعد از آن از آنجا که در شش اسب و در شش اسب و در شش اسب و در شش اسب و در شش اسب و در شش اسب
 نو بر دهن بر زرد بر شمشیر در میدان: در شش اسب کشناسب او در شش اسب و در شش اسب و در شش اسب و در شش اسب
 دو خواهر خود را از قید اسار نجات داد و در شش اسب: این که خواهر در دستش بود: بشما از او بود و او را
 فرودسی برید که اسفندیار مسدود شده و در دستش بود و در دستش بود: این که خواهر در دستش بود: بشما از او بود و او را
 در یکی از کتب فارسی که در شهر یاد نامه کرده است از طبعی در باب: کارهای اسفندیار در بلاد مغربه فرستاده است
 اسفندیار بعد از انجام وقایع مروریه به سلطنت مشرفه در درگاه اسفندیار در شش اسب و در شش اسب و در شش اسب
 سخت بر کرد و همان دیگر آغاز کرده اسفندیار گفت من منم همی و درم از انبار ملک بفرستادم و سلطنتی ماریه بود
 تسلیم کنم در شش اسب و در شش اسب و در شش اسب و در شش اسب و در شش اسب و در شش اسب و در شش اسب
 فرزند من این کار را انجام دهد و در شش اسب و در شش اسب و در شش اسب و در شش اسب و در شش اسب و در شش اسب

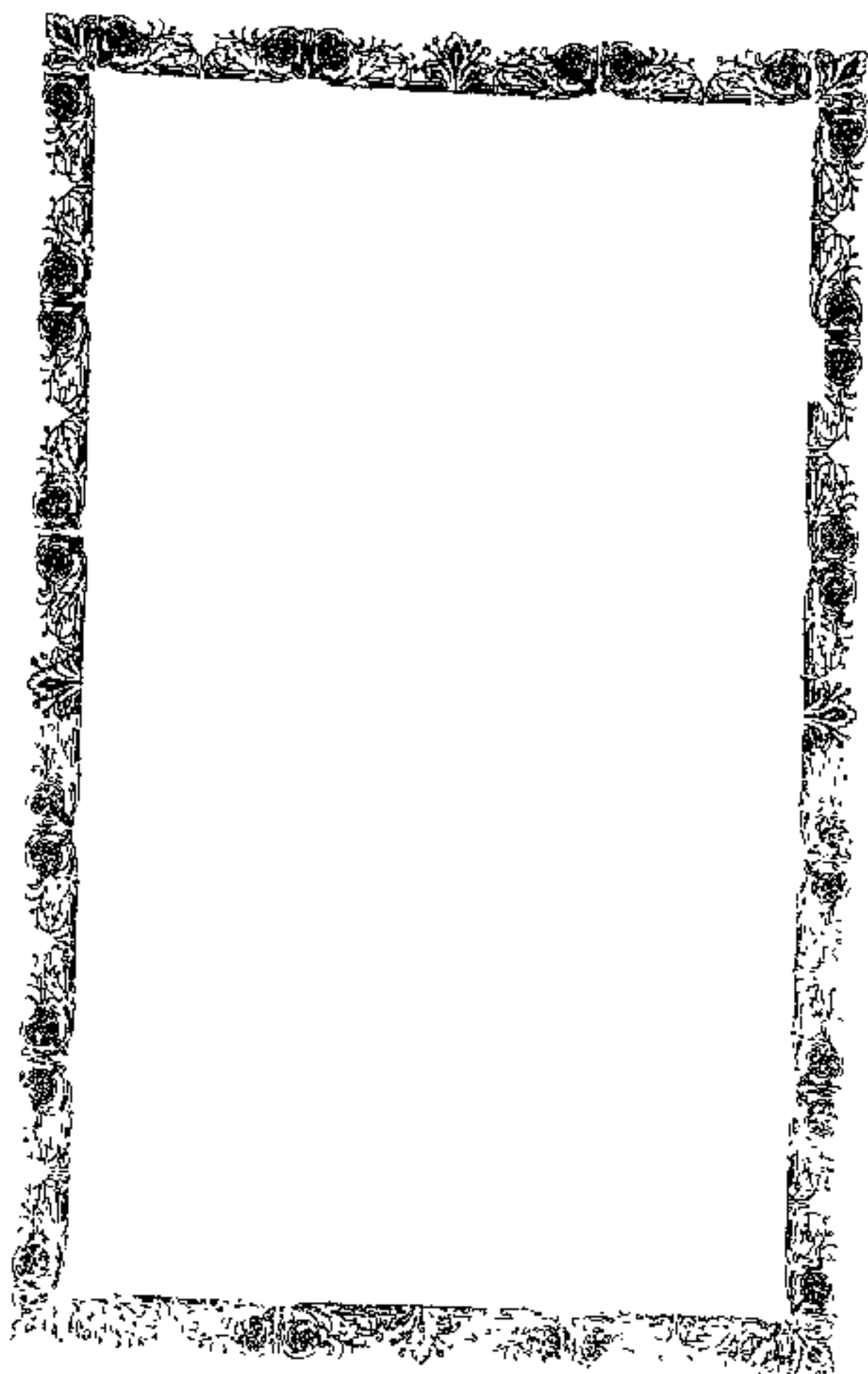
در ابتدا از اخبار این مطلب بهم برآمد آخر الامر با کراهت قبول کرد و قانع نمیداد که پیش از جنگ با این سفید یار در قسم واقع شد
 طویلی از او در لاکهن پیرو مالکیت و در بر شجاعت و جو امر مدعی طرفین سفید یار با کجاست هر چه نخواست در خواست کرد که در تقم
 دست بر بند داده تا او اجرای فرمان پذیر کرده باشد لاکهن دست گفت نایب هر فرمان دیکر دستم الا دست به بند دادن
 که در دوران مانگت جنگ شروع شد چند نفر از مرداران بظلم از طرفین کشته شدند سفید یار با دستم مقابل کرد
 رستم خود را از مهر که بیرون رفت روز دیکر میراجت نمود و سفید یار که بشیری او توبه ساخته بود تا چشم سفید یار زند
 ریزان که اسلحه بردن او کار نیکو و احتیاط دارد کجا انگیزه را با سلاح بود بین آنکه رستم در جنگ تمام شروع کند جمیع دولت
 خود را بر سفید یار عرضه کرده اظهار اطاعت نمود لاکهن سفید یار بجز بیعتی دست او بردن نزد کتاب کجیز دیکر یعنی
 نباشد لاکهن جنگ شروع شد در حین صعبت دست داده تا اینکه رستم تیر که بجبهه بیعت طلب شد کرد و بود بیرون کشید
 چشمهای سفید یار بدست سینه کجیاری که پاره و بیابست هم آورد و بالای سر دوسی چون بر در کاشه سر سفید یار
 جای گرفت دو در بر داشت برآمد گفت انجام کار دنیا سپردم بجز من حرام نخواهد بود گفت ای رستم من
 پاکت پیش از آنکه دم فرو کشد سپردم به من از رستم سپرده بفرستاد و سپید نمود بیعتن بر او را سفید یار نفس او را برداشته
 اجمع لشکر سیاه پوشید و روی بیعت نهاد کتابت را نمود نه سر از پیشش نشان کشته بقیه عمر در انوس بماند پس از آنکه دست
 اجل که پان جانش کبر و بهر اطمینان و لایسند عمر خردیش باو گذشت نه سال پیش در عهد کتابت را
 تمام یافت چنین نزد کبر و بود و افقه سلبت شهرت او در تاریخ ضامده است و الا سبب کبر پایداری
 بنا بر مرتضی خیران آید عظمت و بخت سالان بود از آنکه کتابت را سفید یار از بیعت سپید یار و او که در
 بدو شهرت از دستاست در بنای اینکست و بیعت با او بود مشهور بکلیت بجهت وضع قوانینی که در جنگ بود
 گویند توسط جاسوسان از کتب و بدو حال خویش بخواه ریاضه به کفایت و یاد اثر هر یک کجا سفیدی
 پیام نموده بود هر سال که بدایان در برین عقیدان شروع در فحاشین ملک بدر کاهه حاضر کرده و او در بیعتنا
 اخبار بقیه صاع مودی و به سبب بر کجای جلالت و بجاری امور رعیت و سپاه و اخف کتبی دنیا و اهل سلطنت
 با شاه رستم بکلیت را در آن ی در داد و چون بجز بیعت سپید یار با لشکر کبری کران بیعتان تاخت در زیند تواریخ
 گوید که در امر سپید یار کتب و بجز رستم اعتماد عرصه بود باو و معاف داد و بین غالب آمد خرد و سپید
 برین ان در نقش زمین محمود ساخت او بدین سپید یار و بیعتان بود در بیعتان علم بیعتان بر آنرا است که
 فرو بسوزان اعتقاد که بیعت با او تمام بدگست این قوانین عمل سایر سفید یار که سفید یار است که سبب
 حرکت بیعت بیعتان تمام چون بدو بود در زیند تواریخ مستورا است که رستم قبل از بدو اقدام کردی را بدو نموده
 در تاریخ طبری که گواست که جلالت اطراف مغرب در عهد رستم متفوح شد و بیعت سفید یار بجهت نشی و خور و

ولی اعتدالهای پدیدار حکومتی بل هر دو از کورش در بجای او منصوب ساخت در سلطنت او بود و در فو و بودند و
فرمان یافتند تا هرگز او را بر دایم خود بگنجد اختیار کنند و هم در آن تاریخ گوید که این الطاف در حق بود آن بخت
آن بود که زین بادشاه این زمانه بود بدین منتهی است ایام سلطنت او صد و نوزده سال است همین چون بخت را
در سخت و خلقت را در کاخ خوانا کرده اخته او جاسی و داری و نشست چون جامی بر تخت بر آید بدست چنان بود و بسبب
شرفی که داشت خاست بطلب پوسید، تا که چون طهارت گوید شد کسی او که او را تحمل رساند تا که جان او نجات
آئی محفوظ ماند و در روزی از شناخت که گشت در بیداری او بر تیره اماست و سبب بود جامی بعد از این مقدار
ناج و سخت را بار گذشت و در سرزمین سوادیه و طغیان در این سالان شده اند گویند چهل منادی که در صخره ها بر سر تپه با
داشت جنگهای عده که در هر روزی از آن از سبب این چهار عهد است از آنجا که با طلب بادشاه
مندی بود که این شهر را بگردد و در هر روزی از آن سالان که در آنجا میزدنی شامل اول شده لاکس از نام
بجز بود این شهر را در صحرای کوهستانی است بسبب خردی این است نسبت سکنه رسیدند و در علم این است
که با لاجرم کار بر طلبه چنان تکست گشته که زمانی شد بدون و خردی را که از آن در آن هر ساله هزار مینه طلا و
ار و رطل طلا که خالصی خسته و سار به چن قول در خردی و وقتی که حال بود و در این خستند و اسباب عده برای هر
دختر زنانه مشهور این است که بخت بد بوی درمن بود. از ای اول در نوزده سال سلطنت کرد و اسباب جرد که
شریب عده و چاه میل ساخته نسبت شرقی سردی اقیم است از سببهای است شهر نو را که در آن شهر و خرابی
آواره است تا آنروز سکنه فراوان بداد و در ادبیه علمی گویند به خلافت به در میری و سیم و خلقی ناقص است هر که
مانا سبب است حکومت در صحنه با ستم زوری اسکندر شد لاکس و از این همیشه بر طلبت واحد بوده از این بخت
که تلی که هر مده خود را عزیز و اند هر قس که شرمندگی مکنه از دست داد و ستان را کم کند هر قدر عده و الا
باشد خود چند تر آیند و همین طبیعت سبب شناخت است که نسبت به سبب اسکندر را و میگویند سپرداری
اقل بود که خود ایرانیان مرد کرده نامانی لکی که در آن وجود از چنگل برادر تا لاجرم چیز بیرون آورد و جمع از همین
مخبر ایران این افتد اندازد کرده قول در آنکه اسکندر سپهر تومس بود که سبب که جنات در با این دو ملک است بخت
واقع شده که اسکندر خراج مقرر که بقیه طلا بود بگذاشت و در جواب ای لکی که بطلب آن آمده بود گفت آن مگر
بیضه با اسکندر و بعد از دیگر پروا کرد و در ایندی دیگر شاه صحرای گوئی در صحرایان و همیانی که خنده خنده چنانی که اسکندر
هنوز جو است مناسب سجال است که گوئی چو کار بازد که گوئی که بگردد که بگردد و چنانی که اسکندر چو کار
در دست گرفته با فرستاده گفت این علامت اقتدار من است که از آن کرد و ملک با در شاه ترا خواهم و منم
مرغی حاضر سازند و گفتنای رخ بر روی را خواهر من که از زبانشان چو چینی آمده است که در مرغ علی ظهور

و اما بجز اسکندر منطقی بر سواد او و گفت آنچه دیده و شنیده بسیار است و تا حدی که در کتب
 از فرزان می تواند تلخیص بلایی که متوجه اوست به سبب آنست که در این گونه چارها در میان سلاطین بسیار غریب نیست باطل
 اسکندر چندین مشغول شجر بلادی بود که در یونان سرانجامه اطلعت او چسبیده بودند و بعد از آن لشکر ایران کشید
 لکن نفاذ حیل حمار با ت قبل از جنگی که در آن وارد گشته شد از متور چنین ایران بسیار کم مغولت خبر محضی میگویند بجز
 اینکه در ارد جنگ اول مغول گشت و در اجنار این جنگ نیز قالیبا ذکر و قایمی را اسکندر که مربوط بقوت و اراد گشت
 اسکندر درین مقام است بنا بر قول ایشان در جنگا میکه نور حرب که م بود و نفر از سپاهیان دارد او را گشته و بجهت
 سجدت اسکندر شناخته اسکندر چون از کیفیت حال خبر شد باین در ارتقا ادا در سکر است موت دیده میگفته
 از سبب بیاوه شد و سر و ار از بر زانو نهاد و در چشم گشود و گفت دینار هزار در است و ابالی بسیار اعلی الاتصال ازین
 دخول و خروج است اسکندر میگویند یاد کرده که در چنین امر راضی بوده و از چون گفتار اسکندر را شنید از رمی در غاست نمود
 که گشته کان و در اقصای نماید و مردی را بر ایران نگار دور و شکست و ختر او را در جمله از و اوج آمد و بعد از نضیم
 و صا با اهن آخرین کشید و جسد او را شکست و غنیمت بر او بودند و در جامه زرین چسبیده در تابوتی مرصع نهادند و بخرام
 نام نعت او را بحساب جمله بردند بعد از مرسم نعتی قاطان دارد از ابره قصاص رسانیدند اسکندر و صا بامی او را
 مبول داشته و شکست و ختر او را در جمله از و اوج آورد و از ابره بر او رمی و اگداشت لکن چنین نماید که این
 حکومت بر قرار نماید زیرا که اسکندر در ملاحظات ملکی بران داشت که مملکت را به نوزد یاست بالاستقلال تقسیم نمود
 بجای افسانها بلکه ابالی ایران در باب نزد اسکندر تراشیده اند میخوان گفت اسکندر یکی از سلسله گیان است که از
 ایشان زلف سلطنت نموده اند که آخر ایشان در ازمی ثانی بود و این نیز بدیهی است که اجنار که از تاریخ این طبقه در
 استر ضای خاطر نمیکند شکست نیست که نام جمعی از ملوک از میان رفته است و ازین سبب در طول حکومت بعضی
 حمار با ت بعضی غایت مبالغه شده است لکن این همه در میان افسانها بلکه ازین اوقات ذکر شده است
 و قایمی که قابل ملاحظه و حفظ باشد یافت می شود ابالی بعد از آنکه بد قسمتهای مختلفه با این اجنار متوجه تاریخ ملل اولیه عالم نموده
 کشف حقیقه شود و کثافت مذهبیه را در نتیجه زغالص بدست آید و الا اجنار که از تاریخ این طبقه در دست استر ضای خاطر

باب پنجم

در نقل احوال متور خان ایران در باب اسکندر زرمی و سلاطین که بعد از او در ایران
 سلطنت کرده اند
 اجنار مخلصه که از متولین ایران در باب زرا و اسکندر و محامله او با دار او است در باب پیش گذشت جزئیات



ذکر سلطنت اسکندر

باب

دیگر که در قوایح ایشان معلوم است قابل ملاحظه است گویند که خلیف پادشاه مقدونیه کشته شد و قاتل او فلوس نام شخصی بود که بزود او مادر اسکندر عاشق بود در آن اوقات چند سی قتل این واقعه اسکندر بحرب پسر قاتل او یعنی شیرین ستریا کوس فریب و انفاق آورده باز روزی که بنا بر اتفاق افتاد اسکندر مراجعت نموده قاتل پدر را بقصاص رسانید و بنا بر قول خلیف زنده بود و تا وقتی که در آنست که پیش از انتقام او را کشته پس وزیر خود را بطور سایه مراد اعیان مملکت را طلبید با ملاحظت اسکندر بر نمود و اسکندر چون از تجزیه و تفتیش پدر طاری شده بطنی ساخته سران سپاه و حنا و پد توام را جمع کرده ایشانرا مخاطب ساخت و گفت پادشاه شمار را در باغ فرسید مرا به چوچه غنی حکومت بر شما نیست من خود مانده و فرمانم و در هر کار که پیش گیرم محتاج معاضد شما میباشم بود اسکندر عاری من است که نصیحت مرا قبول نموده پادشاهی حتمی را کسب نماید اداره مملکت شما مفوض بر ای زمین و خرد پیش من می باشد و سجده بر من نمائید که جامی عباد او است مردم سخن الکلمه گفتند که اندر نزار قبول تو را پادشاهی حتمی را کردیم بعد از او ای این کلمات بر خاسته تا ج بر سر او که استند و در نتیجه التوا بیخ معقول است که بعد از آنکه مملکت را اسکندر قرار گرفت اول نفع بعضی از بلاد یونان بر واحد بعد از آن با سپاهی کران جزیره سنجیر ایران نمود که بعد از فتح این مملکت بجانب هندوستان رفت و در آن مملکت با کید که یکی از سلاطین آنجا بود اتفاق مقابله افتاده رسولی بجانب او فرستاد و او را با طاعت و کداری در آن دعوت نمود که قبول می نمود و گفت اگر اسکندر قبول نماید و قهری چه صورت دارم با جامی از یکت فطحه با نوت و فیلسوفی از آن پیشه طبعی هر سه پیشکش نامم اسکندر قبول نموده دست در اخوش و خمر کرده گویند عشق دختر جهان بر پادشاه جهانگشای غلبه کرده که دست از مملکت پاره برداشت چنگ دیگر او با قور خود که او را اسکندر داده بقتل رسانید و بعد از آن بفرسید بین سکر کشته خاقان چین تا سبب متعاقب در عیش و بدمید بدین لباس نموده بار دومی یونانیان شافتند او را تا شانه نظر اسکندر رسانیدند اسکندر بر رسید که چگونه حرات بر اندام چنین خلق نمودی خاقان در جواب گفت خواسم که تو دست کنوز ابدیم از چند خود می بینی چه میدانستم صورت همراست اسکندر خستیم و اگر از مرا بکنند رعیتت من بر دور دیگر بر ای پادشاهی جوابی در دانت لکن این بابت خوبی نبود زیرا که بعضی است بر که مناسبت آن دوستی است و هر آنس نخواهی کرد اسکندر را این ملوک و در مزاج افتاده با خاقان چین مصالحت کرد و این خبر که خاقان حراج گداز تا اسکندر مصرض مملکت و ستود خاقان را ای تخت خود بر گشت تا تهنیه صیانت اسکندر نماید روزی که در حرم کرد تا سکر که خیاران خندان همه دستیار آن میداد اسکندر بر عدد خاقان و قوف یافته حکم داد تا سکرش مستعد قاتل بر یونان عازم نمایند و رویداد خاقان را بر وزیر خویش پاره بجانب اسکندر رسانیدند اسکندر از سبب تقض ایشان پرسید خاقان گفت ما سا که خاقان عهد ما نمائیم تا کنون چه رسم تا سکر خود را تو نامیم تا بدانی که مصالحت به سبب عجز از جنگ بود بلکه ملاحظه اجرام فلکانه نمود و متابعت تو خستیدار کردم اسکندر را این گفتار پسندیده و پیرامور را هماد ساخت و خراج از وی باز گرفت خاقان در خصیت طلبیده طلا الا است و جواهر

بیست و نه نهای بسیار بر ستم پیشکش گذاشتند همچنان گفته بود که دوست اسکندر در عالمی واقع شود که زمین بهترین آسمان
 زمین باشد و قتی که اسکندر از فتح بلاد خسته شده بجانب یونان میرفت روزی او در اعانی عارض گشت یکی از سرداران
 که رو بپشت بود زده خود را فرس کرده سپرد برین بالای سر او گرفت تا از تاب آفتاب محفوظ ماند چون اسکندر آن حالت را
 بدید گفت قول بکنم صورت و قیام یافت و مرا با پدر حن سفر آخرت بر بست در بیج که روز جوانی بسزاید پس با او نامه نوشت
 که من بزودی بروی یونان راه کاروه در تعداد اموال محسوب خواهم بود و هم در این نامه از ماورد در خواست کرد که طعمیکه
 در مغرب او و هند با کسانى باشد که مصایب زمانه ندیده و از ایستان عزیز می باشد بگفته باشد چون مادر خواست و
 او را معقول دارد کسی این یافت که بروی مصیبتی وارد یا عزیز می از و معقول و فاسد باشد به صورت چنانچه خواست اسکندر
 بود مایه تسلی او گشت بعد از آنکه که عموم بی فوج انسان از مصایب بهره ایست بر عم تورخان ایران اسکندر در
 یکی از شهرهای گروستان روز شنبه رسید و بعضی در بابل امشده اند سی و شش سال عمر و دوازده سال سلطنت او را
 گفته اند پیش سال پیش از فتح ایران و شش سال بعد از آن قضیه علی انی حال مسعود و محسوس ساخته یونان فرستادند تورخان
 ایران که راوی افعال سلاطین اند و فریبی که حاوی حلاق ایشان باشد گفته اند زیرا که آنیکه قاعده که در این باب جنسیا
 مسوده اند از نقل احوال پادشاهان جهان شعر بر معنی کانتف از مطلب است که ترجمه های خوب و دقیق تورخان فرنگستان
 حکایاتی چند ازین پادشاه گیتی شان ضبط و بعضی از آنها قابل ملاحظه اند زیرا که ازین حکایات معلوم میشود که اهالی ایران
 چه قدر از غنا و حکمت و علم و دینت او آواره و در درنده التوا بیچ مسطور است که روزی یکی از سرداران دشمن او سینه
 زد و او آرد و با اسکندر فرموده او را با کسندی یکی از حصار گفت که من تو بودم اینگونه مروت در حق این مرد می کردم
 اسکندر گفت چون من تو هستیم او را معقول کردم پس گفت من دستان خود را هفتو میکنم ازین جهت نذرت من در اطوار مروت
 نه در اجرای سیاست و بعد از آن کتاب نقل است یکی از صاحب مهربان را از علی و معقول و بیخلی و در آن منسوب
 ساخت و بعد از چند روز پرسید که با این نقل آن نه در موع مکنند از آن وقت منسوب اعتبار مردیست بلکه
 مرد سبب اعتبار منسوب است هیچ عملی نیست که در اجرای لوازم آن حکمت و صلاحیت در کار نباشد پادشاه را این
 جواب معقول خواهد منسوب الی او را باز داد صاحب کتاب مذکور گوید از اسکندر پرسید که چگونه توانست با وجود جوانی
 در مدتی قلیل ممالکت وسیع را مفضوح نماید و نامی بزرگت در عالم هند گفت با دشمنان چنان سلوک نمودم که ایشان را همچو
 مدوسی ساختم و با دوستان بی بیایست و در دیدم و رعایت خاطر کردم که ایشان را با خود نینسند نمودم و همچنین از
 پرسیدند چه احترام استادین را پذیرد می گفت پدر مرا از آسمان زمین آورد و همه اسناد او را بر من با آسمان سپردم و هم او
 گوید که اسکندر در خصمی سدید بود و همیشه اجاب خود را از محاطره علم بالوکت در هر کام عصب جرمید او میگفت که سلاطین
 مانند در با هند که در آماجی خطرناکست و نفوذ یافته از قتی که در طرفان باشد مع الفصح شرح حال اسکندر که در مورد

شرق منقول است سخنی که قابل اعتبار باشد گشت در مجسمه های بزرگه یونان موافقت دارد و چیزی ذکر شده است
 مگر آنچه بر ایشان تاریخ جغرافیایی این دو ستاره میداند گناههای بسیار دارند در نظم و ترتیب سخن بر عجایب کارهای اسکندر
 در بر و بجز لاکن آرمنا و او را ایرانیان نیز اسامه میدانند و تاریخ این نام بران خود چنانست که احتیاج بخواه آن قساست
 گوید اسکندر در اسپری بود اسکندر در سن نام داد و قایم مقام بدست در خدمت اساطیر این تحصیل علوم برداشت
 در تاریخ فتح کوبه که اسکندر قبل از دست خود ممالکت ایران را با ما اینکه بر انداخته و غارت کرده بود تقسیم نمود و آنچه
 از ایشان گرفته بود باز داد و فرمود تا هر کدام مقداری زمین لشکر کاردارند گوید این کار را چه بود و بر سر کوه و کوهستان
 امرای مومنی تمام در مزاج الهی ایران دادند که بمشاوران ایشان را از آن منع کرده و کشتن ایشان نیز شخصی عدالت نیست پس ایشان
 بومی با پیشوا داشتند که تا غیبت نباشد بودی دهند و اگر دهن بود زیانی نماند که در لاکن این امر بعد از دست اسکندر
 از اطاعت حاکمانان بچیدند و در میان خود اتفاق بوده نوع دولت جمهوری فراهم آوردند و اگر چه هر یک استقلال خود
 داشتند ولی قواعدهی وضع کردند که در بعضی اوقات سبب اتحاد ایشان میشد باینکه با تغییرات محله متجاوز از این مسائل
 بعد از فوت اسکندر در ایران باقی بود موزخین یونان رسانند که ایران بعد از دست اسکندر بدست یکی از سرداران معتبر بود که
 سلوکوس نام داشت او را نام سکاوتور یعنی صاحب بر خورده بود و جلاد نام نبرد دست یافت بعد از آن کوس سوتد بر جای داشت
 را در ایرانیو کوس بزین عالی سپین گشت در عهد این پادشاه یکی از امرای سراسر که در ساسین نام داشت خروج کرده گاه کلان
 که از جانب نیکو کوس فرمانفرمای ایران بود بگشت و علم استعلاان مرا فرستاد و او با بر خور زمین یونان سر سلسله ساسانان
 که در بار ساسان سلطنت کرده اند و سبب این سلسله را موزخین ایران داشتند بعد از او سلاطین دریم او را داشت صاحب
 زینیه الواریخ گوید که ایرانیان از گفتار که چون دارا شکست خورده بقل سید عم من در فن کل و یانی را از میان برد برده
 سهان مباحث و حال آن در فن فرود من است و بدین سبب ایرانیان با او بار شده اند و بعد از آنکه راگانو کلس علیه کرده او را
 بگشت و پاشی تخت خود را می مقدر بوده بیجا بچکام ممالکت فرستاد و او را سازد و هوت کرد که با او بگشت او را سلوکوس
 موافقت کنند گفت که اگر بر مراد فایزدم از شما خارج نخواهم گشت لفظ با هم رفتن بودن بر تباختن سببم مخصوص
 در این اتفاق آنست که بر کینه حکومت خود متعلق بوده ایران بر ارادت حکام حاکم را بی با بدین سبب اندازی
 تاریخ لوکت طوا بخت و چون الهی ایران از خواست حکومت ممالکت آزادی بخیر بوده و بسند داشتند و از این لفظ
 است که معاهده با این امرای کوبلید ممالکت در میان نشان منضم بوده است برساند لاکن اجباری که درین اوقات
 از مخرن ایران در دست است همه عجول و مختلف اند و ظاهر است که اساسیکه از آن در این صحیح نویسنده مدار ز
 و وقت هم چنان بایندی تاریخ جغرافیایی ایشان نزدیک است که قبول وضع افسار میکند و این سبب تاریخ اسکانیان
 و اشخانیان را که او تمامی کنند چیزی پیش از دست آنها نیست و با کینه همین با او تاریخ سلطنت هر یک هم نمایان

ذکر سلطنت اشکانیان

در مصنف با هم شفق نشینند اشکانت اول در زینة التواریخ گوید پانزده سال خواند امیر خانی که درین بنام امیرین مؤلف
 حبیب امیر گوید ده سال سلطنت کرد و بعضی زینة التواریخ نسبت شکست دانست که کوس کالیگوس پادشاه روم را شکست
 اول در ایران باشد دوم پس او میدهند بعد از اشکانت ثانی شاپور فرزند او شکست و بعد از محاربه طویلی با انیتوکوس
 بزرگت و مکر شکست خوردن مصالحه نمود و در این عهده است حتی زبان پادشاه در محالکت پارتیاد و پیرکانیا که بازند
 باشد ثابت شد و بعد از فوت شاپور چنین نماید که در بیست سال نام شاپور ایران کم شده است زیرا که میگویند
 جانشین او بزم گویند بود و اگر این پادشاه همانست که تودرخس مغرب گویند پس جیاسم در لیل می هم هست که پان
 باشد مندر مختصر در دست است که او پادشاه سیم سلسله دوم از ساسانیان است و او بود که تمام خون بچی از بنی اشکان
 کشید مصطفی بن ایران بر آنکه بعد از او در پسرش بلاش بر سر برآوردست جای کرد و بعد از او هر مرد پس از هر مرد برادر
 نرسی و پس از فوت او یکی از برادرانش که فرزند نام داشت صاحب سر ریگشت و خسرو بعد از فرزند بر تخت برآمد و با
 امیر طور دوم که تراجم نام داشت حرب نمود و در آن جنگ شکست بروی افتاد و شنگاه او بدین نیز تصرف
 دشمن و برآمد لکن بعد از فوت تراجم با اردوان که در شایخ و تخت بود مصالحه نموده محالکت خود را برآورد
 جنگ آورد گویند که بعد از خسرو بلاش و بعد از او بلاشان بر تخت برآمد و تاج شاهی از بلاشان به سیرس اردوان سپه
 که در فوت با اردویان در جنگ بود و پس از آن اردو شیر مشهور برومی تاخته او را از پای و در آنجا حاکم بعضی از تواریخ
 ایران نسبت قتل او برآورد و حاکم سلطنت او را بار و در آن بن اشع میدهند و در اردوان بن اشع را به یک کوس میرسانند
 بابر صاحبان این قول از او و نسل او هست نفراد شاهی کردند و ایام پادشاهی ایشان قریب صد و پنجاه سال میشود
 خوانند امیر شیب او را به یک کوس میرساند و بسیاری از تواریخ ذکر می از او و سلسله او کرده اند بعضی ایستاز اصحاب
 اشکانیان میدانند و گویند در بعضی از محالکت ایران سلطنت داشته اند مؤلف زینة التواریخ میگوید که توله عیسی در
 حد خسرو پسر اشع بود که بعد از فوت اردوان پای بر سر ریگشت نهاد و بر آن محقق است که سلطنت این پادشاه
 در بیست سال بعد از این واقعه بود پس بنا برین چنین معلوم میشود که سلسله اشکانیان بر کرده وجود داشته اند یا اگر بوده
 محاصر اشکانیان بوده از آنجا که امیر که یکی از تواریخ فاضل و مجرب سرتی است که میخواهد یقین با این احوال مختلفه نماید
 بر کمال عجز خود از هیچی احضار میکند و میگوید که بعقبه صاحب تاریخ گردیده اردوان پسر اشع که سلطنت اشکانیان را
 برآورد است از نسل یک کوس است و در تاریخ جلالی مذکور است که اشکانیان در ساسانیان برآورد است سلسله است و
 بسیاری از تواریخ ذکر می از ایشان نموده اند و الله اعلم و در تاریخ فاضل ایام سلطنت ایشان بدین شرح مرقوم
 نام سلاطین ایام سلطنت نام سلاطین ایام سلطنت نام سلاطین ایام سلطنت نام سلاطین ایام سلطنت
 اردوان بن سیم بیست و نال خسرو پسر اردوان نوزده سال بلاش بن اشع دو و اند سال کوردن بن اشع سی سال

نرسی بن کو روز تثنی سال نرسی این نرسی پنجاه سال بود که در دو ان است که بدست او در شیرکشته
 و این سلطنت او معلوم نیست از وقت اسکندر با سلطنت اردشیر فریب با پنصد سال بود و جمیع این تاریخ را در
 گفت در تاریخ اباالی مشرق نیست و حال اینکه چون جوع تاریخ و میان سلطنت میم که زمان مزبور است از وقایعی که
 ایران با آن مخبر و آنکه کرد پادشاهان پارتی که از زمان تا میان سلطنت خودشان معهود است فقط سلاطین
 بودند که شمشیر و میان در وقتی که غرض شد آساده نصف آنها را قضا بود و توانست برایشان اثری چنانچه باید بکنند
 لکن شک نیست که عنوان گفت که آن صورت بسبب هم و شجاعت ایران با آن بوده است بلکه اسباب دیگر هم در آن
 است یعنی سینه طلب ملک و طرفه مخصوصی که در عرب داشتند که بر سرش کرده میان غلبه کرده اند لغوی که خلقت
 پارتی از طرف ممالک روم است از دیدای هر گرفته تا علیج فارس میرود و همه کوههای بلند بایر و رودهای بسیار
 و سریع و پهن و دشمنای بی آب و علف است و در طرف که لشکر و مردوی میگرد ملک را از آنکه قباکت با خاک
 یکسان میگردند پس در حقیقت جنگ با لشکر بود بلکه با آذوقه که ماده حیات لشکر است بود و دیگر اینکه خطا کردن پسر
 مبارزان پارتی با بردست او را پیش دشمن خود یعنی جنگست که عنوان گفت بسبب شکر و میان توانسته بیجا
 را در تحت اطاعت آید و این شمشیر جنگ موافق حال این مرد و حرکت است و ظاهر او در دشمن چنان تعیین بود که کار دیده
 برین ممالک روم که در سردار خود سخن از جنگ پارتی می شنیدند نشان حرکت داده پس سرخوار بدند

باششتم در تاریخ سلسله سلاطین ساسانیان

اراد شیر باکان که اول پادشاه ساسانیان تا زوجه و که آخر ایشان است

محمد سلاطین ساسانیان همه به بدست در تاریخ ایران و چون سلاطین مزبور و علی الاطلاق باقیان صورت هم در جنگ میل
 بود از مطالعه و وقایعی که از تحریر این تاریخ منقول است عنوان توضیح اخبار مزبور چنان ایران نمود تا وقتی تا مشرق
 و اقصای داده شود و تحریر این اوراق کما فی السابق مناجعت مزبور چنان ایران نماید مگر بعضی از او قاست که بجهت همین مجلد
 غلطه تعیین تاریخ سلطنتهای مختلفه و وقایع مهمه رجوع با سادگی که بهتر عنوان نماید که خواهد بود کویندار و نیز باکان پسر
 باکت از مثل ساسان بن بهمن بن اسفندیار است مؤلف زینت تواریخ گوید دارد او در کتابت بود و باکت پسر
 ساسان بن ساسان بن بهمن بن اسفندیار است این قول بعنوان صحیح باشد را که از تاریخ اسفندیار با سلطنت کرده
 باکان ششصد سال است دیگران نمیست زان برای او ذکر میکنند در هر صورت کویندار پسر او یکی از عمال او حاکم
 در باکو که پسر او داشت شنید که باکت را پسر است که با او بوده است من اعظم افراد شجاعی با برضافت او را
 او را طغیانست و او را در حضرت او چنان اخبار گفت که هر وقت امری بود از اجزای حکومت باغ میبندد و میرود

قایم مقام خویش میبایست و کردار آردشیر در این اوقات نوعی هوا فتنه افتاد که بعد از فوت پسر بی حکومت و در آنجا
 منصوب شد در باب ترقی او باحوال مختلفه این است لکن مختصر و در اوقا تاریخ طبری در وصفه الصفی و در تاریخ
 نقل نمیکند باجماع عجب نیست که جوانی چون اردشیر که با این سرعت ترقی کند خیالات بزرگت خواهد نمود گویند قوه متفکره
 خیالات بیداری نور در خواب در پیشگاه و باغ او در ششم ساخت و شطرنج آنجا بود را خیمه سلطنت بزرگی آینه نمود
 تاج موزن بر سرش گذاشتند که اعتقاد باین خوابها سبب این شد که اردشیر در طلب سلطنت ایران برآمد و اگر فی الحقیقه او
 و متابعان او باین گونه خوابها اعتقاد داشته اند هیچ شک نیست که در ترقی او بدرجات عالیه سلطنت باید در کرده
 باشد. تا آنکه یک ماه بعد که پدرش با بکت بود و حالکی که از جانب اردوان منصوب بود کشته بر فارس شوالی گشت لکن
 با بکت طرف سیر بزرگت نزد شاه پور در حمان داده نام حکومت فارس بر او گذاشت و بعد از آنکه توفیق ساری
 غوره ابد کرد و اردشیر پسر اردشیر بر سر او در کتید و او ام شاپور او را گرفت و تسلیم اردشیر کردند و در فارس حکومت
 بالانشان یافتند مظلوم نیست که با شاپور چه کرد لکن کسیانکه از ایشانست که در وجودند به قتل رسانید بعد از تنظیم جهات
 فارس بگردان ناخته انگاکت رنجیز کرد و قبل از آنکه اردوان بخواهد بد فتنه او بر داند و تقریباً جمیع عراق را بمصرف در آورده
 بود و خواست که اردوان در بلاد جبل قریب بهمان در کراشت بماند تا اینکه قوتات اردشیر او را بچوبه نمود که با اردوان
 از میان برود و یا خود را سلطنت کناری گیرد و بنا بر این میان بقا کت بر بست و لشکر صحرا می بر فرمان طلبی شده نه
 جنگی صعب روی نمود و اردوان تلخ با سر از دست داد و پسر با بکت را در همان صاف کاه سلطنت سلام کرد و شاهنشاهی
 خواندند که اردوان بعد بر ملاطفتن عجم را این لقب نهادند پس این فتح نمایان فرصت غنیمت دانسته نه تنها سایر بلاد
 ایران را بجهت تصرف آورد و تقویت جنگت او و دست او در نظری بهر فرات و در طرف دیگر با حوازم اگر چه از قایم
 که در چنین ایران در باب حکومت اردشیر منقولست قریب همه را مورخین بویان تصدیق دارند جنگی که باره ام
 کرده است دست خلیفه ایران را زوده است الا اینکه در گذشته اضرات رسانیدن آنگاه شده است بلکه مخصوص
 ذکر شده است که هر چه از لشکر اردوان در دسترس او نمود در وصفه الصفی منقولست که او شهری در حواطم جلایه برگرد
 برون بود و آنجا که گویست که او را این فتنه داشتند که او را بانی این شهر است لکن بر این شخص است
 که در نهایت سلطنت اردشیر از سر وجود بوده احتمال دارد که این نوع سینه است که در دستش است و در حواطم
 با تیره تغییر کرد دست انصاف و از او در شب بر میزدند و از طرف او فرود گشت بلوک اطراف اظهار حاجت
 و افتخار کردند پادشاهان عالی مرتبه از شرق و غرب استامفره بهای بلوکانه بدرگاه از شاهان و پستی او و سینه
 چون از اجازت سیر از آنجا رسیده سلطنت را به پسر خود شاد پور گذاشت ایام پادشاهان نیز از اردوان بود و در آن
 پس از او با احتمال چهارده سال است اردشیر با بکتان یکی از فخرین و شجاعترین پادشاهان است که در ایران سلطنت

رعایا که در ادب حضرت الهی میبندند باز به نیکی با او دستند و بر روان ما رحمت فرستند و هم انصاف ایامی او در وقت انصاف سلطنت
که پادشاه با پادشاهان چهار صفت متصف سازد یکی بزرگ منشی و بزرگش علی سوم استیلائی بر هر چهارم حصول داشتن
عزیز عالیا شاپور از مشاهیر سلاطین است در باب نژاد و تربیت او افسانهای بسیار منقول است گویند که در او
و خرابه روان بود و صاحب روحه تصفا گوید که او خواست با تمام بد را در و شمشیر از سر بردارد و شیرازه یعنی اطلاع یافته
و خرد بوزیر میرد تا قبل سازد لکن وزیر چون او را اطلاع یافت کشتن او را اصلاح نه است و چون شغل شغل شد نام او را
شاپور نهادند و کجای فی جبهه حال او پیدا است چه از چندی که در شیراز کشته شدن در آنجا از او کرده که در زیر کیفیت
معرض داشت پادشاه از بعضی مسرور شده خواست بداند که شاپور در حقیقت منسل است یا نه فرزند او نام او را با چند
نفر از اصحاب جمال او در حضور آورده که بگوید با این استواری نژادش از کی می شود بخت پادشاه افتاد و بچوکت از
کو دکان آورده زن اعدام نمودند که شاپور که نام جلالت پس نهاد. کوی داد بود پادشاه کتاب و زیر ویر و در سبب
که شاه داده است. آنقدر از آنجا که شاپور که در مانیست یکی از مرای عرب بود و اینک شاپور و خراسان بود
فرصت صحیح در این جزیره العربین تصرف آورد و علاوه بر آنکه هم کوی منظم نموده و مقر ایالت ساخت شاپور چون
این جزایر را صلح شد لشکر در کمانب کشیده و در شیراز نماند و در آنجا ستم بود و باو بی احترامی پادشاه پدید
خاست اندک شب در میان و در سر راه او در معرض بلا است دیوان او را از اجابت این جنایت شاپور را از ایفای
دفع آید و بجای آنکه خرد و بخت و کجانشان سپید و با او از آنجا که آنک گشاید و کفر عمل چنانکه سزای او بود بدو
رساند و صلیب بر او زد که شاپور را که در راه جزیره. مفضوح ساخت لشکر بپوشید و این فطرت پس در جلاء و استماع
او دست در وجه ایران همیشه بر سر آن نزع. از شیراز شاپور بعد از نزع از مفضوح ساخت و بنابر روایتی بران چون حاضر
از آن خطای شاپور را در ظاهر شده لشکر افزاید و تا اتفاق از حضرت ماری معارضت یاری سست نمایند که پدید می
که مشغول امر است. ابراهام از آن. نوای از طرف تمام از آن جناب لشکر سبب محالکت در هم کشید و فتوحات پدید
مدان به داد او سفید در شیراز مردم. از آن زمان تا شاپور که در روی دیگر در امان تمام منسوب شود که از آن
مدینه آن بود که شاپور را بخاک کشیدند آن زمان شاپور می گفت که جواهر مردم در ده اشترک شاه تخت و تاج در
و هفتاد هزار و سوار بر سپه بیاد در اجعت بود لکن یکی از امرای و هم صدر عظیم لشکر او در سینه جن بران نکست تا یک
در راه جلالت. از آن زمان که در شیراز ایالتان فارس و بکال ایالت که در آنجا در اجعت بار دوم شاپور
ستند و با کرد را بخاک در تمام. از آنجا که شاپور در خراسان که نام از آن نیز برای مجرب است. و یک شاپور در سبب
کانه و در فارس و بعضی گویند شاپور را از شاپورهای محمود است که می کند خراسان کرد و شاپور در باره بنامش
شاپور فارس از می نیست. از آنکه بهای که در آن حضور یا مرای روز انش کرد و از آنجا که مقصود شاپور از این

ذکر سلطنت شاپور

باب

عمل آن بوده است که ذکر می آید و نجات خود در روم و اسیرون و نیکو از قاصده را بر صحرای در کنار طست نماید و در آنجا
 دیگر شرحی آید که بهما و نصایب بر قوم خواهد شد محترمین ایران او را بطرف سخاوت و سخاوت زیاد بنمایند و گویند که
 او فقط آرزوی دولت میکرد تا در سخنان محضات امور مصروف داد و (هرگز این شاپور) گویند و خلق خلق سبب
 بار و شیر بود و او در حق هر کس یکی از طوکت خانه بود و چون از پیشه بچین بستند بود که یکی از نسل حرکت سلطنت ایران
 خواهد بود هر کس را کشته در استیصال دو مان او گویند از آن که در نوبه بچینه است بانی پناه بر شاپور در شکار او آید و
 اسپر محبت او شده و او را بشرط زنی بسیاری خویش برود و کیفیت از او در پیشه بنام داشت اردشیر روزی چهار پنج شاپور
 رفت بر زاده و صورت طفل او را در پیش آواز از جانش سخته شد شاپور فضیله اسیر و در داشت پادشاه اسوری بی
 سبب بود و در وقت شکر خدای را که قول بچین که این همه سبب هم من بود صورت و وقوع یافت و یکی از نژاد حرکت
 و در وقت سخت من خواهد گشت در نواحی مشرق و مذکور است که شاپور هرگز با بالست خراسان که در آن اوقات شرح مرع
 سجان انگشت راه یافته و همی علم طبعان را فرشته بود و فرستاد و هر فرد طلوع و قمر اعدای غار بر و در وقت بود در آن
 محکم مساعی جمیل بود و در وقت و ازین جهت در بار محنت از فراد گرفته بنده او از گشت سوار اجمال حکمت آمده او را
 در حضرت شاپور شاق ستم ساعدت بر هر چون از سعادت بددینان واقف شد دست خود را بریده نزد پدر فرستاد
 و پیغام داد که به این شادی بر سعادت و دلخواهی خود بخارم شاپور شناخته شده و از او خویش طلبید و بقیه العمر
 در فایت اعتماد و محبت بنیاید با وی سلوک کرد و سلطنت این پادشاه صالح یکسال و چند ماه بود سترام بر مرز
 بنایمی اوست در خست ناری است که سکنه بخارا عجزه است که نمانده اوست و ازین سبب بنظر احترام در آن
 درخت میگرد (برام بن هرگز) بر جای پدر نشین و او پادشاهی بود و بکلمه اشفاق موصوف و بصل و انصاف
 معروف را با او دوست پیدا شدند بر کترین و تابع زمان سلطنت او قتل باغی خاست است گویند کتابی آورده
 نام او را از ترک بنام او داده بود که کتاب سواد است و در آن کتاب گویند بود و جامع با این اقوال ملل تاریخ کند
 بنابر مذکور است و در آن عهد خیر و شرم سبب نماند است و اموال عفا بد صیوان و چون شنیده بود که عفا و عیون
 است که بنام او و هیچ نزد می خار طریط ظهور را که دمانی حجه فریب ایضا به گفت من خار طریط می بودم چنین
 بنامی که نقاشی از سحر خود فرموده بجهت انکه زیاد تر مروج در خاطر مردم پیدا کند چندی قایم شد و در غامی بنام او
 و کار با نیک باید تمام نموده بر خود نقل ساخت و گفت که ایها آسمان بد و فرستاده شد است و در ملک که بنده است
 صنعت چیست حال او را بجز پادشاهی نماند که کثیر او کرده اند لکن در ایام شاپور از هم آن پادشاه قهار از ایران که بچینه
 تا تا بهین وقت بعضی گویند بسند و سنان نیز مقرر کرد و دیگر مرعیت کرد و نام آن برام و برام در اقول این چنین است
 که درین اوقات چون بد کرد و اگر چه غایب بر آنند که این شخص همان بود که مانی و متابعان او را بدام آورد و بچینه شاپور بنده

در بیان سلطنت بهرام بن بهز

میداشت مالی و متابعان او از فضل او روزه و بقول مؤلف زین العالیین است و او را کینه و پرگاه کرده بر در و روزه
شود و نخست بهرام سه سال شاه پادشاهی کرد و در عهد او ایران کمال آرامی داشت بهرام نامی بر جای پیشست
دور مبادی سلطنت بجهت ظلمهای شده با جهان ملکت از وی بجهت اتفاق بر خلع و قتل او کردند و مؤید مؤیدان ایشان
از همینانی اندر آورده و در خواست کرد که پیش از آنکه سر از اطاعت بچسبند انقدر صبر کنند تا او پادشاه طاعت نمود
و در باب بخش ایشان صحبت بداد امر قبول کردند و بنا بر صحبت او بچکین بر درگاه حاضر شدند پادشاه در قصر خویش
گروش کرده بر خلاف معمول کسی را ندیدند از اینجی مراسی بقیاس بر روی موی شده بر خویش بلزید بالا حره مؤید مؤیدان
پیدا شد و مرهم عظیم کجای آورده خاموش بایستاد و اما ندیده از چهره او بود پادشاه انصوار
نمود مرد پاک نهاد و صورتش آنچنانکه با بستی بر آستی بیان کرد و بهرام را بر او ان نیاکان سوگند داد که بر جان خویش رحم
کنند و کرد او خود را بغیر و پادشاه را اول هم بر آید و بچشم خویش اعتراف کرده اظهار مذمت نمود و عهد کرد که اینده
بند لکت با قات قیام نماید مؤید مؤیدان بغایت فرخناکت شده شاه را عاقت و اشارتی کرده جمیع احسان و
خدمت بارگاه حاضر شده سرگیت کجای خود کرد که رفتند پادشاه دانست که حرکات ماضی و بعد را با وی دشمن
ساخته است بالا حره آنچه با مؤید مؤیدان گفته بود با احسان بزرگ کرد و توبه العزم سلطنت او را ظلم و احمافه بر
ساخت و در عهد این پادشاه بود که کارس بقصر و در جزیره العرب را استخر کرد و زود جلا غور نموده در این بجهت
فصل آورد چنین معلوم میشود که در آن اوقات اختلاف اجمال ایران راه یافته بود که بحر خونس کارس بجهت
ایران از خشک در میان مالی نمیداد بر آنکه کارس بر روی بود سپاهی و کار دیده اگر چه در کمال قیصر و هم بود
یک سوز بر جهان عادت سپاهی گری میز بسبب و بدی است که بهرام که در نادر دقت متفرق بود اب و متابعت
کارس نداشت متحول است که مغازی بهرام بخام عذاب آفتاب و در ارادی قهر شده در وقتی که لشکر با این
خدا سخنان و در چون معلوم شد که سفر رده خدمت قیصر در نادر ایشان را چه بر برده چون جهان بکنند قیصر رسیده
دیدند شخصی مثل یکی از سرداران بر سپهر بنه شده در بهت و در آن خول است و ندای بود می گوشه و تنی از بهن
آمان بود و جامه پشمین خشی بر دوش داشت صحبت یها من شروع شد بدون ظاهر موم بصر نگاه از سر
بر داشت سری چون طاس سپهر برون تمام و اندرون بر این بر اینان نمود و گفت اگر بکنند ایران
بر این دولت روم کردن نمیدانست ایران را در دست چون سرور از مو پاکت خواهم که در لغز بهرام بر
بوز سر از بقول بعضی سیزده سال سلطنت نکرد و او اع گفته بسرا و بهرام مالش بر تخت بر آمد که بنده از توجرت
از دکن آخر الامر از ایشان طاعت با خراج تمام تان بر سر نهادند که بر زمین سلطنت بود که کرده اند از این
چاره بود و صد از زمی بر او و جامی اد گرفت او را به چون بهرام گسرتی شتر و خول شده اند و تاریخ سلطنت

در سال کشته در نیمه الخوارخ چهارده می نویسد قول صاحب سجم با نورضین روم موافق است با جمله در داد انحرافات ملک را
 بر سر خود بر فرو گذاشته بعد از قتل قتی دره سپار ملک عدم کرده در تاریخ روم حال آنسی را بصورت نوشته منقولست که عتاب
 با او از منتهی بدست می خورد و شکستی فاحش بشکر روم داد اگر چه تاریخ این اوقات را مورد عقین ایران مختصر نویسد و اولی تاریخ
 گفت از چه سبب فتحی چنین نمایان را که باعث فخرت است از ظلم انداخته اند که کو نیم بجهت نگینی کرده مالی الحال شاه
 حال ایران است از ذکر هر دو اعتراض کرده اند زیرا که در میان سال ذکر ایران وجود کرده در این مغربشیر به خود
 آموزد کار بجزیره العرب را بدست دست را کرده عسکر از میان کو بهی ای فتنه بطرف ایران برد این سبب
 که عسکر رومی غالب پیاده بوده و برای بعضی نجات پیاده مناسب تر بود باری بدین گزیت قیصر فتنه بر ایران نمایان مانده
 ایشان از بهر میت داد و بسیاری از ایشان از طعمه شمشیر ساخت زسی نیز زخمی شده از معرکه رومی بر ناخت و اسباب و مانده
 و چندی در حاکم و حریم سلطنت بدست دشمن افتاد و قیصر ساری سلطنت را کمان عایت و احترام ننوده و مرخص فرمود و چند
 بعد ازین مقدمه میان دولت مصالحه شده از شرایط معاهده معلوم میشود که جزیره العرب و پنج ملک از طرف شرقی
 و جلوه بر مسان و اگداشته شد و بیشتر ارضی کردستان داخل ملکمانی است که از سمت شرقی و جلوه و اگدا کرده اند و در
 مملکتی است اگر چه حاصل جزیرت ولی پناه خیر است و باین سبب و وضع طبیعی این ملک سر کوب جمیع بلاد غربی است
 چون حال ملک خسته می بود که برو میان و اگداشته شد از استعلاقات ارفیه بود و این جنگ را نیز در میان با ایران بجایست
 وانی ارفیه کرده بودند از با بجان را از زسی گرفته و در عوض بلاد خسته سجا که ارفیه و خاکم ارفیه چون بانه با بجان است
 یافت نیز از پامی تخت ساخته و بعضی القاب نیز بنین آن گویند بهر میزان زسی مفت سال حجاب سلطنت کرده و از ایام
 سلطنتش و افعول که قابل ذکر باشد نیست بعد از فوت او چون او را فرزند می زدند و یکت بود که اغشاش مجال حکمت او با
 لاکر چون بود بعد از آن اخبار که در هر برادر شاه ماطله است در علامت تاریخ پسند که چنین پسر شاه صاحب به تاریخ گوید که
 نام او را خود گفت که این است که این عمل پسر شاه را که شکست و فرزند میگردد در جانب است است که ساسانیان
 امور سر رفته دارند البته حسدند که چرا این علامت است با سبب عقین خاتم عبود واری بالانفاق تاج بالای سر شاه خسر
 متولد ایران کرده او نیز چون حالت بر روز قیامت گفت را در روز باران پیدا چون طفل تولد شد با اتفاق امر نام او را
 شاه و زمانه و چنانکه باید متوجه ال پسر شاه در تاریخ منقولست که هم از او ان صبی صیبت رشتد و بکاسته او بلند
 و کین بختین ر سبب شد که نوک اطراف جوای حدیرین افتاد و در وقتش و او در کشور روم در توران رومی با دست
 معذبه و اعراب بن عباده و قیصر عبد القدرن اهل جنایا علیج نامش را کرده و ایران خرابهای بسیار کرده و او قول جنایا
 شاپور با طایفه جبر القسن بود و انعام شد پدی از ایشان کشیده چنانکه از لغت او که ذوالاک گشت است معلوم میشود زیرا که
 شامهای اعراب را سیراج کرده در میان آنها نهادند و در زمین ایران تاریخ شاپور با فاشانه چند آراسته اند اگر چه در تاریخ

ذکر سلطنت ساسانیان

از طرف دیوان بود و فصلی غایبی که حقیقت اتفاق افتاده است کفایت میسر و لکن با اینکه مخطات و قاطع را با هم که گفته اند
 یا جعل کاشته قطعه عربی بدون اجتهالی انحصیل میدهند که پادشاهی این عظمت ناموس با کرده جاسوس شده چون آورد
 مقصود در مجلس ضیافت بجهت شهابت گرفتار گشته و آنچه لازمه نذرت و خوارگی بودند ایام اسیر بر سر او آورده و با انکار
 نظام بر سرش کرده با سپاه روم بیا رفت بر دماغ او و غارتگر و میان در این محکمت نمودند مشاهد که در جوانی این
 حالت فرج روی بود بسبب عظمت فراوان استخوان یافته استقامت جمیع رسوایان و خدمت خود را از مقصودم کشیده
 باین طور که لشکر روم را شکست و قیصر را اسیر نموده بعد از ده سال با کرده در عرض این مدت اسرار با کار تعمیر چنانچه
 که در ایران کرده بودند و او داشت تا اینکه اگر درخت کوچکی از دست ایشان ضایع شده بود دوباره کاشته این چنین
 راجع بقلبه است که ایرانیان در عهد ششمنطیوس پسر روم میان کردند و هم از ایشان ممنوع است که جوانی بر روم مراجعت
 کرد شخصی از راه ششمنطین تخت او را در تخت تصرف کرده لشکری جزا بجزب ایران فرستاد و در قبایل اعراب نیز
 بجهت مقام بدو پیوسته عدد لشکر یکصد و هفتاد هزاره سید شاپور داشت که اگر در شهر محکمت با دشمن است بر گزند
 احوال شکست است و اگر شکست یا به کلی مناصح خواهد شد لکن ایکی از اصلاح درونی ملکت شناسیده و بقدر مقدور
 جمع آوری سپاه نموده بطرف دشمن بنفست فرمود یکی صعب رو پدیدار و گوید در این جنگ شاپور مردانه کوشید بالاخر
 لشکر او تاب مقاومت نیارده و کوه بزمین نهادند و جمعی کثیر از ایرانیان بجاک هلاکت افتادند شاپور با مسعودی
 از خواص خود جان از مهر که بیرون برد تا طلوعی نکشد که دوباره جمع آوری سپاه نموده مستحاجرت کشید و دشمن شکست
 داده تا حد دورم تعاقب نمود و سفر از دقیر فرستاده پیغام داد که اینک بالشکری کران با تمام خون و مال جایای
 خود که در معرض قتل و دهنب و اسیر آمده که بسته ام اکنون اگر دیت کشکان انترم بشوی و جهات منوبه را عرض کنید
 و دست تصرف از ولایت نصیبین که در آن زمانه سابقه داخل حرات بوده کونا به ایکی شمشیر خلافت در خلافت نموده و
 انصاف انعطاف میدهم و الا بخل سوزان فولاد هم گنم هم روم از خالیم کم بنابر تو زمین ایران قیصر روم رسیده
 بشروط مزبور و گردون نهاد و شمشیر نصیبین ایشاپور و الا داشت شاپور علی انصورد و دوازده هزار نفر از فارس و عراق نصیبین
 فرستاد که در باجاسکنی بر زمینهای اطراف شهر از دعوت کنند زمین است بخل قول ایرانیان در باب جنگ مشهوره نیایان
 قیصر روم و فتح بزرگی که باین پادشاه نسبت میدهند باید اشارتی باشد سخنی که چو لجان بعد از عبور از جبل در پشت دیوار
 در این کرد و حرکت شاپور را در این قیصر در دست و خوب نظر میکنند باز تقاعد است و در آن صاحبش عاقت و تاخت
 و آزار نمودن مثل قاطع العربین ظهر ایرانیان است و از هر چه از آن کرده اند لکن خوش بد کور نیست و زینبی کویا
 سبب است که میخواهند بگویند که فتح و کور را کسی بجز شماست حکمت خود شاپور بر نمود بقول صاحب تیر التواریخ
 ایام سلطنتش چند ماهی پس از عرش و عرش معناد و کمال بود در عهد ایران مهیبت ترقی است و در محکمت

در فتح نژاد و بر وجود نیز خیان از عمده عهد بر آمد که نام محمود اول عابد از بزرگان سامانیان از مخترعین مسیحی نیز تصدیق این قول
 میکند اگر چه کنایه بزرگت میداند که چنین امانت از کسی بدست دشمن مسیحی خارج میسبب بسیار در داخل این اقوال خود گوید
 که چون حکایت از سایر مورخین نرسیده و ثابت نشده است قابل اعتدال نیست در هر صورت ازین معلوم میشود
 که بر وجود در روم به نیکنامی مشهور بوده است و احتمال دارد همین حکایت سبب شهرت و نیکنامی او در آنجا است
 و باعث بدنامی در ملک خود باشد مگر ذکر شده است که نور خیزن قدیم ایران چنانکه سایر ملل دیگر همه کسانی بودند
 که سر رشته مذاهب آن ملت در دست داشتند و لابد در نو شجاعت ایشان چیز یانیکه نشاء القاء آن مقتصد
 باشد خواهد بود و گویانیکه از مآذ است مناصف تعریفی است که او کرده اند از همان اوست که دانان ازین پادشاهان
 کسی است که چون بر ختم شود در کعبه مدعی بزرگت کند و در هر کام توانی در یاد او نیکی مناسب نماید و هم او گوید که چون
 پادشاهی دست از نیکی بردار و ناچار بیدی گراید بزرگت چون آید شته آخرت بر دل نیست کنه انسان لابد روی گشاید
 خود بدست بعد از فوت یزید و در جهان ملک از بیم آنکه بهرام در بلاد عرب نشود نمایافته و اعزالت عادت نیز
 خلاف عجمان است و الا این سلطنت بدانشه خسرو نامی را از خانوادة پادشاهی بر تخت بر آورده تاج بر سر نیز که از
 لکن این عمل باعث بروز غلو بهت و ظهور کمال خونت و شهادت بهرام تنده بدون شاره سلطنتی که علی الاصحیح
 و ادبش بود متصرف شد پس این مقال آنکه بصوابه به ضلالت تاج را در میان دو شمشیر بهاد به بهرام بر سر خیمه پهلوان
 آن شمشیر آتش را در بر او این حکایت زلفت است تا از اصلاح به بیان نزار و بهرام را چون سعی در کار کرد و بهرام
 کور خواند با نجل بهرام چون بر سنده ملک بر آید اول در پهنر ضای خاطر نظامان که تربیت او کرده بود گویند و دیگر خود
 اخصان کسانی که خواسته بود مداور از ملک خود دست محروم سازد نمود این عمل باعث جلب تلو ب ظالیق کرد بد
 سایر افعال او کافه ناس را موجب خوشودی گشت مورخین هم او از تعریف و توصیف نظام و افضال و صلاحیت بهرام
 و شهادت و شجاعت او دم بر سر سجده است او در بار و پای تخت بلکه در جمیع ممالک او اثر کرد و قابلیت بی شکاک
 و لیاقتی بی اداس نمائند منقول است که در زاد اجمان حضرت از افراط خود می مستقر گشته و خنده دشمنی به صمون آنکه با باری
 اسام حنمت و اقتدار سلطان بر جمیع حرات است کرده بهرام بر جانشین آن نوشت کرد که ای ازادگان ابعوا ید نظام و احسان
 صد گنم بگم جلد تو ام بود و محمد این پادشاه بود که قاصان و سانه در کان در ایران در اوجی افیتند در زین تلو تاریخ
 گوید که روزی بهرام را که در جمعی افتاد که بدون سار مده در رقص بود بهرام سبب رسیدگی از ایشان گفت به طرف
 فرستادیم و صد و سیار بر او ایم لکن سخن مستدشاد فرستاد و داد و ده هزار نفر از این طایفه آوردند و ندان خواننده و نوازنده
 در ایران کامی که بدین مین معلوم شود که کابلی بوده و برود به صورت یافته و دلالت دارد بر اینکه نظامیافته اصلا از کدام ملک
 با نجل سبب این کار و بعضی دیگر ازین قبیل آورده در اطراف آهاده که نه تنها پادشاه ایران بلکه عایای املاک همه

در پیش و حضرت سمرق و در لیس و لعب منهلکند انداول کسبده بطبع سحر ایران برخواست خان قباصل باوراه الهی بود و در تاریخ
ایران خاقان چین میبوسند که با یکت صد و هجیت و پنجاه و تقوی باور است و پنجاه هزار مرد و اینچون عبور کرده خراسان را
عرضه منب قباصل ساخته و هجر سلب جشت و خطر اسب پریان گشته و چون انشا یافت که بهرام بقیته از تخت
غایب شده است و خطر اسب عظیم بر مردم دست داد و بر آنکه پنداشتند بهرام چون ناب مقامت در خویش ندیده
ترکت تاج گفته سر خود کرده است جمعی از امرائش لشکر گاه خاقان پیوسته اظهار اطاعت و انقیاد نمودند خان نیز چون مثال
در یافت مملکت ایران را در قبضه قدرت خود دیده رعایت حرم فرود آمد است چون شبی بار سرد خواب پندار برداشت
در زیر تیغ دشمن گذاشت بعضی از این حال آنکه بهرام گشته با هجست هزار نفر از مردان کار دیده بر لشکر خاقان سخن آورد
گویند بر کردن بهرام دست خنکی که در میان آن شکر زده چند بود او بخت بود در درنگام حله سواران آن بومتهار حرکت
داده صدائی شب و آوایی عزیز صبح لشکران بر سر سینه شب تا مردم در خواب حمله ناگاه خشم و انگیخته صد جانکه کمال
بود آفتاب عظیم در ترکان افتاده این صدا و عجب بر اسبان نیز منقوی گشته چهار با کیخته راه سیاهان پیش گرفتند و غلغلی بنویسند
محموده سنی راه مطوره غنی پیش گرفته و بقیه استیف نیست بزمین و روی بلکت خویش نهادند بهرام بر سینه انشا
نموده اینچون گذشت بعضی گویند این جنگ در می اتفاق افتادند در خراسان و بعضی دیگر گویند که بهرام غایب گشت کلمه
ملک را به برادر خود برسی گذاشته بفرستند با بجان رفت و این مد سربسب شد که مخالف و مخالف را کمان شد که
که بخت این اختلافات جبری است مطلب همان است که مردم گشت و هیچ تور خان بدان منق اند الفقهه نتیجه این خبر
این بود که با طوکت اطراف اسان مصالحت مهند کرده بیای تخت خود رجوع نمود گویند بهرام میلی در کنار اینچون به صلب
کرد که علامت نقره و سوز مملکت باشد و نیز چنین بران فسانه طوخی در باب و تاج بهرام در بده سستان نوشته اند که
مملکت خود را بورد نتمس خود مهنرزی سپرده در لباس تبدیلان ملاد سفر کرد و لکن ایگونه افسانه با فاعل العاشقین
و همچنین گویند که بعد از رجوع از بند و سنان لشکر بستان کشید و نصهارا آباد و منب و غارت داد و از ستمشیرش با
حوالی ضلطنینه رسید لکن محقق است که در جنگ با این بهرام با تود و تودوس نصیر و دم ظفر از هیچ طرف بود و بالاضرف
به صالو گذشت و مقرر شد که تا صد سال جنگت با این دو کشور شود و موثقت تاریخ دولت روم کین که از فضیلهای توخیزن
انگله است گوید که اگر چه در این جنگت از هیچ طرف کاری ساخته و نامی بلند نشد ولی نام آن بخت حرکتی که قیس امیر
کرد و وفات زان شب است آنمزد که فی الحقیقه مروی بود و پندار بدون آنکه آنکسی از سینه اظهار نمود که او را فی و سب
و فضا کار خداوند یک از اکل و شرب بهرام است بخورد و پس جمیع ظروف طلا و نقره که در کلیسا بود و فرجه بهت هزار
نفر از سبزی ایران از خرید و باراد و در اخله روانه مملکت خرد سود تا بهرام از حقیقه دین عبوسمی با خراسان به بهرام
بصید گور سحفی نام بود و زنی در آشنای شکار با اسب سچای فرود رفته پس از آن نثری از او پدیدار گشت و این قصه

سلطنت بهرام گور

دوره که فحاشین شیراز و اصفهان است واقع شد و این دوره را نام ما امروزه به یاد است بجهت اینکه غالباً سکاکی
پادشاهان و امرا می ایران بوده است و این دوره همچنین نامی وسیع و مترادف و چراگاه نامی خصمه و نیکو و صید های بسیار است
براست آنچه های بزرگ و عمیق که کوبیده منابع آینه با هم مرتباً است و در این صورت عجب نیست که جسد بهرام بدو
تخلص و تجسس که مادرش خود یافت نشد و در همین باب بود که قصه بزرگداری بهرام و کاور و دوش برداشتن کلان نام
و ستارگان نیکو کردن این پرگروست مترجم گوید به لغت یقیناً در چنانکه در انوار و السند ایراست در حاشیه کتاب است ترجمه
کرده است یا که چون قصه ایست که مرگش شنیده است در این ترجمه داخل نشد مع القته بهرام بلا شک یکی از
بهترین سلاطین ایراست و در ایام سلطنت کلبه ز راه رحمت و وجه رحمت او بود و قصه از و نقل است که دلالت
میکنند که بهرام تا چه حد مردم تناس بوده و تا چه پای به رعایت خاطر جمیع طبقات تناس راجع بوده است نه به التوا و نه به
سلطنت که او را فرزند می بود بیاد است موصوف در مرتبه کوشش کرد تا ادلی به برود یا علی و اگر مدفیع به یاد
ایوس شد به روی یکی از متقلباتش نزد بهرام آمد و بهر شکایت کرد که با بلا است فطری شرارتی نمی برقرین
دارد زیرا که میخواهد دختر یکی از رعایا که در همسایگی قصر سلطان شمرام اردو بفرید از استماع این خبر بهر سلطان از شادی
برافروخت و گفت شکر خدا را که آتش دوزخ خاک فدا دنی لغو در دختر را طلب نموده با وی گفت که مراد او
نیست که در نام او بیاید و بیاید از عاقلان واقع شود لکن دختر خود را با بیسیب مودت طینی خود بر سر باد و نرسد بهی
تمام در دختر او را حاضر او سوچی با لاکلام است دختر خود را بگو تا پسر را در غیب یکب جمالان کند ولی آنکه امورش می
برود بهر در آمد به روی به حجت خودی امور امور است خواهد داد پدر دختر را طلب قبول نمود کیفیت
با دختر در میان نهاد دختر نیز خیا چه باید از عهده برآید پسر زودی چنانکه مراد پدر بود بر ادراج حالات رقی کرده بر
تست پادشاهی بیچ و سال بود چون در درستان نشود تا بافته بود در تمام عمر عادت او را که است حکومتش بشناخ با
سینه ز باره ماند و در سلاطین ایران بسیار نگار دست و در گورین است بیاست و بهر طبعین سبب است
سند ستان و سدا (در جرد ثانی) پسر بهرام گور است و اقبس سیاه و دست است بعد از پدر بر تنه را آید و
و نام او بود چون نام نرسد همه آهنگ را از او بر او امر می که در عهد پدرش بهر سبب خصاخص بسیار و ساسه و
نفرت است فرزند باقی نیست بلکه ساه یا به و با که گویند در عهد او پسر دوم خراج نمود اگر گشت لکن در
لنگه گور است سواد می خورید به جانب دوم خرمشاد و قصر قبول سواد ساقی نموده خراج کردین گرفت بهر خرم
کنند بر جرد که بقیه منظور از در همین پادشاه بهر جمعی را امر می شکست تعارض بر گشت و سرور در
حود بجهت همین طلب سگوست ملا و در دست میخن بوده بود تا چون برود از خرم سبب ستاری گران تر به بار
و طلب حق خویش از چون عبور نمود بطن از نتیجه این جنگ و وقوع این محاربه اگر چه کلمه در باب نام و طبیعت است

دران ایام درین وسیله که با من همچون و چون است متوطن بودند نوشته شود معیاره سکا بود و این طایفه را در قدیم
سیانیان می نامیدند در این اوقات ایشان را در فرنگستان با نام مجازند و این لحاظ مشتق است از نام آن و نام
نام طایفه است که سار دول عبدالغاری بنیاد و هزاره خوانده اند و اگر چه فانی به به بر این مملکت مسلط شده اند
لکن احوال دارد که همه از یکت از اصل اند بر آنکه اگر چه اسمهای متعدد داشته اند لکن عادات و طبع ایشان جوته یکی
بوده است میثابا نیکه هر چند در این نوشته از چندین نام آتی با نام حال مذکور قبل از زمان سکندر و بلاد و آراء
طایفه سکندر شده اند که نام ایشان ساسانی بوده و جناسی و ماساجناسی و در قبیله مقدسه از قبایله بوده اند و افراسیاب
پادشاه طایفه دوم بوده است و ممالکی که با من همچون و چون واقع است مورخین ایران توران می نامند لکن نامی
از عثمانی و قبایل مذکور است و آنچه از حد توران میگذرد متعلق بحین و خطایند از نبر تاریخی معلوم است که
از قدیم الایام با سجال صحرا نیشابور این مملکت متصل در بر ندر کاسی غالب و کاسی مخلوب بودند و بعضی اوقات ایشان
بیطایفه و نهمه مملکت خوارزم مشغول می گشتند و اوقات دیگر مجبور بر آنکه درون مملکت خود و ناحیه و نام سایر بلاد با سیل
چون بگذرد و آسیای بونی و در پارسیه و اند قوت داشتند و اراجی که در دریا می میخوردند و بر غایت پس از آنکه سرج
قواتش هر وقت در می میخوردند بلاد فرنگستان بنهاده و باقی بلاد دریا می بند و بعد از سواد حل مملکت رسید
طویر شده اند لکن در این مملکت بر هیچ صادقی نیست با صدادی است بر شمال مملکت که در صحرا اما اقامت داشته
بودن نیست ایشان رسیده مملکت آن مملکت وسیع نیز کرده اند است است که بسیاری از این نوع انسان چون
در جن مطیع از مقاومت و اطاعت انطباق عاجزند اند پناه کوههای بلند و در نواحی که در آن بلاد است بوده
و بعضی از ایشان سلاطین نژاد و عا و اسه خردا که شده اند مسافرن روس بسیاری از قبایله را دیده اند که با آن
کستان در سوم و در بان مجال اختلاف در دو سار مملکت از قبیل نواح و تجارت با بجه طبیعت حرفت در ضمنی که در نه
از قبیل ایشان شامل حال لشکران است مصون شده و همسایگی ترک و تاجیک که فی زمانه از است و در سخن گفتن لفظ
مردم لشکری و وطنی است تصور نہیں میتوان گفتند که از قدیم الایام متعلق این بلاد بوده است مورخین فرنگستان نوشته اند
که سلاطین که علی زبیران آرد و خشارشان از صحراهای قریب به دور شهابی است قریب باین ایام صاحب طلبه تار و
گشته و پیران توران عین اسلام چون تاریخ نوشته میرسد نام توران نصیر داده فرنگستان خوانده و اجمالی بلاد ترکستان
چینی گویند که اصحاب طایفه از تورانی همچون است و کاسی نساء ایشان را چون سوسیه و در عین مشرق که تاریخ قدیم ایران
نوشته اند اگر چه در کتب است مورد غایب هیچ نوشته اند لکن علم مفصل اوقات و جزایا ندانند و احتمالاً فقط ترکستان در ترک
درین موضع و احوال است که ساسانیان ترک است که چندین بعد از آن متعدد کرده و بسیار طایفه را در بلاد و سیانیان
گرفته بودند بدون گردن و در این سبب است از آنکه لشکری از بسیار طایفه در عهد هر مملکت در ایران ماحضه و آن گرفته و

و یکی از سلاطین این طایفه بود که فیروز را وقت نپاوه برود با او و سایر بعضی از تورچین اسلام خوشامد بود فردوسی او را خاقان
 میخواند و خاقان لقب پادشاه از آنست که بیاطله بیرون کرد با بجای خود شاهزاده را حمایت کرده و فیروز با سی هزار
 لشکر بفرسایران آمد و ایرانیان بر او پیوستند و باین سبب با سانی بر او غالب آمد و بر سر خارجه بعد از یکسال
 حکمرانی با پی از تخت روانست و بر تخت نهاد چون فیروز را شب روزی در فیروز شد و بر سر رکابت دست است
 امر از آن خود آورده ساخت چنانچه بزودی مردم از آنچه در حق او کرده بودند پشیمان شدند و خشک سالی خلیفم در آنجا
 اوان دیداده مردم از اسباب غمگینی دانستند چون خلاف وصیت برود کرده بودند آنرا کفر کردار
 در پیش آنستند در تاریخ طبری مذکور است که در جیون و جیون نم نمانده بود و بعضی دیگر گویند چون فیروز برادر و خند غفر
 از امرار اقبل سباید عدل انصاف پیش گرفت و در ایام قحط و غلظت سبب کوششهای پدران او بود که غنی
 از چنگت بلکت رفته و بجز دعای علی الاتصال بود که باران دوباره بارید فردوسی در ملک به یاد آمد لکن پادشاهان
 بسیار باید از اعمالشان بشناسیم و اعمال فیروز بنوعی نیستند که مصدق قول مذکور شود چنین بنیاید که مطلب بزرگ ایام
 حیانت خرابی خوشنواز بود که بعد از او بناج و تخت رسید و صاحب روخته تصفا گوید فیروز بقصد بلاد بسیار طلبه بنا بطلب
 متظلمان که از جور ملک آزار بدگاه او مجتمع شده بودند بهانه که دست ظلم از سر ایشان گویا که لشکری کران جمع
 آوردی و بجانب ملک خوشنواز حرکت کرده چون خوشنواز آب مناد است خود در پشت رخاطرش استیلا یافت
 یکی از بزرگان امر چون اضطراب او را دید گفت من خود را اذی ملک و ملک میکنم و بعد از آنکه نه پیری که اندیشیده بود
 گفت که تا یکدرست و کوش و داغ او را قطع کرده در راه لشکر ایرانی بنیاد از نه خوشنواز گفته او را محمول داشته و حسب
 معمول بنظر فیروز رسید فیروز از او پرسید که تو ایاب این روز را ندانسته سرسنگت گفت خوشنواز عذار فیروز گفت که سبب
 سرسنگت گفت سبب اینکه نظر بواجب خدمت جهالت کرده بود فاجبت کارهای او را بنظر او آوردم و گفتم که
 محال است که بتواند با بهادران ایران مخافت کند فاضله اینکه سرداری مثل فیروز داشته باشند پس ناله از سرور دگشیه
 گفت که انتقام من کشیده خواهد شد من تو را ای نزد یکس تا نیم خبا که در چند روز راه کریز و بستان کنی و لشکر او
 بشکنی و چهار از شرابین بر من بجاست دمی وضع و حالت کلام او فیروز را فریب داده لشکر حرکت کرد و پیروز وقتی
 از خطای خود آگاه گشت که کارش ز دست و دستش از کار رفته بود در میانان بی آب و علف حاطه دشمن از چهار سو
 بنوعی که صورت خلاص خرد آینه و هم دیده و چشمه بتبر سپاه در آن عرصه عرض بلات گشته فیروز از خوشنواز امان طلبید
 خوشنواز پیام داد که با آنکه صنوف احسان که است نسبت بوسجای آوردم و ترا کنج و سپاه داد و بلکت مورد
 رساندم و در برابر آن خدمت با خودی جمعی از ارادل او باش مقصد استیصال من لشکر کشیدی و لوز روز کار دیده
 آنچه دیدی اکنون اگر باز پیمان با میان بود که کردانی که بعد از این کار را بر اسبابش نویزی و مغز و تخم با بران نیز کردی

و در هنگام حاجت بر دو کتف نام از سلطنت آن ملک استوار نامد فرزند در حالتی بود که در این مطلب گفته سوگند آید یاد کرد
 خوشنوار دیگر باره اصناف لطاف در باره او مرعی داشته بملکت خویش بخصت بصراف داد فرزند ازین عمار که عاید
 حال او گذشت همواره بر خود می چسبید زیرا که خوشت و مروت و مین و دانست و در آنست اعمال او را پیش جلوه میداد
 بنابراین نیندشت که سیاهی انجالی ننگ از چهره حال او بجز بخون خوشنوار شسته نگردد و با وجود اینکه هیچ انسانی دوست
 و علمای ملت او از ارتجاع نقض عهد و شامت پیمان شکنی بخوف و شکر بر نموند روی مجید لشکری فراهم آورده
 مملکت را پسگی از امر که سوخز انام داشت سپرده باز دیگر از چون خوشنوار مترصد آمدن او نشست و حکم کرد و داد
 عصب لشکرگاه خندنی معین کند در روی آنرا بنگاک و جو بهای مختلف پوشید و بطوریکه بشبه زمین باشد و چند
 پنهان نیز در آن نهادند و خوش نواز چون بویک فرزند رسید عهد نامه را بر سر نیزه کرده در برابر فرزند فصلی از دست
 عذر خوانده از وی درخواست کرد و دست از سعادت بردار تا مووی بران نمرتب نشد بعد از خطه دو لشکر
 بر هم خورد و نه سپاه خوشنوار بنست داده و از راهی که در میان خندق بود که نشسته و لشکر ایران متعاقب ایشان در
 سنگان ملاک افتادند حسابی باطل بر کشته دست فصل و خدمت گشادند فرزند در آن سناک نفس آفرین کشید و در خمرین سپه
 گشت لکن چون بلاش بن فرزند جای پدر گرفت ملک بیاطلده خواهر او را با جمیع برادران رو کرد دست سلطنت فرزند
 بیست شمش و بغولی بیست و یکسال بود او پادشاهی شجاع بود چنانکه از قبضت که در آن است معلوم میشود چون غلبان
 بخت ملک بر آید بر درش جناد که دعوی تاج و تخت داشت با و از راهی که بخت و بخت خوشنوار ندگور سپاه برد
 فرود می گوید که قادر جنگی که فرزند جان بباد او در معرض اسارت و سوخزای و الی ذلیل لشکری کران بجانب خوشنوار
 رفته جنگ در پوست و آخر الامر کار مصالحه انجامید خوشنوار قباد در باکر و سوخزای قباد از بخت شایسته برادر
 بعد از آنکه چهار سال سلطنت کرده بود و از یاد شاهی خلع نمود تا مورچین روم را عقیده این است که طاسن او فرزند
 بود در جناب فرزند به نیابت پادشاه بود و این قول شایع بود در هر صورت گویند قباد چون گذارش به قباد بود
 افتادنی با و ختری بری چهره بسر برد چون بعد از چهار سال پادشاهی کران که خاقان بود با او تبتاده خوردن
 موضع رسید آن دختر سیری فرزند نظر بظرا و سایند و او را گفت که او را فرزند است قباد بدیدار بر ستاد و در عدل
 خلقت او نظر نمود که نهان خبر سایند که بلاش برادرش عروس ملک از طلاق و احباب بفرزده را در اع گفته
 خاک بر کاخ و تخت کرد اینک شمش کوشه سر بر پادشاهی منتظر قدم است پادشاه بهیچنی را از بخت بسر
 دانسته از آن بجهت تربیت او کمال عایت کردی و او را نام نویسد و این نهاد و درین محل مخصوص خیا که در دست
 میزای دیگر فعال کار خود را کرد و قاپوی قابل فکر از چهار سال سلطنت بلاش مغول بنیت و بعضی بر لنین نام او را در
 کرده از چون امر بر قباد ستر گشت فصل قصار ابد بود مفرود مغوض کف کفایت سوخزای سوخوار فرمود لیکن چون کار

سوز از بناده بالا گرفت و از قبا و جزایمی نماز ایش عزت در سینه او زمانه کشته و در حقیقت با ساسان رسید و او قدر او بسیار
 نهاد و بعد از او سوز ابقا در از میان برداشت در سال پنجم این سلطنت قبا بود که مردی بزرگت نام از آل امالی صحیفه طوطی
 و شرفی بدید آمدن کرد یکی از اصول احکام او که سبب فریب مردم شدن بود که اموال و اسباب نامی از خصوصیت
 خارج و ملک عام قرار داده باین سبب خلقی کثیر او گردیدند و در اثبات جناب سلطنت که سر حیرت ایجاد و در میان منقلب
 بحضرت خداوند است و در دعوی ایش نیز که ناکت خالی است که فرست من آنچه مخلوقست بجهت فایده ای نوع ایش
 در کمال محرم احرام کرده و خود لباس پیچیده خشن پوشیدی و بزرگ و پر بزرگاری - نگاه کنده این بی رویی زرقا و در وقت
 او را پیش تو نیز دعوت نمود و بجهت او را بجزیره قباد - کشته و برده و در حقیقت او با ایش گفت و متوجه گردید که در از میان
 ایش نوعی تعجب کرده بود که در حقیقت همان بود که آن را از آن پیش بر زمین بیاید قباد فرموده در سبب مرشد و ایش
 عمر معتقد در سبب از بر و در آیام سلطنت او معتقد این بر حسب بزرگی نسبت از او را کرد و قباد گفت و اگر -
 قبولی نیست آنچه گفته را است خصصت این است که در میان ساسان و ساسانیان - سر و سر - ساسانیان
 کشته لیاقتی در ایش و در سبب این است که در میان ساسان و ساسانیان - سر و سر - ساسانیان
 سری خانه نهادند دست خودی بر روی و در سبب این است که در میان ساسان و ساسانیان - سر و سر - ساسانیان
 کسی را دعوت نکرد و برای محکمت دیدند که در میان ساسان و ساسانیان - سر و سر - ساسانیان
 در او و در سبب این است که در میان ساسان و ساسانیان - سر و سر - ساسانیان
 مانند قباد و در زندان طی بکشد و بر جمله او که بنا بر شرف است فرزند ما بر او حیرت زده ای در او سبب این است که
 در سبب این است که در میان ساسان و ساسانیان - سر و سر - ساسانیان
 یندی بالشکری کران در حقیقت خود برای این را در حقیقت بر آنچه او در سبب این است که در میان ساسان و ساسانیان
 با و شاه جوان در حقیقت این عمل خود را در سبب این است که در میان ساسان و ساسانیان - سر و سر - ساسانیان
 منظره نظر خاست بود و در سبب این است که در میان ساسان و ساسانیان - سر و سر - ساسانیان
 پس از چهل و سه سال سلطنت در خاکش گذاشته و در سبب این است که در میان ساسان و ساسانیان - سر و سر - ساسانیان
 معتقد است و در سبب این است که در میان ساسان و ساسانیان - سر و سر - ساسانیان
 صورت وقوع یافت مثل ساسان است و دولت با او را که در حقیقت در سلطنت مردم بود و در سبب این است که در میان ساسان و ساسانیان
 رقیات و فتوحات ساسان است که بجز یک این مواج ندارد و سبب این است که در میان ساسان و ساسانیان - سر و سر - ساسانیان
 اشرافه شایسته است از مینی که نام آن بر سوز زمین ایران بود و در سبب این است که در میان ساسان و ساسانیان - سر و سر - ساسانیان
 بوده اند و بین مردم بهر سبب این است که در میان ساسان و ساسانیان - سر و سر - ساسانیان

در سوخ شریعتی که در هر جا باعث اصلاح حال بنی نوع انسان شد بر جمیع حوائق طبیعی که سدر راه رفتی ایشان گشت غالب
 آمده بمعالج منیع و در ارج رفیع دولت و جنت رفتی کرده اند و آخر پادشاهی قباد و شیره و م شهر معروف و مستحکم دارا را
 بنا کرد و بجهت اینکه لشکری در آنجا بدارد که در بیگام ضرورت مانع حرکت سپاه ایران باشد در تاریخ گیسوین مسطور است
 که در اردو جزیره العرب بسافت چهارده میل انصیبین و چهار روز راه از دحل و افع است شهر دار او و حصار او
 که سافت این دو دیوانان پنجاه قدم بود و استحکامات قلعه بنیاید که مثل استحکامات این اوقات بوده است
 که دیوار بنا گذاشته و در چهار بر دیوار نصب سوزده که در آن سوراخها برجهت انداختن نیزه و فکات و اشغال آن از آقا
 حرب و غرنا و جا بجهت نشستن محصورین ساخته بودند و در شهر خندق بود که هر دست مجر استند با آب درو خانه
 پر میکردند و این قلعه مدتی در آن محفل شکست و اعتماد ایران بود و مود گیسوین صاحب گوید تا مدت شصت سال
 عهده مطلبی که انقلعه را بجهت آن ساخته بودند بر آید لکن قبل از آن که قبولین قول شود باید ملاحظه نمود که بنامی این قلعه قنده
 باعث جنگمانی شده که آخر الامر نه تنها در این قلعه افتاد بلکه بر اسطون جمیع قلل و شهرهای مختلفه بر دم که در اطرافها
 و جوانب آن بودند بر باد رفت قباد در فرمان مقصد بود و اندام او شیروان از اول منظور نظر خنایت پدر بود و
 اینجی بواسطه نکام اخلاق و رشده و غیر او و در روز غمت از دیار پذیرفت در زینه التواریخ مسطور است که روز
 قباد با نو شیروان گفت که جمیع خصال مرصته در تو جمع است اما یکت علت داری و آن این است که کمان بد در تو مردم
 بسیار میدری من بنگویم مطلقا بجان خود کار کن اما اجانای بعضی مردم کمان ننگو داشته باش که کمان بد بسیار احوال نمیکند
 در تو صف اندازد القصد قباد در مرض موت نو شیروان با ملکت بخنود و وصیت نامه را بموید بخودان سپرد و او
 بعد از موت قباد از سر جمیع خواران بان ملکت بطریق و عیبت اشغال فرمان کرد و نو شیروان از سر تالیخ سرور
 و بنا بر قول بنی التواریخ گفت که عظمت امور بدست جمعی از افاضل او باش است و در این صورت حکومت ملک
 بر وفق عدل انصاف بیوان کرد اگر چه لازم مکاست من راسته ان ارم با بی غیر کنی داده شود بیچسب سزای
 بخون برتری بجز کرد و احتمال است که حال من بسبب بر بسیاری از شما متغیر شود در این سبب خاندان ای که امروز اخترا
 میکنم فردا مناصب شوند و مشابه اینگونه امور طبیعی و خواهنس من هیچ است ایران را که حقیقه این قول امکان
 نداشتند نمودند اما گویند با کردند که در جمیع مذا بر او معافان باشند و سر از فرمان او بر بچوید به عیبیه و در خدمت
 او و صلاح حاکمیت از جان و مال در نفع ندارد پس نو شیروان متعلقه خلاصه سلطنت گشت و خنیت سخن که فرمود این بود حکومت
 مابنی بر اجساد است نه بر قلوب چه بغیر از عالم التراب دیگر بر برمت خلق و قوت نیست سنی بعضی بر اعمال ماست
 نه بر اسرار و حکمی که صدور یا بدینی بر عمل خدا بر شد نه بر هوای بعضی چون امریکه بغضاد انجاسیه و همین معدلت اصلاح
 بازاید تو امید نصر دولت بیگام باید و آثار آن بر صحافت ایام باقی ماند در مبادی ایام پادشاهی بنا که گفته بود و همون

داشت تا چون استحال یافت قصد سببصال مزدک نمود بعضی گویند نوشیروان چون دید با نوح مزدک بسیار نده و از
کشتن او خطی اظهار بیخشنده عادت شود او را در جمعی از اشخاص آورد او دست بسری سلطنت نموده بجاه بوار فرستاد و تو
دیگر است که تخطی نزد نوشیروان نکایت مزدکی از مزدکیان زن او را گرفته نوشیروان از مزدک درخواست که زن
مزدک را پس دهد مزدک اتعالی بدان سخن نمود نوشیروان ازین باب خشمناک شده علی التوفیق نصل مزدک نزد کسان
فرماند او را در پنج طبری مسطوره است که مندره که یکی از امرای عرب بود بجهت اینکه فریادین مزدک اختیار کرد در سر راه نجا داشت
بچسبید و بود و چون نوشیروان بر تخت را در روی بدرگاه وی نهاد روزی نوشیروان او را مخاطب ساخته گفت و در
آرزو استم کی رجوع تو بدر باره آن برآمد و دیگر براند اخشن این دین چه بد اتفاقا مزدک نزد ان مجلس حاضر بود در
جواب گفت چگونه توانی بدیسی را که نزار با خلق قبول کرده اند براندازی نوشیروان ازین سخن در غضب فته فریاد
ناور اتقبل سانشید ند و پس از آن تیج در مزدکیان نهادند و حیال اموال مردم را گرفته بصاحبانشم و کردند و نوشیروان
در اصلاح حال ممالک دقیقه فرو گذاشت مگردم که جمیع پهلای شکسته را تعمیر کنند گویند و جمیع مملکت او یکت در
و بران نماید در زینه التواریخ مسطوره است که در این سببه تحصیل علوم جیاد نمود و چنان انجام در احترام علمای نمود که ظاهر
یونان بدر باره وی سئل کردند مملکت را بچهار قسم تقسیم ساخت کی خراسان و سیستان و کرمان دیگر اصفهان و قم و کبک
و آذربایجان و آرمینه یوم فارس و اموز چهارم عراق با سر مدروم اصفهان و قم در حقیقت از عراق محسوبه اما
در این تقسیم خارج شده اند ذکر می از اندر آن نیست شاید در اوایل سلطنت نوشیروان در دست رکان بوده است
عراق وین مقام چنانچه بسیاری از مقامات دیگر شامل عراق عرب و عجم بود است الفضا نوشیروان اداره امور مملکت را
نوشیروان نیکو وضع نمود و سیاست و اکامی و از دقایق امور بجهت بود که کسی بیایای خلاف نماید عدل انصاف او
سبب کلی آبادی ممالک شد گویند در اجرای کار برای درویشت بوزر جهر که وزیر او بود و سخاست حتی از اول
بوزر جهر نوشته اند که بشی کسری در خواب دید که جامی شراب در دست و داده نوشیدن آن داشت ناگاه گردی نمودار شده
و تمام برادر بود و چون کسی بروق و خواه جبر انتخاب توانست کسری سوزگی با اطراف فرستاد تا هر جا بگری در
یافت شود بدرگاه رساند در آن ایام بوزر جهر در مزدک تحصیل علوم مشغول بود چون ان سر نیکت بد اولایت رسید و سبب
مسافرت معلوم شد بوزر جهر گفت من نخواهر تعمیر کنم وی از خبر پادشاه تویم لندا بخدمت کسری رسیده گفت در
حرم پادشاه جوایست با یکی از خواستین راه دارد نوشیروان حکم کرده تا زمان حرم سر بر بند بفرزور آینه تعمیر معلوم شده
بمخوشه او بقتل رسیده و کار بوزر جهر بالا گرفت در باب خنک کسری بار دم در میان بوزر جهر دم و بران اختلاف قطعی
ایرانیان برانند که کسری یکی از قبا صره روم را اسیر کرد لکن کو پانزده باشد بر آنکه این مرد در حق شاه پادشاه و اهل طبری که
فیصل جزی بن در اوایل پادشاهی کسری باندست نام مزید جنگی که بعد واقع شد و شرح شدن بلاد شاه و طحا که در آن

همانست لشکر سواحل در باسی و هم کشیدن و گرفتن بلاد چند و تا چندی اجوامی احکام پادشاهی سواحل بحر قشطنیه و نهر طنا
 نودان کوه با نیست که دشمنان او نیز کار کرده اند و زنیة التورینج است که بعد از فتح انطاکیه شمیری قریب بدین بنا کرد و
 ابالی انطاکیه را بدینجا فرستاد و شهر را چنان بنام انطاکیه ساخته بود که چون ابالی آذربایجان به در آمدند هر کسی آبسانی انطاکیه
 خانه خود رفت و جمیع مراسلات و معاہدات با قصر عکرم او میخواند و با بود یکی از کترین مردم او با قصر نیز نیست و با ما حره
 قرار شد که قیصر سی هزار دینار طلا بخواند کسری فرستد نه بجهت اینکه مبلغ مزبور در نظر کسری قدری بود بل سبب اینکه قیصر
 روم را بفرستد یکی از خزانه داران شکار و در جنگ دیگر با قیصره فوسیروان اگر چه بنام سال از عمرش گذشته بود خود لشکر کشید
 و با وجود چند دفعه عدم مساعدت اقبال امرالامرشامست و موافقت او در مشکلات غلبه کرده شهر دار را مفتوح ساخت
 و بلاد شام را بپادشاهت داد و در آن دوران وسعت مملکت از هر طرف زیاده شده بود بلاد ماوراءالنهر تا فرغانه و از بکا
 تا رود پنجاب و بعضی از ممالک هندوستان و بهترین ولایات عربستان تعلق بخوزه دیوان پادشاه غنیمت الشان بر آن داشت
 یکی از توابع ایام او طغیان نوشتن او بسزوست و بعضی از اقبال آنکه خوش را در اما در نصرتیه بود سپردار و دشمن بود
 پسند آماده از زمین پدرتراجستی و قواعد مذہب مجوسان را استخفاف نمودی همچنین موجب حسرت بدگشته بچس او فرغانه و
 چندی بعد ازین مقدمه فوسیروان بطرف روم نهضت کرده در تمام جایگت و او از مرگ او در او راه امانه شایگت
 چون پنجره کوشش نوشتن او کردید از چس بیرون آمد و در میان دیگر در انبره بانی بخونده با جمعی دیگر که بسیاری از ایشان مجوس
 بود نیز مروج نموده فاسق و در فارس بودند بنیان سلطنت شد کسری چون از کیفیت سخن گفتن فرغانی برام بر زمین که یکی از
 معارف سران بهاء بود فرستاد و تا متوجه حرب او شود مضمون آنکه در زمان او من و خروجت نشیند و قبل از تحقیق شمشیر نشیند
 قید یازاد بندازد و حرمیه که برای دفع عداوت مملکت نهاده بود بم بر باد ساخته و بیچاره عواقب محدودی از نصرتیه بود
 سروری اسب در میدان ناخست باری کرد و باره دوم از اطلاعات زند تیرد یان اسجای خود فرستد و امر اینکه درین امر با
 پیوسته اندازتج کند و در سایر اتباع خود را بر ایشان کند تا بر جاها بنشیند و در نزدی حضور اہم کرد و اگر با این فرمان در
 نا فرغانی اصرار نماید برام بر زمین بایر حرمت و فرصت از دست نماند که با او بد کردن که از نظر کرد و او باید بر
 شاد او و آنکه شمشیر بر روی پادشاه گیتی کشد و در یاد شاه گیتی کشد نو گشته با ممکن هیچ پاکت که او خود سر خود در نزد کجا
 سوی کیش قیصر شتابد همی تا این امر شتابد همی لکن اگر خوش از در جنگ گرفتار آید بگوید از سر او کم کند و او را با پرتاب
 که طارم او بوده اند جهان سرانیکه مجوس بود و باز در دو مسیح با مسیح او را تیار سازد و سبک است از سپاه چهار تیکه حاضر او را
 بسیار دنگوید اول بارین سستی برکواست که آن ناخردمند از پشت ماست فرمان پادشاه امثال او جنگت بر پا نوشتن
 گشت شد مورخین در باب ہر ایانیکه حرکت اطراف ہر بار از تیروان فرستادند و امرای چند و خانان چون تفصیل سبب
 نیز که سلاطین شرق بخل سلطنت در بخل سفرای خویش میدانند و همچنین علی که از طرد انش عاریتہ قہدار سلاطین از اہمیت

هدا یاد اسباب ظاهر مفرات باس گشتند و بدین سبب مورد عین ایشان درین باب مبالغه نماید از آنچه نوشته اند که در کتاب
 چین با پای بسیار فرساده یکی از آنها صورت یوزی بود و مرغ بد که چشمهای آن از باقوت بود و همچنین قانده شمشیری
 بود از زهر که بچو مهر کران مباد آنسه رود و دیگر جامه حریری بود که بر صورت پادشاهی بود در لباس پادشاه ایران
 و در میان خدمتکاران بودند که بر یکت جانند مذہب در دست داشتند کنار این جامه آسمانی بود و در صندوقی از طلا
 گذارده بودند که در آن تصویر زنی بود که روی در روی پنهان داشت لکن حسن آن از زیر این نقاب مانشده بود و روز
 طلعت شب میدرخشید و پادشاهی پادشاه هند هزار رطل عود هندی بود که در آن شبان بوم میگذاخت و همچنین جامه
 از یک پارچه جوهر مخلوط از زرد که در یک طرف انجام صورت شمیری بود و در طرف دیگر صورت و خنری که هفت شرف داشت
 او بود و در مکان او بر خنارش میرسد که از میان آن چشمش چون برق در شب تابان بود و دیگر فرشی از پوست تار که حکم
 طبیعت دست صنعت ایران مثل آن عاج بود و میرخواند و سایر مورخین ایران با کمال تعجب ذکر این اخبار مبالغه آمیزه
 می کنند مع الحدیث نظم و نسق ملک شیروان بسیار نیکو بود چون او بر تخت برآمد اول صراج حقیق کرد و بر حضرت پادشاه
 زمین بگذرد نقد و صنعت و چهار رطل غله مقرر نمود و همچنین بر سر سری و جوی الیه قرار داد که از فراوانیسا بگیرند و در ششم
 گنبد و از چهل و هشت و مزیاد تر بود نماز از او ای الیه معاف داشت و همچنین جمعی بر درختان میوه در ایستند و محصولات جنگلی
 بر کاشت نادر بود و در فرجه تحصیل جوابت فرجوره نمایند و فرمود تا مالیه سال را بینه فقط بگیرند هر چهار ماه یکبار ماه صاحب
 تاریخ طری کویر نام آورند که سنه میصد و در اوج هست این قواعد جاریست بر بیود و نصاری هر چه فرزند مرد میگردد از
 بیست سان که او را نگاه فرزند خود از خدمت معاف بود و سیاست لشکری این پادشاه اندیست ملک و بر مضبوط
 در حق تیرود و در نتیجه نتایج است که وقتی یکی از سرسنگان که بملاحظه سالان سپاه معین شده بود نوبتوار از او بیست سالان بگریخت
 نمود و چون تار پادشاه خود را ندانست گفت تا کل ما فرعون ام در در تریا پادشاه بیست گنیم پادشاه دانای از منجی سخن
 افتاد و بر جلالت آنکه شک آفرین خواند ولی طبیعت بر پای و بر سر بر پای باشند از کفر خندان کار نموده و بر حکم پادشاه
 نایب پادشاه و بر جلالت و معین خدایت و ایند که در جانی آورده اند که سالن بیاید و او خرایام سلطنت کسری از رگستان مالک
 ایران آید و او را در این و در حقیقت در ابالی ایران فکند خبر در بار پادشاهی سید پادشاه از نوبت پادشاهان سبب آن پرسید او
 وجود بگفت و در کتب او باخ اندام که چون ظلم شایع شود شاه در ملک منتشر شود کسری طاعت منجی شده و تنبیه شده و دیگر
 نظر معین کرد تا در حقیقت باطراف ملک منتشر شدند و حقیقت بیانت و به حال حکام باور رسانند و آنچه آن نخستین ظاهر شد آن
 برکت و گشته شدن بیست چهار نفر از حکام و در هر قدر ثقی که بر کوششمانی که بی در باب رعایا حقیقت مترتب شده
 عدوانه نگاه است لکن نوشته است که عود انصاف دست بور است که بندگان از خرابی و دم که با پادشاهی لوکانه
 بدین رفت وقتی که در یکی از غرضهای سرای سلطنت نظر انداخته بود و بحسب و غرضت بگرد و قطع زمین خویش بایستد

پرسید گفتند آن زمین بر پیرستی تعلق دارد و هر چند پادشاه خاست از زمین بجزو پیره زن رهنی است پادشاه را بخواج
 با عدل خاش آید و ترا استقامت با ظلم است الهی گفت این مکان مخرج در حضورت نیکو زاده همه نماز است که بر طرف
 است با همه اگر جمیع حکایاتی که از انوشیروان نقل شده است ذکر شود باعث تهنیت است لکن چنان است که یکی از بزرگان
 سلاطین مالک است بسیار بی نوع انسان اگر ملاحظه نمیشد و وضعی که کسری در آن بود بود لقب عادل میتوان
 و در سبب اینکه پادشاهی که حفظ فرمان او قانون نکست است و محمود است بجز حفظ ملک سرکش از انید دست و احد از انید با
 و بر ملل در دست غلبه نمودن لابد باید بر ملک بنزد با عملک مخالف اصول عدل استماع است نمود ولی اگر انکار صفایک
 ایران نسبت باد میدهند تا هم باید تصرف شد که سلطنت و سبب افتخار ملک است بود و در مدت پستاد رسال عمر با
 پیش و جل و پشت سال پادشاهی جمیع صفات بزرگ که با اتفاق جمیع بی نوع انسان باید بزرگی نام است انکار نمود و با
 و بهتر از جمیع اینکه تا دم آخر افعال و در کار و مسامحت زمانه پامی بهت اورا انجامی بر و سر سفر خرافات و بنای دون آفته
 و دست رس فرد و نیار و آسایش نه بر خود و دیگران رواد است و زمانه بیچاره است که سلطنتی که علی الظاهر در
 کمال شرفی و نهایت اخلا بوده است مقدمه عربی و زوال تا نوازه سلاطین مقدر شده است و سبب نیست که حاکم ظلم
 و فاسد که خرابی ملک خود را می بیند و برسد که دفع اسباب این خرابی کند زیرا که خود یکی از اسباب است تا جرم خیال میکند که شای
 از خرافات خارجیت علاجی بجهت ضعف امور و اختلال پیدا کند لکن ظفر و خلق و ضعف در داخل بر او برسد و بر چند قدم فتح
 و خرابی پیشتر نمید شدت ضعف در داخل پیشتر شود و یکی آوازه عالی و نواز عالی با میکند مثل اینکه پیره انست و انست
 که بعد از آن گرفته بود و با وی را در با امیری سرکشه جمع از دشمنان بلکه بسبب فتح ظلم دیگر در خانه آورد که کسیا بجهت است
 پیش همیشه غمگین فرصت اندک اختلافی در میان دو سواد ضعیفی بر جانشینان ایشان ظاهر شود آفت و غنیمت دانسته
 ماتن انتقام و دوزخ و دمان دشمن بر اندازد این بود و باقیست گوشه نشینی کسری چون پیر از ایران رت بود و ضعف است
 علاج فرورد بجهت بسته و او نوع محکمت بسیار کرد و الهی چون او کسی ظفر نشد این محکمت عظمی او را نام سلطنت نشد
 خلیفه نگ داشت مدد و ملک او را زود از خود پس بر اینان در مع بود و او که در دور و نخی از سواد اهل ایامی دم تا و در شب
 و از بهر امر را در پاره خرد و اندر پای قرم تا اقصی و اعلی نهر سجون اطاعت میکرد و پیر از فو است نوشیروان بر مرز نالست چون
 او درش دختر خاقان چین بود و بجای پدر نشست نه تنها جلالت منب و شرافت نسب او را نخی شاهی بود بلکه ظفر انست
 و بر مندی و اعتقاد وی تمام نوشیروان را در تربیت او اهتمام کلی بود و بوزر جهه اعظم او قرار داد گویند بر مرز بود و
 حمزه داشتی و او را میگردد و مباشر امور بود ملک را آبادی دولت را آرا می افزود لکن چون بوزر جهه غلبت ضعف پیر
 از امور گذاره گرفت بر مرز کیار تغییر حالت داده چون از مشاهده افعال پدر و اطلاع عظمی بانی یافت مستغرق انواع عطا
 و عنای گشت امرا شای ملک را بر طرف با عرض نمود گفتند و نظام موجود برای در ویت از اذل او با شای

شد لاجرم اول غنچه این غنچه شورش عیاد و حمله اعدای دولت بود و هندوستان و عربستان و خراسان که نو سیران
 پیدا شدند پس از این او باز که غنچه لشکر م دارد و جزیره العرب گشت و سپاه خاقان چون عبور نموده بهانه اینکه با قهر و م ارا
 جنگت دارد و خواست که لشکر اینست ایران بکشد و خاقان چون خالوی بر مر بود اگر چه هرگز اول غنچه منشا داد لکن ابلی
 در باره او نمودند که قوی ترین دشمن را در ملک راه داد و ن سبب مخالفت و عظیم خواهد شد هرگز باین قصد کرد که ایشان را
 راه به هر دو از اطراف مالکست براند و فرموده اند که لشکر تبار خاقان باین چنین بر بهرام چون افتاد و بهرام از سرداران سپاه و لرز
 اکابر او کان بعضی گویند که ملک زادگان آن دربار است و او دوازده هزار از مردان کار دیده انتخاب نموده بحرب
 خاقان شایسته هرگز او را گفت ما برود و سپاه میفراید بهرام گفت خبری معلوم شده است که سپاه را هرگز یاده از حدی
 گویند و لشکر او مردی کم از چهل و شش از چاه سال عمر بود با بخله در مان مردان و بنا بر بعضی خراسان خاقان صاف او
 و شاید که این جنگت در جایکه حدود این دو ملک بهم می پیوندد و واقعه باشد در هر صورت چون بهرام از اطراف
 ملکت بجنبی منحصر بود و همچنین قول خیم نیز پیدا عطا و شد و شکست برزگان افتاد و در جنگ اول خاقان و جنگ ثانی
 پس از سر یاده و او در جمعی از مستغین بر آمد که سپر خاقان گشت بکشد که با جمیع خراسان و خایم لشکر گزینان باین
 فرستاده شد و خوف بر این باید است که در جنگی که بر این بهرام را بار و میان آمد و چشم جمعی پیران بر رسیده فرصت نیست
 دانست قضیه بهرام را یک دست لسان آید و در وی و مغزنی او فرستاد و بهرام فی الفور لباس پوشیده با حضار سوزن سپاه اند
 و گفت این است پاداشی که پادشاه بجهت سینه نهایی اس فرستاده است حضار اشعه غضب زبانه کشیده بر مره بقرین
 کردند و در از سلطنت طلع و پادشاهی بهرام زلف خودند بهرام قبول این معنی نمود لکن گفت تا آنکه تمام سمر و پرورد
 هرگز گنند و این ته سپر هم خیار بخور را بر شده و هم بگردد و ب نظار در خانوازه باوشای کاشت و بر آن از غنچه چشم
 به کمان شد خمر و کجاست بر مر بهرام که بخت سمر و و خانوی او بدوی و بسطام را بچوس ساخت لکن این جن سبب خراسان
 هرگز شد و دوستان بنده وی و بسطام ایشان را از بند بجات داد و هرگز گرفته تا بنیاسا غنچه چون بجهت سمر رسیده
 بچیل بجات داد سلطنت را بجهت کرده بنوز رسیده و بر که ستند بهرام هوای پادشاهی غلام بدین است حسن و لشکر
 جمع کرده و دکنار رود و نروان با بهرام مصاف داد و در میان جنگ اول شکست خورده بطرف مالکست و دم کجاست
 و قهر آید به بحال مردی و احترام عادات خود برنگام کرد و سمر و ندوی خالوی او از بیم آنکه مبادا او آید و عاقبت راه
 سلطنت خمر شود و نروان بدقت بار و کمان شمشیرات بر مره قطع نمود و بهرام چون چون طر ای صاحب دست خودند
 دیره و در بر نور ملکست گشت لکن بام حکومت او قلیل بود و قلیلی از نور جن او را در غنچه اسلاطین فکر کرده اند خمر و را
 بر سلطنت راه ندادند اما از ارم احزاب است تا ایستد نیز قیصر فرزند گشت نمود و در غنچه برانند که او در سلطنت رفته
 و در قهر ایستد از آنی خاستند بعضی جزا خمر و شیرین مشوه میدادند تا بکشند و چنین مردم باید صحیح بر ما سدر هر خمر

قیصر را با سپاهی چهار صد و هشتاد و شش و تحت مراد است خود اهل ایران اگر چه از عظمی و عظمی طغیان فرشته بودند
 رعایت خاندان پادشاهی را منظور داشتند و سر خود نیز محبوب جمیع طبقات ناس بود بعد از هشت ماه از حکومت
 بهرام با سپاه ایران در دم مصاف داد و شکست خورده تبرکستان از حیت و سردار سپاه و در میان که هفتاد و هفتاد
 و بیست و سه قیصر بود بلکه رسید بود که یکی از سرداران معروف و اصفا از اهل ایران است اگر چه هنوز شکستی که چند می
 قبل بهرام بشکر گزستان داده بود در خاطر نمانده بود ولی خانان قطع نظر از مصی کرده مددی بهرام را تلمیح قبول نموده در
 خدمت داشت و در اندک مدتی برده جات عالی مرتبه می نمود محمود اچمان و اقران گشت که بنده که زن خانان شاهی با
 خسرو داشت و بهر سبب که بهرام فتنه و بکرا نگیرد و او را از بهر او روزگار طولی جیات او را بنزد نوشت بر و بر او
 ملک تسلیم گشته تا سنان بر تخت عروج نمود و همه خویش با قیصر و او را در سر ح قیصر ایدر خواند شهر را با او بر کلاع حاکم
 که در سر خه ملک واقع بودند کاشکان قیصر دولت فرمود و از فطایس و باها و سخت گران بهمانی چید که در تبرکستان
 بود و ارسال نمود و جمیع اهل روم که در آنجا گشت خدمت کرده بودند بهر یکت فرزند حال او است و جنایات و مناصب
 مشهور و مباهای گشته بخلاف نسبت کسانیکه در سلطنت او شماره راه شده بودند خواست از بهر تنهی ایشان بگردود
 غلوی خود را میرزا که گوید بهمانه اینکه خانان در بر او بودند و عمل رسانید بر در نا آیام حیات قیصر ایش سالک جاوه
 مصادقت و مصافقات و مالک آوده نمودت در موالات و در انا چون قیصر ایش قبل سید خسرو فی الفور بهمان
 انتقام قیصر که در عاذه او بود لشکر روم کشید و بسیاری از قیصر ایش با یکی از پسران خسرو در آن لشکر بودند و مورخین روم
 بر آنه که پسر قیصر بود بلکه مجبول المنسب بود در آن اوقات فکاس نام یکی از یوزباشیان به پستیهای جمعی از او باس قیصر
 استیلا یافته بر سر سلطنت بر آمد و لکن احکام او را نالیا پسران از دیوار شهر اطاعت نکردند و در آنجا حالت مقاومت
 با لشکر ایران متعین بود و او را در کلاع محکمه شور بدون شاداعت تصرف ایران آمد و ببلاد شام و فلسطین پسر عرصه بلاد
 و عرصه منب و نایب گشت بیت المقدس معوج شد و صلیب اصل که در تاب طلا گرفته در زمین دفن کرده بودند پسران
 آورده با ایران فرستادند و مورخین آنجا که این تفصیل نوشته اند گویند که جمعی کثیر از تاب و تیسین با صلیب با سیر
 بودند و آنجا تاریخ روم گیسین گوید که فتح بیت المقدس که پیش نهاد خاطر و شیروان بود بدست پسر او و فتح یافت
 او بخبر اهل بیت المقدس که از بزرگترین آثار مذہب عیسوی بود و حکم او در بجهت بن جنایت بیست شش هزار نفر بود که تصب
 حیران عدم جلادت ایشان میبود و در تعداد سپاه او منتظم گشته بعد از فتح بلیل و حردان پورش بر بیت المقدس برده
 مسخر نمودند قبر مسیح و کلیسای باقی ملوکانه بن و قطنین آتس زدند و جنس زرکت سا که ذکر با نام داشت با صلیب اصل
 با ایران بردند و گویند خود را بر عیسوی بتبع بود و او را یکی از لشکر ایران بود و قبل رسید به آنجا و رفتی که سرداران ایران
 بتغیر حاکم روم مشغول بودند خسرو را اسباب بود و یکی که نایدید سجد دیده و شکسته و هیچ کوش جمع بود سرای پادشاهی

او بعد حصول ابرو و مناسب بریکت تختنای گران بها خاصه طاقیس که در آن صورت دوازده گاه منطقه البروج
 منقوش و ساعات روزان معلوم بود کجانی او کی کی از آنجا با او آرد و است و خواتین حرم او که بدوازده هزار برسد
 و بریکت بنا بر قول مستشرقین از نوزدهمین ایران و در نیت و جهان نام برابری میکردند سبهای او که پنجاه هزاره و صیقل
 ایستاده بودند و هزاره و دو سیست قبل اسب عربی او و شیدر که سفت بر باد میگرفت و مطرب او باره و بالارزند
 همه مشغول شیدر و پیشین که در عشق او از خود بچیز بود اینها همه مطالبی هستند که ابالی ایران کتا بهای بسیار در این باب
 نوشته اند اگر چه در اسباب شکل خسرو اظهار مبالغه بسیار شده است ولی میتوان گفت که هیچ پادشاهی باین تکلف
 و تجشم نبوده است تا سی سال تمام سلطنت بر سر توش اقبال ام و در زمان حکام او بود و از او جدا و او بچیک در
 اجزای او در پیش او نظیر و منظور نکست لند است با او عذر و در گذشت بجز او و لب بکار و دیگر نیز و حتی در ضعف دولت
 روم و بروج و مرج ایستاد نبرد و بغرور او نموده در سر کشید که سپاه او بفتح بلاد شام و فوج در مصر و سایر بلاد مشغول و
 وارد وی بود و در حال سده نصد دوازده سال بر حرم قباصره قسطنطنیه را میگرفت بر شرف ضلع و لثم شاه اشغال
 داشت و فتح قنوجات در نظر او فقط بمقدار از دیار اسباب میشد و بود و محاکمات و سبیه که در شرف سپاه او آمد بر باد
 رفت تا سرایای سلطنت او آباد گشت اما اگر چه خسرو در شکل او ضاع یا دستهای از جمیع سلاطین که تا آن زمان بر دغا رفت
 پیش بود و در اجزای لداست و دستغای حیوانات اندکنا بچیز می بود و شلی است نیکو بختی بی ثباتی زمانه و ناپایداری
 بخت انسانی مؤلفین اسلام نگاشت او امر عمر خسرو را بچیز در بین کاغذ پهنید جدا میداند و هنوز این خیال در ابالی
 این باقیست چنانچه در سینه هزاره شصت میوی در کنار فرسوی و دم مخفی از بی انگیزم گناه و زود چینی بلند است و
 مشکل است که آیش بکار زاعت است احتمال بر که توفیق این رود و راه تیر این نکات را ابجد و لاکن چرخ خسرو
 روانه کاغذ بچیز را بر که در او آمده اند خست سبب فرورفت و فخرانی بران سبده میفایده ماند مودعین
 عمومی گویند سبب ظلم و تعدی بود که در آن در محاکمات که در لاکن حبس بود از دولت او واضح است هر طریقه و مودید که با
 باید بکشد را با شیدر چه می طبع نموده دشمن را از بکشد خود براند در ابتدا چنان که بختن کرد لاکن یکی از قیاسین برار او
 نواحی باقی مانع شد و او را سوگند داد که ملکت زربانگه تقصیر فتوحات هر طریقه تا بچیز دم سطور است و ابالی شرف
 پیرانجا رسیده اند حمله سپاه روم نشد بجا گشت این خسرو از خواب غفلت بیدار صاحب بود در دست شش سال عمر
 و دیگر جمیع فتوحات خارجیه و غالب بلاد و دیلمه او در دست رفت لشکر دشمن در اطراف بکشد خسرو سپاه ایران
 در هر دو نوبت بر شیدر است تا بظرف است تا بچیز در از دست دیگر با اصحابان نوشته تا حاکم گشت سرایای سلطنت خسرو
 علی بر باد و اموان پادشاهی شرف شد و خسرو این همه حال میدید و در می با غصه خصم بر میبندست و در هر گاه خیر میباید
 را کرده به بچیز در بخت و بعضی گویند در وقت اول از خود در خسرو این شرف را همراه گرفته و لاکن در همان توانی بچیز که از قبل صلح

با خسر سرانند در غایا از حرکت او تبت آمده بودند و این همه خرابیهای مملکت را دیدند لشکر آمدن با پسر بیکش او شیرویه
 اتفاق کرده خسرو را گرفته مقید نمودند و بعد از آنکه تندی قبل آوردند در تاج کیشین سفید است که خسرو خواست تاج بر سر پرویز
 شاه که از سایر فرزندان خود دوست تر میدانست که از او تیرویه که پسر بیکش بود از غنیمی در غنیمت قهر با غنمی اتفاق بود و خسرو را
 مقید ساختن مورخین ایران در یونان اتفاق دارند که شیرویه خسرو را در حبس استخفاف داشت و طعام از او باز گرفت و او را
 شکنجه نمود و در زینة التاج است که بچسب کشتن خسرو اقدام کرد و هرگز این مرد انشاه که هم پدرش حکم خسرو داشته بود و چون
 هرگز در نظر خسرو و آید خسرو مطلب را دانسته گفت حقست برای پسر که کشنده پدر بگنجد چون هرگز از کاخ خسرو بر داشت نزد
 شیرویه رفت و گذشت از تقریر مورخ شیرویه همان سخن را اعاده نموده علی الخور بر سر آمد و پدر فرستاد سلطنت پروری است
 سال بود اگر سلسل سال یاد عمر کرده بود یکی از جوتس تحت تین سلاطین ایران محسوب شده از تاج و جهان معلوم بشود که در
 ایام شاب جماع و دلیر بود و چند جنات با بعضی از محارفات سخنان که مخالف با دشاهی او بود انداخته لکن چون بنابر
 و نعمت تو کرده از نظامه دشمن که در او اسیر روی باه آورد و فرموده و بسبب هر کاش که در او احوال آید حیات کرد نامی از ابان
 نامه که حرفی چند از اسباب بر روی و قهر عشق او با شیرین که پدیدتیر با فریاد تیر عشق است و فریاد عشق شیرین تیرن تیرن
 کند زین مستون از جان گذشت پسر پرویز خواست بعد از پدید آمدن هم بسترتود شیرین ظاهر ایران رضاداده در خواست که نگاه
 احسن بر نفس خسرو کند و چون آن داشت بر سر نفس خسرو فتنه گاهی که روز هر یک همراه داشت و تبت در ساعت جان بد
 در بعضی گویند با جهر رسته حیات جزئی قطع نموده در صورت با بسبب بزرگی از تیرویه یا قس خسرو یا متوفی شهرت جان
 بیاد او لکن نام او بر صفحه زان تالیف مانده تا امروزه در ایران بهر صفت جوی که در آن است تشبیه شیرین میکند الققه چون
 سر طایر ایران برده هم را جت نمود ابواب بلا با بر ایران ابر شد فخر عجم در گنجهت و روح انعاما و میروند
 و دشاهی رنجت می نشست با جت بر گشته بر شمشیر افکار و در بر چه نمود شمشیر می نریا که انشی که تجرد در عرسان هر خسته
 بود بالا گرفته و افسار با خمر روی بدوست ساختن و در منزل هم و ایران بنامه بوده سلطنت تیرویه منت ماه بود
 در وقت انصاف او بدگشته به جمل انصاف و اجرام او آمد و خواجن تالیف در اگر چه هم او صلح بود و انزوه بر او نسبت
 باین پادشاه میر به گوید که در زمان ایران تیرویه ادب از اطلاق نامت گرفته اندوه غنیمی بر وی طاری گشته روز بروز از نا
 پذیرفت اما انتر رسته جانتر معطل گشته پس از فوت تیرویه یکی از اراد و تیرویه هر دو سال در بیاد مناجی برداشت
 و شخصی دیگر که شهر این نام داشت بصورت زان پسندیده و انشور تجردت جدی چون آمده باین در تصرف آورده و او را
 قبل سائده تاج بر سر نهاد و هنوز چند روزی از حکومت او گذشته بود که او استکان خوانده سلطنت او را نیز بیکران طعن
 ساختند پس از کشتن شهر را چون در سلسله ساسانیه مرد می با خند چوران خست و خسرو بر تاج نهادند تورخان ایران که پسر
 که بوزان خست صلیب اصل صبی پرویز میان پسران او باین سبب پشته دوستی با این او و خسر حکم شد لکن صحبت که این خست

برخطاست زیرا که شکست نیست که هر فعل در حاجت صلیب به همراه خود بطنه بر در بالی روم این کور را بجمع قوایات
و غیرت با هم رسیده نهند چو آن دخت را دست پادشاهی کبسال چهار ماه بود پس زوی شاه ششده نه از اقا دست آورد
و بلا و نیست تر است نفسی دیگر هم با وی داشت بر جای ایست گاه گلرانی کرد جزئی از فعل نیست که سید
بسیار بزرگت بود چون باج در سرش نهادند از کوچکی باج نکاست کرد میرخواند گوید همچی بر همان بد کردند بعد از غنچ شسته
دختر و دیگر بریزد از دم دخت را سلطنت بر داشتند از دم دخت بجا رفت بعضی صباحت منظر مشهور بود و خواست که شسته
بها هم مجبور آورد دست خویش کرد و بی مهارت وزیر با مشیری اداره امور کند لکن واقعا و بداد که بداد بر و پسانند
فرخ هر فردی خراسان با دم دخت با سلطنت او عاقل شده حکومت را بچند پیوسته گذارد راه نیر با پیش گرفت چون
بدولت دیدار غایب شد اظنا شود که راه طالب وصال شد همچی برینا نظر از دم دخت در مخی لران لکن در ظاهر او را به عاقل
گاه سید است ناشی او را و عده گاهی مقین نموده بجایه چون بامی در انجا نهاد و سر بجای با نهاد و بعضی شربت وصل ضربت
فان چند چون سر او رسم از واقعه در چهار سخته شد با شکر لران از حراسان بدان سیدانه دم دخت را که از مخالف او عاقل
بود بخت آورد و با فوج و همی تمام پدرازوی کشید چون از دم دخت کشته شد بر قدر نفس کرد که کسی از سلسله ساسانیه نمانده
تا اینکه سینه مذکوری نام نھی از اولاد او احساوار و شبرکان در اجوا است و او را در ده بیادستای خستبار کرده و چون پانته
که قابل بر نیست سرش را بریزد و در بعد از آن گویند یکی از پسران بر وزیر فرخ داد نام که یکی از زمان ختیه صفهان بود و
از ظلم تیر وید پیچیدین که ختیه بود بیادستای بر و شسته و برینا که گناه گذرد سوسن ساختند این طور و دو قایع قبل حکومت
زود مرد و زوال دولت لران ازین وقایع پیداست تا چه پاید در مملکت سرچ و مرج بوده است و در هر روز از عاقلی هر سر
بمحتاج سلطنت معلوم میبود که اداره امور جمیع و علی الاتصال با مباح امرای مملکت بوده و هر یک از ایشان جنایات فاسد
خوردند لیا من صداقت و استیگی بجای از ان ساسانیه جلوه داده کسانی را سلطنت رسید شتند که میند منتقد است دست
در سباب بر یکی خود ایشان خواهند بود بسیاری از رومین ایران طغنت بعضی از سلاطین مذکوره هستند و در دوران دخت
دختر و وزیر بر وجود مرده و در ایسرتیاری بر جنود سید و بعضی گویند او پسر شهریار بن خسرو است لکن چون خبر داده
بود که سلطنت در عهد یکی فرمانان شهریار بر باد نود خسرو او را از زمان اخراج کرده بود و او در صخر میر است این پادشاه
سایه فاند و لران و در وجود سید یکد قابل پادشاهی بود و از فاسخ طوس تا خاتم جیلت و خوش مراد سلطنت بر وجود در میان
اعلی کرایج سهرتی ماست این همه که مملکت ایران در آن عهد جبا که ضرب التل بر ایشان بود بجا است جمعی از سوسن خوار
خود یعنی اعراب افغان و بجا است از سباب متداوله است آهه حسن برکت جواریه بر ایشان از در نصب و جمل عصبه
است که این بر یکی از بجز است بزرگت بود که سبب آن خداوند بر عالمان روشن کرد که شریف محمد می چغت تا اگر کت
امور نوی در این عظیم ملاحظه شود یافته میبود که سلطنتی مثل سلطنت ایران عرف از سباب بجا بود و در همه صیفت بجا

اختلاف ملکی و دیوگر سبب چهار است خارج که از آن مملکت بر آنجا می ساخته و سبب ضعف سالخورگی علی معاصرش با بود معاومت
 نبود است نمود با طاع الطریق اعراب که از شاه مصاعف اسید دنیا و آخرت برست و مثل سلسله ضعف بر مثل اطراف و حوا
 قاصد لکن قتل تحصیل این جزئی اول درم است که حد گذره در باب ملک طبعیت و منحصیت اعراب تحریر شود اگر چه جهان فیه در
 منتهی است و فی غالب اطراف این مملکت صحرائی مسطح در آنجا است و یکبار است و بدین سبب بی نوع انسان کمتر در آن
 صفحات یافت می شود و فی الحقیقه عربستان از زمین میوه نایم قیاس کرد طاعت نهعت و درختانهای کم رحمت و غمزه و حشمت
 که چکت آب شیرین این مملکت فقط کسانی را لذت می بخشد که گاهی زنا عتی نیده اند و سبب بار کم سبب از حی مافیه از که در تاب
 افسان بدان نیا برده و در هنگام ششگی آبهای شور صحرای اطعمی در است نموده اند سکندران مملکت بخود بر اصل عدوت فیه بود
 باقی میسند و با مملکت دیگر مخالفت و امتزاج نموده و دعوی میکنند که مملکت ایشان هرگز منسوخ نشده است و حزمی هم در
 نیست که و مالک کند بر اینکه جمیع عربستان بفرقه طل خارج جیده است لکن دینی دو میان خدی از عربستان بجز به تصرف
 آورده و مملکت این بعضی دیگر از بلاد متصله بآن غالب با مال لشکر و خراج که از کشور ایران بود اندا تا اینکه سق طین ایران دروم
 با صحرای صحرا را به دست نیامد و نیزه سایر بلاد عربستان نیز داغده میشود سبب آن چیز اجتماع سکندران بر او باشند از آن
 حق جمیع کسانست که برود کار عنت و سختی از ضعیفان و غلامان و عقاب همیشه این مخصوص اعراب و ابطال است و کسانیکه سکیت کوه
 و با موی در دست از عذات سایر بی نوع انسان معاف خواهد بود زیرا که هر من و حب جاه فقط حسد رد و لست و رری که سپرد پس
 در می است که از حق کم برود و خلق خوشی که هیچ جهت ام به هر گونه محنت تحمل نام نکرده و سطح نظر نخواهند گشت ابا بی عربستان
 با با قوی نیستند لکن خوش ترکیب و جالاکند و مخصوصی عدوت و تربیت احطه فیه نیند و از عجب پاکت در اند وقت ظاهر
 عرب از روزگن مثل است و از روی طبیعت بغایت زود باور و با عدت در است در طریب و عجب با اسب و شتر خود شریک است
 و این علو بران سر میاید که بجهت مراهنتی که با صاحب جوین دارند از سایر نوع خود اقلیدی پس حاصل کرده اند اسب عربی و شتر
 و مراح و تحمل مناوق معبد بل است و یکی از غرایب حیوانی که در تاریخ طبیعی مبرهن است این است که در هیچ آب و افریقیه و در گشتا
 بهترین و نفیس ترین اسبان در زاده عربی هستند شتر و جمله شتر در در عرب کمتر از اسب نیست زیرا که حیوانیست قوی و صبور شیرین
 ندای صاحب خود میدهد و جان او را شتر از صحرای جهانی بجان اهل میکند چون وقت آنصفا که در تعاقب با فرار و دشمنان در
 بر مسافتی تا نهایت سرعت میرود اعراب در با نام قدیم بر شتر اسباب و سوارگان می نمودند لکن بعد از آن بجای اسب حمل کرده اند
 بعضی مدون با او ایضا خویش نماند و دیگران نه سبب بود و نصاری اختیار نمودند این اختلاف در سبب صحابا سبب دیگر از
 مدنی در بار با حمت نواع ما بین و ضعف مملکت ایشان شد لکن محمد ظهور کرد و پیش میر حقی منتشر شد که میتوان گفت شروع نشد
 شروع بافت و این مرد عجیب در فیه حیات بود تا جمیع عربستان بطرح شتر سبب خویش دید و در اینکه شتر سبب او مادی بعضی
 از سکو تر و عالی ترین قواعد و مشتمل آنها اصغاری جمیع منابع است تحمل شکت در سبب نیست اقول لشکر که اعراب بطرف سبب

کشیدند و عمد عمر بود و ابو عبیده سوادیه لشکر داشت سپاه اسلام در آن وقت باید که باشد بعلت اینکه از طرف مخالف دو فتح که هر
 فتح چهارست از دو هزار نفر باشد و امارت یکی از آن ابراهیم بن کعبان و فتح دیگر بر بنم فرج را در مقابل بود پس از آن غزوی دیگر سرداری عالیست
 بسا و ایران چو بست عربی عظیم در ساحل شرقی فرات واقع شد گویند ابو عبیده قبلی سفید در مرکز لشکر دیده دانست که ایرانیا
 آن اعتماد است با عربی ثابست و جاشی ابطاروی بدان جا بود سواد و با یک ضرب شمشیر خرم و او در قطع نمود جانور از قوط
 در دیوانه و ابروی است و در پای او با یک ضرب دست با خاک یکسان ساخت و ازین سبب شش بر عربان
 راه باخته بست بداند جمعی عرضند بیع بلاد الکرمی غرق موج خاک گردید بدیدر آنکه بی کوه درخت آهن بر فرات بسته بود شکسته شد
 حور تیره شیبست بظلم که جهانی است و در ساحل غربی فرات رفته شهر را در واقع منقصر ساخته خیمه لشکر کردی دیگر سرداری چو برین
 عهد شده بدو ایستان فرستاد و روی اعراب نهادند در جانب پوران درخت که در آن وقت بر سر سلطنت متکلم بود
 سپاه سرداری همزان سید دوباره جنگ واقع شد جنگ بر عربان نهاد و در این برود و جنگ پارسیان در فتن که بر بانی
 همزاد است چه از این فتح چهارست اندک است که بجزب و بگزارم نمود لکن درین کسب شکست بر اعدا و بعضی رسید سپاه
 او با او که خیمه بر اشرار امارت بگشاید از غنم و بکار کی اسلاطین است و با عیله هر روز یکی از کشته دیگر را بر تخت می نشاندند
 تا است بر روز دروید بر روز وجود در شد اعراب می نمایند سواد و او بر پادشاه بود و وقت از قبل خلیفه سواد لشکر عراق در فرستاد و خود
 نمود که چند هزار اعراب سخن در آن کسب است که با ایستان است و خودی او در سواد نیمی سواد است و در برای عرب
 باین فرستاد چون اعراب بر روز در حضور بود و در سواد سواد و در سواد سواد و در سواد سواد و در سواد سواد
 ساخته گشته شما اجمع هم نرود خار نرود و پدید پیش ازین شما در ایران با ما اسم بخارست میرسد به اسم کدنی و حاکم خوارک
 تو سواد و شراب تا آب خود و لاس تا شنبه خوش بود در اواخر جمع از شما با او آمد و اطعمه های نه به خورد و آبهای
 کورد او سینه زد و با او جای نشیند و سینه پیش ازین خود بر او بدید و ایستان غیر حرم سواد سواد سواد سواد سواد
 تا شوند و این همه نرود شمشیر سواد سواد سواد سواد سواد سواد سواد سواد سواد سواد سواد سواد سواد
 که در فنی باقی رفت و انکو بسیاری دید بهمان چنان کرد که این باغ را انکو بسیار است و از خود دوزن در باقی ضعیف گشته کم کردی
 لهذا ستر من و باه سدر و باه چون حال خپان دید سایر انبای جنس از خود نرفت و گرامت هم جزو اعدا صاحب عبور شده که بخت
 خط بلخ پست از خود سواد سواد سواد سواد سواد سواد سواد سواد سواد سواد سواد سواد سواد سواد سواد سواد سواد
 حاکم کرد و چون جوع بگشت خود تا بید مظایبای شمار از عطایای خود که این بار خود هم ساخت و شمار از کدم و خرم با جزو از قطار
 حاکم خود تا با این جوین با بر بر ر ایره انکو در این ایستان نماندند و هر روز در این جا بیدار نام من همون کجا ایست
 جزو در جواب گفت بخت در سواد سواد سواد سواد سواد سواد سواد سواد سواد سواد سواد سواد سواد سواد سواد سواد
 خوش ازنده در کور بگردند بلکه بعضی از ایشان در اید و در خون می کشند و در حرمه انار ب خویش گفته احوال او

نصرف میکردند و با تو امده خود را بزرگ و شجاع می پنداشتند لباس شان مستقیم بود و خیزانند و حلال حرام نمیدانستند این بود حال تا آنکه خداوند بر ما رحم کرده پیغمبری کرم با کتابی مقدس ما فرستاد ما را موم دین حق با بیاورد و بنا بر حکم حکم آن کتاب ما بعبادت مخالفان ما موریم و از فقر یعنی و از ضعف بقوت موعود و حال ما تو عرض این در سب می گویم اگر قبول کنی کسی از اعراب بی اذن تو قدم در ایران نخواهد برد و خلفای ما هر جنس از کوه که بر جمیع مسلمین مقرر است از تو نطلبند و اگر قبول کنی باید خبری که بر گفتار من است بدی و اگر قبول بچکیت این مطالب کنی باید متصد حرب نوی بزود در خروج مایع از قبول مطالب شده سفر از حضرت فرمود و لشکری بسرداری رستم فرخ زاد بجایت فرمان فرستاد رستم چند و احمد داشت و در جنگ تا خروست و پیغ نمود تا بالاخره لایق شده اسباب تعاطف راست کرده شکست بروی افتاد و جمعی کثیر از پارسیان از سموره وجود بطور مدهم فرامیدند گویند در حرب تا دهنه قهر با جمیع سپاه ایران که بر صد هزار میرسد بر خاکت طاک افتادند و از اعراب خدا قیام نمودند برادر رسید غنیمی بسیار بود ولی سکنه صحرا هنوز از غنیمت آن و خوفند آشنند گویند عربی طلا در دست داشت و میگفت اگر کسی مراد می آید و در عرض بر چو این حضور با و دهم با بچه کی از و قانع منظر این جنگ این بود که درفش کاویانی بدست اعراب افتاد و از طرفین تعالی نظیر خلافت امر کردند چون جز این شکست بر بزود در رسید بر چو از سوال که توانست با خود داشته بجلوان که بخت سعد و قاص بعد از تصرف بدین اوست تعاقب نموده با ستم بر آورده خود را با استقبال لشکر که از ایشان و آید با بمان بسرداری در آن بن برام رسیده بودند تا مرد فرمود پارسیان پناه بخله جلوه لایبره و همان طعمه را متحور پارسیان را مقید نمودند بزود بعد از شجاع و خبر کا که بخت با ستم جلوان را شکر ساخت نه از نیز که در آن وقت چنین بنیاب از بلا و منظر حرب میشد بچکیت اعراب افتاد و سعد و قاص بنا بر حکم خلفه بنا بر رفت لکن چون آب و جوی ای شمارا موافق ساخت در کوفه که بعد از آن شهری ستور شده از قف کرد و در همان سال قتی بن غزوان بنامی خلافت مصر که داشت سعد و قاص چند می حکومت کوفه و بلاد بکره را بران مخرج شد بودند و بسبب شکی که در آن روز در عراق خوانده عمار با سرد ابرجای فرستاد بزود در چون عربی سعد و قاص را آشنیدند پنجاه هزار لشکر از خراسان و ری و سمرقند فرستادند و فرموده اند و نیز در آن که یکی از اهل سنجان بر زبان راستان لشکر موم نمود و خادم عمارت گشت چون صورت دادند حروص بنده خلافت کرد و حکم شد که از اطراف حاکمیت اسلام سپاه کرد و لشکر کرد در آن بودند فرستاده شود و اداره جمیع عساکر برای در دست نشان بن سمرقند و بجز در دست که ما در اصفای ابره ایما پرستی غایت جهد میشد و در لشکر اعراب و در کوفه جمع آوری نموده روی بنیاد و فرستاد در نهاده قرنی ایست کوچک مسانند جلوه پنج میل در جنوب همان و در آن اومات اردوی انگر ایران در سنجان و و خندنی یعنی در و در و کوه بود و در بعد از دو ماه که در لشکر در مقابل بهم نشسته کاری از طرفین ساخته شده لغا را خاطر از خوبی می پرورد و لشکر از مردان عیاشی قبال شود و ایشان را مخاطب ساخته گفت ای اجباب من خود را جویا کسب برای خیر یا نوبت بدین شربت نهادت من متوجه میروم

گفت در کبر قول باید که بنده پروردگبر نامی بر سبها سئینید و در کبر ثالث بر دشمن حمل برید که جزای فتح است یا بنده نامن
شبهه خوانم شد پس از من حدیقه الحاقی بر شما میراست بعد از این تقریر بنده تکلیف حدیقه جملی بر خصم برود و سخنان چنانکه گفته بود عقل سید
ولی لشکر اسلام فتح عظیمی کرد و سی هزار نفر از پارسیان را بر بنیره اعراب سپرد و هشتاد هزار در خند قیام برود و او گویند
بود و غرق در طغیان گشت کردید و نه فرودمان با جهار هزار نفر که نجات بود پناه رود و هزار نفر از اعراب اورا انقلب کرده و دیگر
لشکر ساختند فتح بنامد و کار او را تمام ساخت و از آن روز باز در وقت حکومت خلفا نقل شد برود و چند سال در حال ضعف
و انکساریت اذل میان گرفت و بعد از این بجز سان و از آنجا برود و حاکم مرد بخان بود آن بیخام داد که اگر خواهی برود و
با دوام برود و خان قبول کرده لشکر کسان و انان برودند و با اینکه ابانی کوششهای مردانه نمود در صف بنهاد و شهر بدست آورد
اندا و برود و پیاده قرار کرده و در فرسخی مرد آسیانی رسیده و از سیامان است تا کرد و تا اورا پنهان کند امر و گفت سبلی است
آسیا مغرورم اگر تو آنچه را ادای کسی در حمایت من باشی برود و قبول کرده شمشیر و کمر خود را بر او گران خود با شمشیر
شعول شد لکن جب مال قطع در لباس سلطنت سیامان با براند داشت که سر برود و با جهان شمشیر که از گرفته بود برید و چسبید
و در سیامان است آن قول صاحب زینت التواریخ فرمودی که برود و از سیامان بود تا جاسوسان و الی مراد او افتاد
و آسیان بدان عمل مجرب کرده لکن آنرا در این مسئله و الی مراد او افتاد و در این کار و سنی و اشقته بعد از
ر زار عظیم زکان کجای آن از کرده پنهان یکیشا و ابانی شمر در بر بختند تا شورش کرده و خانان بعد از آنکه جمعی از لشکر
بعل سید بنده بخار گشت بعد از آنکه برود برود و در آن گفت حالش معلوم شد غارت آ یا از آن صاحب ساینده
نفس برود و از آن خبر سار محمد با کانت برود و از آن سینه زود و در آن به و جلوس تا فتح نماند و نه سال و ده سال بعد
فتح نمود و بسته و با پیاده که برود و در آن خبر سار محمد با کانت برود و از آن سینه زود و در آن به و جلوس تا فتح نماند و نه سال و ده سال بعد
ال و اینان و ساسانی کرده از اینان تا خود را با اینان سینه زود و در آن خبر سار محمد با کانت برود و از آن سینه زود و در آن به و جلوس تا فتح نماند و نه سال و ده سال بعد

باستقیم نظر آنچه از زردین و سمرقند و تاریخ و انساب ساسانی
چنانکه در طبیعت و باستان است از این تاریخ و انساب ساسانی

ناید پس در تمام آن وقت که در آن سینه زود و در آن خبر سار محمد با کانت برود و از آن سینه زود و در آن به و جلوس تا فتح نماند و نه سال و ده سال بعد
لا بد که بعد از آنکه با سب سر سینه و تاریخ و انساب و طبایع ابار که در آن بود و تاریخ و انساب ساسانی و در آن سینه زود و در آن خبر سار محمد با کانت برود و از آن سینه زود و در آن به و جلوس تا فتح نماند و نه سال و ده سال بعد
صحنه نظریه و در زینت که در تمام تاریخ و ادیان است و در تاریخ و انساب ساسانی و در آن سینه زود و در آن خبر سار محمد با کانت برود و از آن سینه زود و در آن به و جلوس تا فتح نماند و نه سال و ده سال بعد
گشت نرون بعد از قتل برود و تاریخ و انساب ساسانی و در آن سینه زود و در آن خبر سار محمد با کانت برود و از آن سینه زود و در آن به و جلوس تا فتح نماند و نه سال و ده سال بعد
هر حال جدا است یا ساسانی که نشان در تمام تاریخ و ادیان است و در تاریخ و انساب ساسانی و در آن سینه زود و در آن خبر سار محمد با کانت برود و از آن سینه زود و در آن به و جلوس تا فتح نماند و نه سال و ده سال بعد

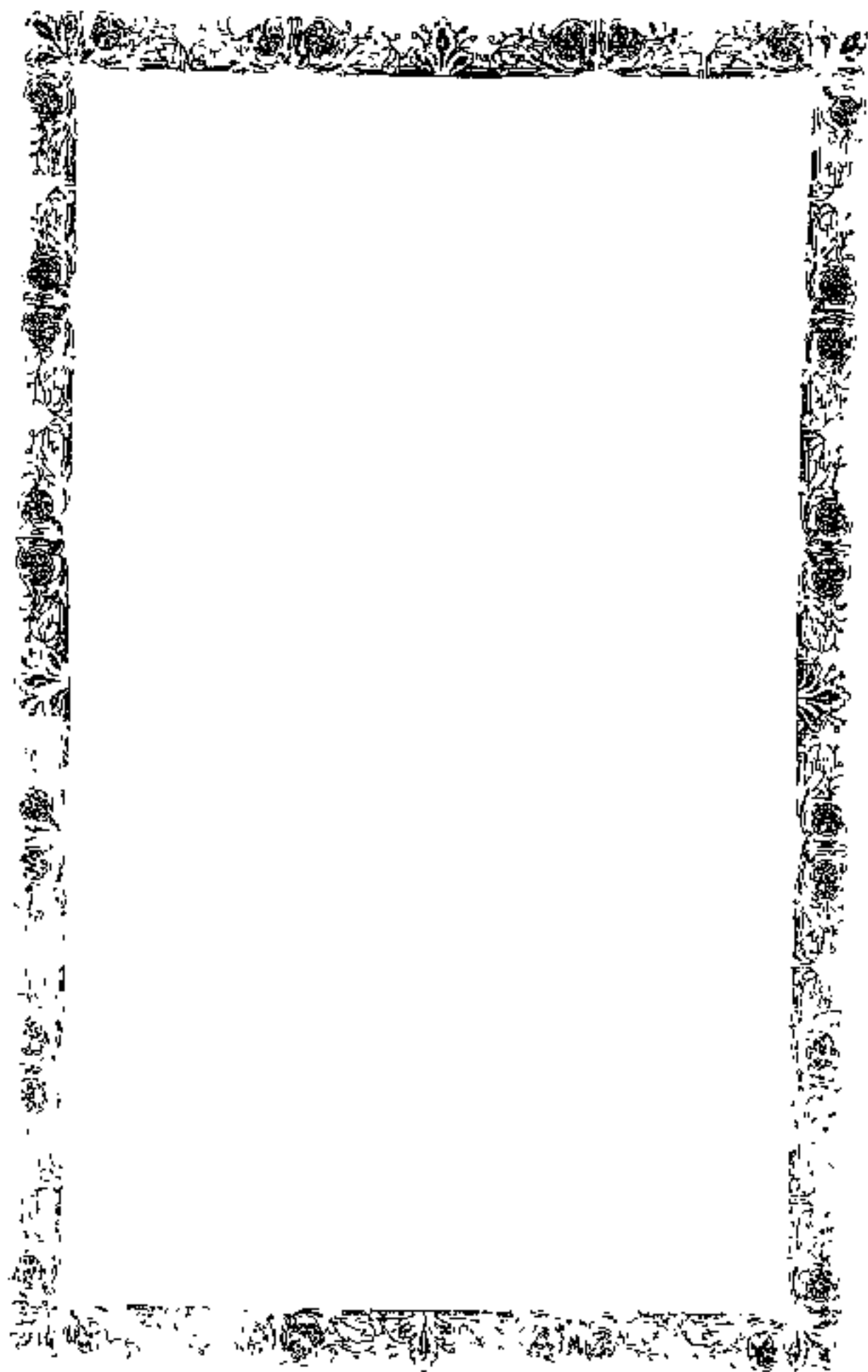
تری غریب کالفرش و بجز در خاطر نمیاید اول چند کوشش بر متری در حالت جهالت همیشه هشتماد استادمه خوانین منزه
 و نشانست و بجهت چون مطلب علم نقاش و حکاکت و خطاط و کاداد و غیره فصل نیرود به و طور مخصوص کسانى بود که میباشند
 امود مذہب و اختصار و دانش ایشان مطلقاً مصرف استخوان و پوست است این مذہب بود پس بنا بر علی تکست انعمه و
 که در بخت و شخص از تاریخ او اهل شریعت بر سایر مسائل مقدم است از تاریخ قدیم ایران قبل از کجورث که نخبین پادشاه
 پادشاهان است جز مری در دست نیست که از دولت آن که کتابت سئل در اختیار روانه مذہب و قریب مذہب
 سال قبل نوشته شده و مؤلف آن شخصی از اهل کشمیر شیخ محمد محسن مخلص نجفیت گفته اند که مطالب مندرج در کتاب
 مربوطه و غواصت اندر سابل پیروی قدیم و حجت خود مؤلف با پارسیالی که هنوز در قریب شایعست نهی که با او جدا و ایشان
 قبل از خود زردت داشته اند بنمودند در آن کتاب مدعی است از سلسله همانا و جمعی افراد و شاه کلیه و باستان انجام
 لکن عدد سؤالی که نسبت بسلسلت ایشان میباشد بطرز و مطالب محدودی که ذکر میکنند چنان از عادات خارج است که میتوان
 گفت شناه نسبت شخص کنایه در اول احوال بی فوج انسان و از بعضی از ایزدین انسان بخیال سیاید که اشاده بی سلاطین قبل از
 طوایف است سر ولیم جانس که یکی از مؤلفین فاضل فرنگستان است بگوید در پایان اخبار طوایف را در نه لکن مؤلف این اثر
 از بیسیانکه اتفاقاً ملاقات او کرده است تصدیق این مطلب را نسیده است مثلاً بل تقصیل است علی ایضا حکم است که
 سن سالی این آثار را در دسترس باید نه نیست که قریباً شده ولی از آنرا ما این جزه اندک است او معلوم میشود که خیلی فدا پیش ورد
 که با این تاریخ قدیم ایران در دسترس نشود که چهارده ساله است که در سوی بودند و تخریب جای سایر که همانا در اول
 طوایف ایران در دسترس بود که از این آثار است در سر بود چنانچه در کار و مجری غنا و شایسته شایسته در احوال
 بین در برستان بود و شتابان بود و چندی پدید آمدند که در آن کتاب بر برگ کوچ مضرر و باطله لکن
 که در این آثار در دسترس بود که نام در پاره است اصول نظریه از پاره در اما تصویر مردم یعنی بی باطن است
 و با سلسله نیست که بر و چنانچه در دسترس بود که در این کتاب در دسترس بود که در دسترس بود
 با این قریب و مقارنه که دسترس بود که در دسترس بود که در دسترس بود که در دسترس بود که در دسترس بود
 این کتاب در دسترس بود که در دسترس بود که در دسترس بود که در دسترس بود که در دسترس بود که در دسترس بود
 بهی است که جمعی دیگر زاینجه بود که کوشش دارند و در دسترس بود که در دسترس بود که در دسترس بود که در دسترس بود
 و آنرا ایشان ساسان همی است و این ساسان در زمان حمز و پر بود و این کتاب با نظریه ترجمه بود و در اجاره کرده
 اند و داده است بآن مضمون است این کتاب را کتاب مقدس خوانند مملو است از آیه ایست خداوند در حدیث ادب است
 و یاد و سایر ستارگان بنابرین واضح است که در این کتاب که الی ایران پرستش خالق و اجرام سماوی میبودند نوشته شده است
 بعضی نسیده آنتست که پرستش آفتاب اند سوم خلی قدیم عالم است یکی از علمای اجاب مؤلف جزواد که شرق واد هر مری بینا

و غریب این جنور راست و شمال آن را بکت یا پوشیده گویند از سه لفظ اول معلوم میشود وضع ساجد شمس و لفظ آخر شمس
 عقیده ایست که مردم اوایل داشته اند در اینکه طرف شمال کرده مخصوصت علی بجز صاحب دبستان بر سایرین مکرر رجوع
 میکند لکن بر فرض تسلیم که در سابق که در فزون حدیده با وجود شخص نجیب کسی بیشتر نشدند او را بدست افتاده بدین شایه
 آن کتب میخوان بر کسی که این بنام روایات نقل میکند اعتماد کرد ولی طاعتک غریب تر از همه مطالب دبستان اخبار سطله
 ابالی ایست قبل از ظهور زردشت در مغان که بکیش اوایل ایران اعتقاد و صنایع کل بود که بجای کاینات بتدست کامل در
 تدبیر موجودات حکمت بالغة اوست از قدیم با او امید و زشتندی و او را سجده و ستایش کردند می با پدر این و مادر این میر
 با خرام زبندی و برادر از محبت جمیع شیعیان انسان در هم و نهایی بر صفت جوان فراموشند می و همچنین عبادت ابرام
 ستاره می کردند که صابین از آن قبیل است پس از آن پرستش آتش شروع یافت و اگر بر فردوسی اعتماد بتوان کرد واضح بن
 آتش پرستی است که سر زده گوشت بود لکن او گوید که پوستک با دیوان جنگ کرده ایشان را بناه کرد و درین حدیث
 بعضی از شریعت قدیم را توضیح مؤثر و مختل است که این مذہب قدیم بنان پرستش اصنام است که محسن عالی ذکر میکند اگر چنین
 باشد منافع قائمه که تطبیق مذہب بود و پارسیان قدیم میکند خواهد بود سبب اینکه صنایع که گویند ایرانیان میر سئیده اند
 و طریق پرستش ایشان مرآن اصنام رایج مشابهت با بنده در آن و بیان ایشان ندارد و صاحب دبستان گوید پیروان همانا
 ستارگان میر سئیده زوار برای هر یک صورتی غریب اعداش کرده بودند زحل را نمائی از سنگت سیاه ساخته بودند که ستر
 چون بویند و بدن او مانند مردم مردم او مثل خاک بود مشتری را رنگ خاک و شمال آن مردی بود که سری چون کرکس
 و بران تاجی داشت و بران تاج سرخوس و شعبانی تعبیه نموده بودند در دست راست دستاری بود و دست چپ ابروی اند
 کبینه داشت شمال تریخ از سنگ سرخ و صورت صورت مردی بودند در دست راست که فوکد شتر و شمشیری بود
 او در دست چپ که افزونه بود و مانند آینه داشت شمال آفتاب اندر بود و انصورت مردی بود بر اسب سوار
 نادر و سرور بر سران تاجی عت کنگره مرصع بود و اگر چه این مثال چهره مردم بود ولی می مانند آرد با و در دست راست
 پیشه زده می بود در دست چپ شانه داشت شمال عطار در آینه حرکت و آن مردم مای بود و تاجی بر سر و مانند در دست راست
 و دو آلی در دست چپ داشت مثال ماه صورت آدمی بود که بر کادی سجده شسته در دست راست چپ شاخی از یک
 گرفته علی بجز مختلف نفسی در سبب کنند او بسیار کل و بخود است این اصنام و طبع است پرستندگان و قانون پرستش ایشان ذکر
 میکند و گوید که بسیار کان ابرام گروی سنگه در عالم خیال ارواح ایشان در نظر آید او ادلیا و حکما این صورت تصور شده اند
 و گوید که ارواح مذکور مکرر شکل اشکال مختلف بروز کرده و بنا برین اختلاف در نمائیل ایشان شده است چنانکه مردم گنست
 دین است پرستی که محسن عالی نسبت پارسیان قدیم مید بر شایسته بدست نمودند بلکه نزدیک است به سبب صابین که بنده
 فائزند و لکن سیارگان را بر امور عالم میدانی گفته شده است که صابین بنا به است کلدانیین قدیم بوده و علم نجوم از افلاک میر



نقادیر که از کتاب دبستان گرفته شده است

گرفته اند و این علمی است که اصلاً مأخوذ از پرستش شایگانست و بنیادش نیز بر جان پایست و همچنین نام کمالی که محسن
 عالی نقل این شریعت را از آن سبک از خورشیدستان میگویند و این نام بیشتر دلالت دارد بر اینکه در آن ایست در علم نجوم نور خالص
 شرح اگر چه ممکن نیست تفصیلی چنانکه باید در باب شایسته مذکور که صاحب رستمین با ایرانیان قدیم نسبت میدهد و سبب
 صاحبین که مرفوع گشت داده شود بسبب اینکه اجناسی که از قاره در صابین بدستست دریا بمشهور و مجمل است لکن حق است که تا
 تالی بعد از ظهور اسلام بر بسیاری از فضیلهای ممالک آسیای همین مذکور داشته اند و گویند که در شرق بود و بجزری کنالی مشهور
 بر و نامد و کاشف مذکور و قوانین شریعت ایشان تالیف شده و همان کتب آن کتاب مشهور است و در هیچ قسمت که گفته کرد
 علم شریعت با قوانین نجوم پیوسته باشد و در ممالک شرقی بیشتر دوام کند در بلاد غربیه اگر تا زمان علم نجوم در این بلاد
 فرنگستان کاسه شده بود و در جمیع ممالک آسیای درونی نام دارد و در ایران و نه در همه نشان کسی نیست که فضیله داشته و این نجوم
 بی بهره باشد و گنجای کباب این علم نیستش از سایر کتب است در وقت کشیدن از سحر طالع یا احبار از ظاهر و از م
 دانند که نشان بسیار گان کنند و گویند که قول صاحب داستان در باب پرتسری بسیار میشود بنا برین مقدمه تا نشان
 دارد که فضیله که صاحب است در باب مذکور اما این قول از ظهور زردشت منور و باید در هیچ باشد بران نقل از
 پوشگت و رسوم هر دو در نشان سلسله میشود و این که ایشان نیز میروید و در این کتاب است از این مردم و
 قواعد صاحبین بخود باشد که این کتاب را گویند که این همه خصوصیات است که استخراج شده است و این بر تمام
 ایشان از برای این عنوان معلوم کرد که مستفود از بهم با حقیر است و در این کتاب است که در این کتاب است که
 به اکثر فضیلهای نجومی بود و این در سبب در این زمان نیز میبود و قول دیگر در حقیر در سحر را بر این بود که
 دانست میشود چنانکه صورت بر هر یک از این در سبب در این زمان که نامی که نامی است چنانکه این کتاب است که
 و در این کتاب که هر دو در این که این علم بود و در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است که
 را بسیار کل و احصای و نامشیل بود و هم اولی که در این زمان در سبب در این زمان که نامی که نامی است چنانکه این کتاب است که
 و همچنین خرد و ماه و اثنی و آب و در این زمان در سبب در این زمان که نامی که نامی است چنانکه این کتاب است که
 در اصل هم مرتبط بوده اند از جمله دایمی که توحیت بعضی میکنند این است که در این کتاب است که در این کتاب است که
 عودن گوشت حیوانات است و این در سبب در این زمان در سبب در این زمان که نامی که نامی است چنانکه این کتاب است که
 و چنانکه مذکور شده است که یکدیگر در کتب بر چهل شده ضحاکت بود و ما نوزدهم آورده است که در یکدیگر در سبب در این زمان که نامی که نامی است چنانکه این کتاب است که
 که توحیر ضحاکت بر برابر است و نسبت با که ایران در سبب در این زمان در سبب در این زمان که نامی که نامی است چنانکه این کتاب است که
 بر بدیل شریعت نیز شده باشد و این است که پس از این در سبب در این زمان در سبب در این زمان که نامی که نامی است چنانکه این کتاب است که
 است نظرت در وطنی سلف و بالذات ایشان از دولت صحاحی بطر احترام نیکو ریند و از ایشان پیشانی باو میگردد و در جمیع سبب



که مورسین زردشت برانند که ایجاد زردشت نهاده و نماند بود بلکه بی آنکه کلمتی تا وانی بر جویان بابلی باشد قدم بر صومعه و خانه
 زیرا که پادشاهان خدیجه را عقیده این بود که اگر چه با نیت از عین و غیب دلالت و الم بجزیرا تا آنکه حیات دارد و چون چو دشت
 ایشانرا از نماند روح سرمد بهر اوست در دستان گوید که فرزند بهرام بن فرادیر زانی در کتاب ستارستان آورده که علمای
 زردشت را عقیده داشت که از دقتانی روح مقدس زردشت را آفریدند و حتی که او بخت که جمیع حکمات علی علیین فر
 اوسید و لفظ و حجت از باب سهاره است و اشاره است بخلق اقل که هرگز او بیکواست و اینکه گویند روح زردشت از ان
 متعلق بود کنایت است بدانکه در ان زردشت پرغوی است از هر دخت و کمالات او نیز فرغی است از دخت خود و از
 سو به سر و س پردانی غنیه شده که پد زردشت را گاه می بود که بعد از آنکه چند برکت خشکی که از دخت اناده بود خورد و یکوم
 بگیری بیالو و چون فدای او لفظ همین بر کہا بود هر چه حاصل میشد از ان بر کہا بود بعضی دیگر گویند که آن گاه روح زردشت
 که از دخت او بجهت بود در دهه و بواسطه شیر بهر اذ فضل که پد زردشت بود شیب نام داشت و فدای او لفظ از ان
 گاه بود و هم بدان نسبت حمل فدای مادر زردشت را و بنده ظاهر مقصود و این عبارت این است که عصمت زردشت
 نامت کنند بوجی که بابی بنزد برود او صد مد بنافت با بیان نسب زردشت را بنو جهر میرساند و گویند چون زردشت نوله
 شده خنده باوان کرد و جهان فوری از بد من ظاهر گشت که سرای بار دتن ساخت چون جسمی از مولین و گستان مصلحان این کیش شد
 را موده تولف این اوزاق مختصری خواهد گشت و از غراب و پرن و تدا و وقتی که بر دشت عاقل بود و دلالت بحواب بر
 بره کی زرد صراج زردشت با حمان و کرضن زرد و مساواتش مقدس از هر مرد و نجین از هر مرد و روح و دیدن او ابرین او
 خاص که در هرگز که قدری بنگونی بود می یافت و نه بد کردن او دشمنان زرد جای فریش و بظلمت اهل رسوا ساجتن که گشت
 اندیشه کردین زردشت در کوه لرزه عبادت کردن دی و در ناری عینی که همه در ظهور و نمایان غنای و حصول احوام سادوی و
 میگردانند بجهت عین حوسر ظاهر ساخت که زرد گز زرد ان بود که انچه مقدس اوردست گرفته میفرود و ماعلم که انچه بر بدن
 او بر دوش نهاد و ان سبب کشاس است که همانا پس بنگس فرود رفته بود و گویی بخوانند همین نمک کفایت است و گفت که در
 چیز اصل جبر است بگت و بد و هر یک است از آنکه خلافت است انحال هر یک است از آنکه است و انحال این در ترکیب
 ضحی و در جمیع موجودات ساریست از گمان بر مرد و بجا افیت نام و در فصل اول روح انسان بر دانه و کانی از هر یک از
 قدم پنج خسر فرزند گتادی و سر به دست و ناچار از زرقه جبر را با سه فرزند یکها است و ظلمت غشا و باطاف
 در زاست فرموده نور من در هر چه میدرخشد بنمان است و این عجب زرد و سیمان در بسیار کس و عابد نفس مقدس و در سراج
 و پنجه عاقل بر زرد و نور انوار انوار است که او را از انچه فیض انوار سردی بر چه زمین بر سر و او هر طقت نظام میاید و زرد
 فی است که زرد شده پروان جویند را گفت که فرشتگانیکه متعلق از انوزان و غنا زرد با او مخاطب گشته همین بر گفت که بر
 مخلکها را که فرزندان و عاقلی مرا این کوسعد زرد پروان بزرگس را سپرده و من تو بسیارم که در ان کوسعد جوان کوسعد

غایده سندر بکشند روی پشت گفتی بنده غذای پنجام در ایشاه کشناسب بر بگویمه نشمار تو سپردم فرمای نامونه
 و در دوران و پیر مردان آنهارانگا بداری کشند و با آب و خاکت نقش نشانند و گویانده بر شری ایشان بنا کنند و با حرام آن عهد
 کشند زیرا که نوزائش از مردان است چه چیز از آن بگوز است جز بهریم و بوی خوش بخوید چون بهر جوان بهریم و بوی خوش
 در آتش بشند و عای ایشان میخواب شود و چنانکه برزدان از این سپرده من بوی بسیارم و بر کس بند مریعل گذارد و بد فرخ آید
 پس هر یور گفت ای مرد پاکست چون در بن بوی سلطه را از بگویی تا پنج و هجده و نیر و گز خود در اهر سال صیقل نماند چنانکه دریدن آنرا
 سبب گریزه خوابان کرد و بایشان بفرمائی تا بر عدد او فجاد نماید و کشند پس بگذارند گفت ای سبب جنت غذای خلق
 زمین را از خون زمانه پاک می و مروار نگاهدار و طسده بعد از بجائی بر که برین گشت و در دست نباشد و آب و آوی بر بجائی هر که گذرد میوه
 فرودان این جنت را یادش خندد و دو بهترین باو نشان کسی است که زمین از وی آباد کرد و پس فرشته غذای خود را پیش
 آمد و گفت ای مرد دشت بوی بسیارم آبهای و آن در استاده و راههای و در که از دور و از جبال آید و آبهای باران و شهرها
 و مردمان از بگویی که قوت حیات هر چیز از آن است و هر چیز را بر خرم دارد و مردمان و با پای کمان از آن و در دارد و چنانکه در آب
 صافی برین بصحت افرست و فرزان از در آگاهی آری پس مرد او را که گفت کدای دد دشت مردمان از بگویی تا رفتنی و بویهای
 زمین را از بجائی کشند و تنها کسی که از آن راست مردم و چار است و همچنین زرد دشت تا نور گشت مادر هر جانمندی که بر
 احکام و ستاد آنها باشد مقرر کند و ایشان را از آن در و در چهار شمشیر که گو بر آید سیر را بدان آید و از آن آنچه ندانند آب و تن
 و با و خاک را پاکت و پاکیزه و در زمین بود اصول مذہب زرد دشت و اگر چه بر ایشان قبل از ظهور زرد دشت انرا مانده
 سایر خوار و محروم بدشتند از این که میوان گفت که آنرا زرد دشتند و بر سنش سبک و مرد میوان گفت که یکی از بهترین است بزرگ
 که زرد دشت در کیش آری سیان نمود ابداع این رسم بود و او در تعبیل آن آب و در وقت نماز و وقت مستحق طست کرد و عاقبت
 احترام و در حسیان را تا آید و نویست این عمل نمود ولی چون استغفار نداد و گفته بود که زمین را از مردان پاک دارد و سبب شد
 که بعضی از آنرا در بیم است به فرزند کان شیره و بنابر قول سیر و در آن بر اینان مردگان خور و در خاکت میگذرد و کنگر جسدها
 در قبر شکند از دند تا اینکه گوشت از اسکان با مرغان خورند و اکنون در زمین است که مردگان خورند و بالائی ایشان
 در برابر آفتاب میگردد و در این فرستان در جانی است که آب و آدمی با در اینجا که نیست و چون گوشتی شد
 عودند و بجهت بود او آفتاب بخت بخوان با حراف ایامه سانی که بر کس از قبری جدا گانه مینماید که گوشت و
 فرستان مذکور بجهت نوم نیت شده اند سیر و انقضه مشور است که زرد دشت را و علم نجوم بهی طوفی
 را بجای طالع نظر کردی تا از اخبار آیده خبر دادی و این علم از او بر مردان او نقل شد با آنچه شرح جزئیات
 کتابی جدا گانه باید بر بر مای و هر روزی فرشته توکل است و اسما و این فرشتگان جمعی از آن در کتاب آورده
 او مردم مختلف شدند و شب مذہب برابر سید که مذہب ماننی و بزرگ که مردم گشت از آن قبل است

در کتاب
 از کتاب
 از کتاب
 از کتاب

اردشیر با کسان که سر سلسله سلاطین میسازند است دو ماره کیش قدیم نزد دشمنان تعویبت یافته و از آن روز تا در احکام مؤید بزرگ
 تا هنوز در میان پهلوانان و مذہب بحر می و طاع است چون اجالاً شرح حال نبرد داشت در رشته تحریر در آمد اکنون بلاخطه اسناد
 و اخبار بکه بنای تاریخ ایران برانست بر دایم کیومرث بنا بر قول صاحب دستان اول پادشاه است از سلسله عجم
 سلاطین ایران و عقیده ندره دشمنان است که اول شخص عالم است و مولفین اسلام متابعت تاریخ بود میکنند و او را از
 نسل روح میدانند و پادشاه اول ایران میمانند هر یک از مورخین که با جسد اسلام معاشر بوده اند نوشته اند که مشایخین سحر
 عرب از پاداری و لجاجی که ایرانیان در دفاع ملک و مذہب خویش نمودند چنان در چشم بودند که چون دست یافتند هر
 چیز که اسباب تعویبت ملت و انستند عرضه دار و بلاک ساختند شهر با با خاکت یکسان و آشکده با با آتش سوخته
 شد و مؤبدانی را که مواظب امور و مباحث خدمات معابد و بهیاب کل بودند از تاریخ گذرانیدند و کتب فضیلت اعم از اینکه
 علوم مطلقاً یا تاریخ یا کتب شریعت یا کسایکه اینگونه کتب در تصرف ایشان بود در معرض تلف در آمدند و عرب متعصب
 دستان ایام پیچ فرار نه کتابی میدانست نه بخوانست بداند و ما را از اجوس بنیامیدند و ایشانرا سحر میدانستند و کتب ایشانرا
 کتب سحر می پنداشتند و از حال کتب یونان و روم میوان قیاس کرد که کتب مملکتی مثل ایران حقد را از آن طوکان باقی خواهد
 ماند قریب چهار صد سال گذشت و کسی بجمع تاریخ پیشینیان نپرداخت اول جدید که در این باب شد گویند در عهد سلاطین
 ساسانیه بود مؤرخین ازین باب اختلافت بعضی نسبت بر تصور اول برخی بر تصور ثانی میدهند زمره بر آنه که وقتی شاعر
 کتاب شانامه را در زمان سیمجیل که نخستین اینطایفه است شروع کرد جامی گوید که وقتی معاشر بود با فوج که پادشاه چهارم این
 سلسله است و احوال انبیا قبول میسر است در بر صورت چون امرای سامانیه خود از نسل بهرام چون میدانشند خواستند که
 اخبار سلاطین در پیش برداخته نامی از ایشان بر صفحه روزگار ماتی گذاردند در تاریخ مقدس مذکور است که اعمال و افعال
 پادشاهان ایران در کتابی ثبت و ضبط بود و از تاریخ ایران میامیدند و مورخین اسلام گویند که چون اجزای تفرقه این کتاب
 در نزد پهلوانان پرسی ایستاده جمع کرده و وقتی شاعر سیرند و او را فرمان دادند تا تاریخ سلاطین عجم را کیومرث تا نزد جرد بنظم
 در آورد و وقتی چون بر اینست در رشته نظم کتب در رشته سیمجیل از غلامان خویش منقطع شد و پس آن فردوسی در عهد سلاطین
 محمود و غزنوی مباحث آن گرفت و کتاب فردوسی اگر چه افسانه و خیالات شاعری بسیار دارد لکن تقریباً جمیع اخبار بکه در تاریخ
 قدیم ایران و دوران در ملک آریایافت میشود در آن منسوخ است اجزایکه مضامین شانامه از آنجا گرفته شده است
 و زبان پهلوی بود و چنین بنیاید که در نطوره اسلام جمیع کتب ایرانی بجز کتب شریعت در آن زمان نوشته شده است
 و چنین باید بلاخطه شود که در شانامه الفاظ پهلوی تقدیر است که خمیدن آنها در این زبان بدون رجوع بطنس ممکن نیست
 فی الحقیقه شاعر که بدین شیخ احوال کرده است اگر چه این سخن ادعا است لکن چون قدر شایسته قوی بر اینکه اگر چه کتبش
 مخلوط با افسانه و کد داشته بخیالات شاعر است قصایای واقعه مطلقاً از پهلوی منقول است بیگانه از اهرای غزوره

در درجه اول که در تفسیر هر دو است گفته میشود مردم را بطبقات مذکور است و تا فرود نام طبقات مذکور از آن کتاب است
نوع معلوم میگردد بنابر این علمای فقه از طبقات مذکور است و طبقات مذکور است و طبقات مذکور است و طبقات مذکور است
کدام گمان و مردودان در اعطاء اول آید و در این مذکور است و در این مذکور است و در این مذکور است و در این مذکور است
در طبقات مذکور است و در این مذکور است و در این مذکور است و در این مذکور است و در این مذکور است
و همچنین در این مذکور است و در این مذکور است و در این مذکور است و در این مذکور است و در این مذکور است
بسی از طبقات مذکور است و در این مذکور است و در این مذکور است و در این مذکور است و در این مذکور است
طبقات دوم اسامی عامه از طبقات مذکور است و در این مذکور است و در این مذکور است و در این مذکور است
اشغال مذکور است و در این مذکور است و در این مذکور است و در این مذکور است و در این مذکور است
سپس در این مذکور است و در این مذکور است و در این مذکور است و در این مذکور است و در این مذکور است
از طبقات مذکور است و در این مذکور است و در این مذکور است و در این مذکور است و در این مذکور است
در طبقات مذکور است و در این مذکور است و در این مذکور است و در این مذکور است و در این مذکور است
بر طبق مذکور است و در این مذکور است و در این مذکور است و در این مذکور است و در این مذکور است
مستند طبقات مذکور است و در این مذکور است و در این مذکور است و در این مذکور است و در این مذکور است
گردد و طبقات مذکور است و در این مذکور است و در این مذکور است و در این مذکور است و در این مذکور است
تفسیر مذکور است و در این مذکور است و در این مذکور است و در این مذکور است و در این مذکور است
تفسیر مذکور است و در این مذکور است و در این مذکور است و در این مذکور است و در این مذکور است
نه از طبقات مذکور است و در این مذکور است و در این مذکور است و در این مذکور است و در این مذکور است
خوب بنا کرده و فرموده هر کس آن طبقات نماید بر دستش کند و عیب است که در این مذکور است و در این مذکور است
و حکمت شده مخاکت با بران لشکر کشیده متجز و دست در می در ظلم بر بر می که با آنها است و در این مذکور است
و در این مذکور است و در این مذکور است و در این مذکور است و در این مذکور است و در این مذکور است
مکاره میتوان گفت که این فتنه شخصی نیست بلکه از این فتنه است و در این مذکور است و در این مذکور است
خلق ایمان را در این مذکور است و در این مذکور است و در این مذکور است و در این مذکور است و در این مذکور است
پیون آید و بالتصوره چشم با فتنای بنده اند که تا به نرفته از این فتنه است و در این مذکور است و در این مذکور است
و بتبدیل و در این مذکور است و در این مذکور است و در این مذکور است و در این مذکور است و در این مذکور است
نکاره مذکور است و در این مذکور است و در این مذکور است و در این مذکور است و در این مذکور است

و این سلسله چنین بجاید که بن حد و بیست که در قورآنه ذکر شده است که یکی از سلاطین مشهور شام است بوده که بنده ابالی آن
 مملکت اورا پیشتر مقید ندو شد و در این سلسله مشرق کو بنده دعوی خدائی کرد با بجمله که بنده که مدت پادشاهی سخاک و در این
 هزار سال بی دو این مدت در آن بجز افسانه چند در دست نیست لکن در این دست است بشهادت مؤرخین غرب که
 سخاک پادشاه شام است بود که پنجاه و دو هزار سال پادشاهی او عبادت است از زمانیکه دولت ایران تابع سلطنت
 شام بوده است بنابر توجیه و بیان آنکه در حکومت سلاطین شام در ایران تقریباً همان قدر است که ایران بنابر نسبت پادشاهان
 سخاک سید بنده یعنی از هفتصد تا نصد سال ایران بنابر قبول دارد که در هر ض این مدت مملکت ایران در قبضه قدرت سلاطین
 بود و بعضی از بزرگترین انبیه در این سلسله سلاطین ایشان میدیدند خصوصاً سمیرا پس که ملکه آن دریا است لکن چون وجود
 سمیرا پس مشکوک بود و اختلاف آری منده که توجیه در باب سلطنت او ذکر میکنیم معجزه از هزار و پانصد سال است در کار با
 او میتوان صحبت داشت اگر مسلم داریم که زمان پادشاهی سخاک همان زمان است که ایران تابع سلطنت شام و باطل بود باید بگویم
 فریدون بر جهان نجهل است که یونان را باس فیما منده و تقویت استیجی میکند انهایی که در مواضع حدیده در تخریح حال این دو نفر
 با این توجیه مشرق غریبست یونانیان که بنده که چون از سر دنا پس که در ایران پادشاه بود کسی حسابی برین گرفت همین سبب است
 که در باس که از اهل سید یا بود حرکت کرده بخوار بصر در آورده سلطنت شامیان ایران را از دست بعضی از نوال عربان ایران کو بنده
 که فریدون سخاک را در اور شلیم گرفت و این ظاهر است که غلط است چنانکه از فردوسی معلوم میشود که اول شهری که مغرب شد
 نینوا بود یکی از مضمین بر نانی اورا و در باس و همچنین خدایه پس میا و شتر بکرا به است حال او بنویسد در بعضی از مواضع
 با سحرین ایران موافق است لکن استخلاف مملکت و ابالی از غیر طاعت شامیان مطلب کلی است که دولت میسند بر
 اینکه باید فریدون و در باس یکت شخص باشد در قورآنه بجز تاریخ غی است مثل کست که تفصیلی از سایر ملل داده شده است لکن
 جب اینست که افسانههای هر بنده بنده و در سبب فریدون در تاریخ یونان بر نیست و همچنین تحصیل کتابی که در تاریخ
 و بریزان حکومت شامیان باشد می نیز در لازم است که ملاحظه شود که سبب است از طایع تاریخ قدیم ایران که مؤرخین مشرق
 نقل نموده اند مثل مزوج کاوه آشکور و بخش نشاند او مریدون باه ثبوت نه همیشه است چون عمل دولت پادشاه
 که او در وقت کار بر بیان می است علم مملکت ساعن و از هنرهای در آن دوران بحسب احترام بلکه اعتقاد نگرستین دلالت معنای
 بر کبریت و عظم خدمت او که بشکرت او یاد کاری آن این علم بر ابایی داشته و بجهت اناست بر نامه سبب خدایان در وقت
 کاویانی در سخاک عساکر اسلام در سال چهاردهم از هجرت برانست طایع و بنده واضح حتی روشن و دلیل کافی در انکار نشاند
 و در آن مجال نظرق بنبت القصر را می که با این بهترین فریدون واقع شد سبب است که ضعف و هرج و مرج حال مملکت شاه
 و این حالت سبب جنگی که با تور ایسان واقع شد صورت زد پاد پذیرفت نابالاه و پس از مجاری طویل ایران تصرف یونانیان
 و آمد و بنابر مؤرخین ایران مدت در آن دو سال بیان در تصرف ایسان بود و در آنجا سبب جنگ مزبور واقع است

فصل از طرز اسلام

است

فردوسی ذکر نماید ایران میکند که دفاع مملکت خود نموده و علی الاصل با دشمن در جنگ بوده و با لاف و جملات غصه علیه کرده اند و این جزو اجتناب است که پیش از سایر اجزای کتاب افسانه آمیز است و در این آیات است که ضابطه ابطال دستاورد عالیه قیامت بوده و در محاربات با دشمنان ایران اظهار محراب و خراب نموده اند مخفی نماید که فردوسی سبک است که بحرام سلاطین ایران و توران ذکر می از پادشاهان سایر ملل از قبیل یونان با تسمات کند و از همین معلوم میشود که چرا هیچ و قیاسی که ذکر میکند باید در ایران با توران واقع شده باشد بر آنکه اسباب استخراج اجزای صحیح که در آنجا یافت شد غلبه است که کیسب بوده است و در تیز اختیارات حکایت را با سبب موعی نماید که با انجام مردم موافقت داشته باشد و در آن اوقات مردم غالباً بجز صفتی او ذکر میکند جای بگردد آنگونه و ازین سبب است که می فهم و قیاسی که در کنار قرأت اتفاق افتاده است در کتاب چون ذکر کرده اند و در باب جنگ عظیمی از یونانیان بگردد گفته شده است و برای یکت دزدی و شتی از قطع الطریق توران پنجاه ورق نوشته اند که در پارسی رسم دخاندان او با اسما آینه است لکن شکل بر حقیقی چند است که ظاهر در آن شکست خیزان کرد اول اینکه این قبیله خلفاً عن سلف و پدر بر پدر از ایرانی پستان بوده اند دیگر اینکه از تباط قرآنی با خاندان سلطنت ایران و کابلستان داشته اند و دیگر اینکه اگر چه بجهت لقب اوستایی نداشته اند اما از زمان نوچه تا کعبا و هجده حکومت مملکتی بزرگ و نامت ساه ایران بر کنگان برزی داشته اند کعبا و سر سلسله گیانیا منند و لیلی نومی در دست است که کعبا و باو بچوس که یونانیان می پندیدگی باشد بهر دو خوس گوید که بچوس بجهت عفا و صلاح و بهر بود و بدین ایرانیان در اسپانیا اختیار کردند هم او گوید که چون بعضی بحال مملکت را بافت و از حد سری آغاز نهادند و بعضی منعقد نمودند تا در مویت مشورت کنند پس طرفداران کعبا و کعبانک بدین قسم بر قرار نماید بهترین است که پادشاه اختیار کند تا امور مملکت را تمیز کند و نیز بدین خوف مداخلت و مساعدت بر سر شمال معمول خویش و بر وجه آید بر مذهب و کفایت که تا بر سر بی بچوس نیست و در آن سیر او را به اشاهی بر آید و برود و بچوس گوید بچوس سرفی بن علی بنامه او و از سلطنت خویش مستحکم ساخت و بر عمل سلطنت بی اثر و فردوسی گوید که زال بر سر هم که نامت

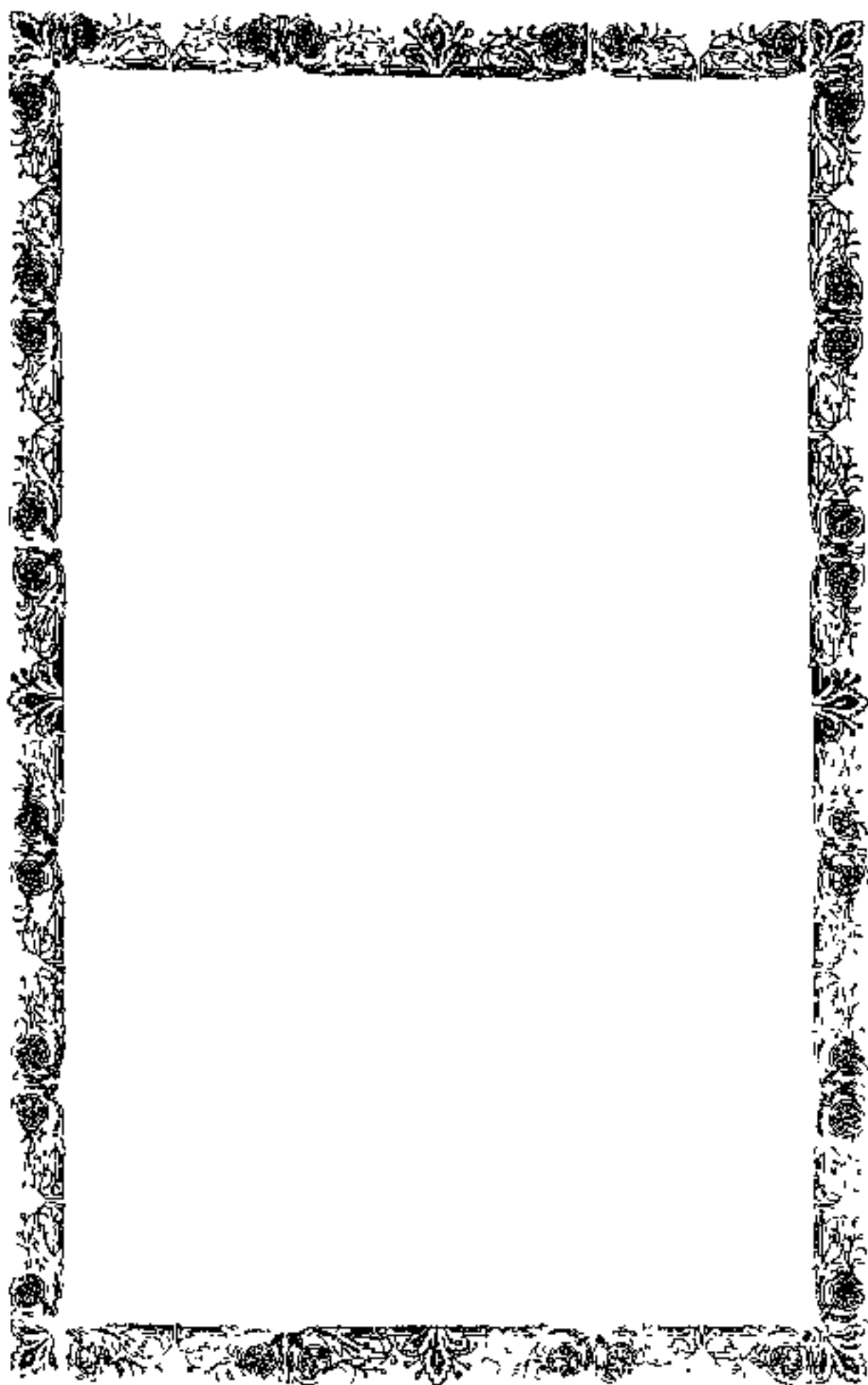
شکر باد موقوف بر دبا امرای ملت مخفیست نموده

چنین گفت آگاه گای بجزوان	جان بده و کار کرده دن	هم ای به بی سکر از اسم	بسی سردی و صی خواسم
یا گنده شد رای بولی تخت شاه	سرم کابلی وی بی سر ساه	چو بخت نشست خندان	از کینگی یکی آخرین خامت نو
کسی بایگزین بختسم کیان	بخت گئی بر ب بند و بیان	شهی کاو اور گت از در	که سپهر نباشد حق از سبب
نشان او توبه با فرخان	یکی ساه با فرزند بخت جوان	بختم خردون بل کعبا	که با فرزند است با اسم واد

پس این تغزیه باور بعضی حکمای پادشاهی بر گزیده اتفاق و صی که بین خواج مردوسی و سرود و توس است در با و قابل بخت نشسته کعبا و باو بچوس بوجوب اعتماد بر قول برور است و با خندان نام که ازین پادشاه در کرمی

و است ایستاد تا بقوت خاکت خورد که وضعت ملک از طرف رود و حال کبلی است با قول میرود و نویس در باب نیا گرای من و است
تغی دار و خشک با نام اوردان که در شاهنامه است چنین بنیاده که جهان محاصر و فتنه انست که یونانیان فکر میکنند بزرگ هر دو طرف
بر این کج خشک سبزه چیرضا که کشید با اعراض اهری اشکر در آن حق اند و هر زحمت آستیا جری با و خرم با دستاه پید با که بسوزد و کوس
نفس میکند با قوت اهری در باب اردواج کاهوس با و خرم با شاه با کوه آن جوان است دار و ما که کتب که فردوسی در کلوست با کجست
یکسا هم ذکر میکند نام آستیا جس نوی می ایو خرم کربک کوبه یعنی آن مرد است در کتب با اهری که گوئی که در آن بی غیر است
که در زند و استسا این خط را یعنی مرد و الطور لقب بلای سست و الخلاق سده است جو این اهری بر خرم و آب سلاطینی که قبل
سیرس جزئی است بدستای کرده با سلطنت این با دستاه بردانیم میرود یوم که بر سیرس و پسنداده آستیا جس بختخدا اسکندریه
و ختنارش این بود که یکی رسن دو او را سلطنت خلق خواهد کرد و بنا برین طاعت که سیرس قبل سارده بین جیب فعل با
بهر باکت به ریزش میرود سرمد او نام در آن اورا در حله خیانت عاری ساره در بر پذیر استیا بی با او و کتب او او فرمود و کتب
چون این جوان آن گوئی که رادیده و دشمن اشمال هم بر آید و مشهور با الراج از آن مکر با و است است و هر دو وجه حال طفل بود است
و چون مانع خرمیت فرار سید اسباب بر چنین فرآور ترا و اهریم آورده بعد از جسد است آستیا جس بر نیست به خضا بافت
و اگر در بر دشت خرمه و خرمه دنیا که میرود در اسب باکت در عزم نصبت استیا جس بر این است هر باکت نیز
استیا جس بسب کت سیر که داوت آستیا جس بر میان بست خست و روانها و شاهی خلق که و میره او در جامی او نفا با و
جمع از عیان ملک را به پنهان ابراشه جز سیرس فرشتا چون سیرس انحصورت نگاه شده اراشا را بر کجست نشودش نمونه و
بطرف جهان نما و که در آن وقت استسا نامرسانه ندیاد شاه مید بار بر جان خویش را سدر اشکر سانه عماد به سیرس فرشتا
دور اشکر سیرس نموده اندر شده بود که بشکر شکو میرا مانور بر که سجاله استان بود سیرس بر سینه بخت این حال این بود که باستانی
سخن بای کوشید و سینه را در دست می آستیا جس را در دگر استیا جس با کوشید در دست سیرس به کجست که بر سینه خرم چون جوان
استیا جس بر او نموده بود که بر او کوشید بر او کوشید بر او کوشید بر او کوشید بر او کوشید بر او کوشید بر او کوشید
بر او کوشید بر او کوشید بر او کوشید بر او کوشید بر او کوشید بر او کوشید بر او کوشید بر او کوشید
بر او کوشید بر او کوشید بر او کوشید بر او کوشید بر او کوشید بر او کوشید بر او کوشید بر او کوشید
بر او کوشید بر او کوشید بر او کوشید بر او کوشید بر او کوشید بر او کوشید بر او کوشید بر او کوشید
بر او کوشید بر او کوشید بر او کوشید بر او کوشید بر او کوشید بر او کوشید بر او کوشید بر او کوشید

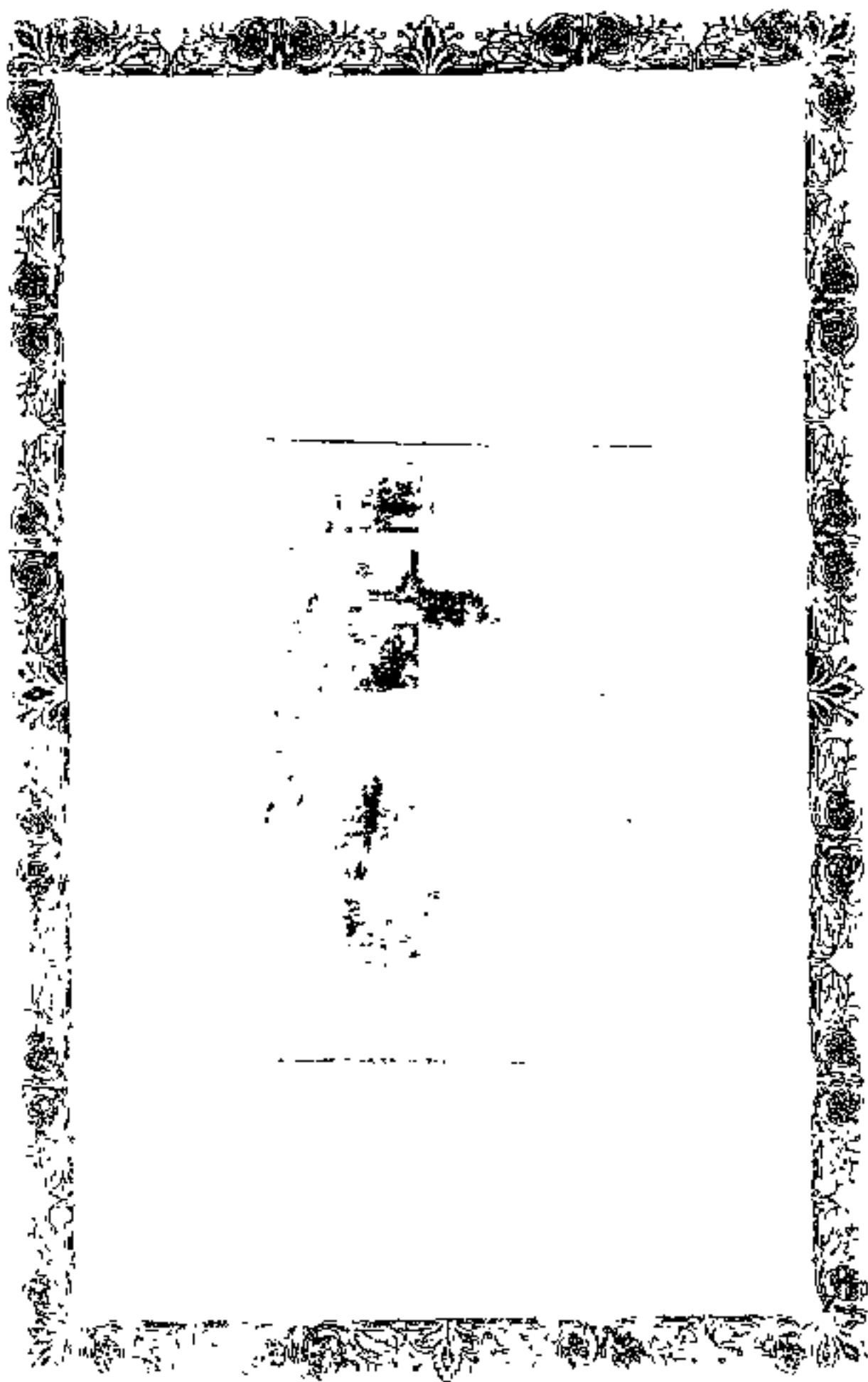
از توفیق یونان سپرس در یکی از جنگها که با درویشان هند و سنان بود نصیب مغرب از پای درآمد و لوشیان نیز که یکی از معتبرین
توزیع عیست کو به که بعضی از سلاطین که بجز بقیین عدد و مید با نصب کرده بودند نوشته بود که سپرس در صد سالگی چون خرد
و تصدی و ظلم سپرویش را شنیدند و می عظیم بوی روی نموده بدان در گذشت در تورا شمر قومت که سپرس بر جای دار پس
پادشاه مید یا نشست و خرابی با این استخلاص پیور از قید اسار بیرون که اسب فرور با بن پادشاه بخت داده شده است دلایل
جزایر فروری و با بلشازر سپرس سخت نصر داد و بود پس ازین دانیال هم در ارت دار پس پادشاه مید یا و هم فریادست سپرس نمود
در عهد سپرس بود از قید اسار استخلص شدند و بسیاری از چیر بانکه و خرابی بیست المقدس سخت نصر تیاریج برده بود باز بجای خود آوردند
و هم او حکم فرمود تا خان مقدس او باره بنا کنند از تاریخ سپرس در تاریخ مقدس کی پیش ازین است لکن هر وقت نام این پادشاه
مذکور میشود بگفت و صلاح و بر مکی نام و بسطت مملکت نموده شده است تاریخ کهنه و چنانچه از تورخین شرق منقولست در جاه
بسیار با قول پیور در توفیق موافقت دارد و بنا بر توفیق فرور سپرس گادین و ستم او از ثبت کرده بود بعضی از عهد است
که سپرس گیسین نقل است که یونانیان توبیسه داد و اسیر ستم میداند و آنچه از نسبت ستم واقعه از منقولست تاریخ جانو از سپرس
کمال موافقت دارد یونانیان بود یکی از امرای ایران در نسل کیمین دانند و اکین اگر کسی بر درش کرده بود و اعتقاد منقولست
که اکین جان است که ایرانیان کونید پیور او را پرورده نام تاریخ سپرس و چنانچه در شاهنامه مشهور است چنین مضمون میشود که سپرس
بسر ستم پادشاه مع القصد بنا بر موزین شرق سپرس بسبب جلیسای در بار ایران مجبور شده با فراسیاب پادشاه تودان سپاه بود
و دختر فراسیاب برانی خواست و هم از دست او جام اهل شب سپری از وی اندک کهنه و نام و فراسیاب بخیال آنکه مبادا سپری
گیرد و با تمام خون پدر که سبب داده کشتن او کرده و زیر خیمین بران و سیر را فرمود تا او را از برای دینار و لکن مروت پیران
همیني نگر و طلل او پنهانی اشبالی سپرده تریبی فرخنده زاد او وصیت کرد فراسیاب پس از چندی از مدتی او خبر از سندی چون
روی معلوم کردند که او طفلی سفید است دست تفرغ از وی گو ماه ساخت کهنه و طفیل تنی بعد از آنه ای یافته بدربار جد خویش
یکگانه ستمانت هم در حیات بگزار صاحب تاج و سر بر گشت و چون بر بخت برآورد ل کار او حکمت با بعد مرد پادشاه در
بود سردار لشکر تودان و نیز او بران و سیر بود که بعد از آن او جان کهنه و از محاطره بلاکت دست بود گشت بر پیران افتاد
بقتل رسید و طفل بران تقدیر اول فراسیاب شد که مملکتش بعد از قتل تصرف کهنه و کهنه پس ازین قح و حروفات در کت دیگر
خرم کرد که تقدیر امر او کین حروفات سعادت و دار سپرس بود که بدین غایب سپرس کرده و در متناهی دور با بخت عایب شده هم از آن
که از آن کهنه بعضی از ستم سپرس چنان ایران بودند بسبب طوفان شده و در معرض بلاکت و ولد آمدند و این است اجمال تاریخ کهنه و
سار قول فرود سی در پراست از امای سطلب تاریخی در آن کم است و نزد سی کهنه و در مان مغافرت ایر است بخت اجماع عمل
سازان جویش انتخاب کرده است لکن چون فرود سی و نه سالی با بی ایران نام مید یا ستمیده آمد و چون در دولت با او سپرس
و مصر چرخه که آنکه کشته در بخت با تمام و روم و ایران و توران را عرضه آورد و کما ایشان مقرر کرده است پس عجب است که در



باشد و صاحب شمارا بد که در تاریخ کتاب معتقدن بر زور تاریخ خیالی نویسانان مواضت داده اند و همچنین گوید جز تاریخ کجی نوزده
 سلسلت باو فایع معقوله در تاریخ ایران بیشتر و اندو بعد از آنکه اگر اختلاف تاریخ بود که بکت را بالنسبه بحکومت میرس
 میکند و میگوید قریب دو سست سال اختلاف دارد نه اثبات منیطلب میبرد و گوید یکی از امرای ایران که بخت همزمان
 داشت و بار فرزند یکی از مولدین حضرت اسلام از جانب که اسب حاکم اطراف عربی حاکم بود همان بنا خاد و تراست
 که در نوزده که دست و چهارمین نوز که بد که بخت حضرتناج بیت المقدس و معتقدت بنی اسرائیل بود و همچنین گوید
 ظلم و تعدی سیر بخت نصر که مدعورانه بشمار است سب این که او شیر دراز دست بروی عصب کرده که درش نام نوازه که در
 که مادرش بود و بر تاجی و بی نصیب کرد و عین قرابتی که درش عصب شده که سوزد از غیبه اسامه استخلاف او و نهایت
 بیت المقدس با شمار کرد و در نوزده منیطلب از نوزده حال میکند که کوروش با سرس در خاصه با او از جانب و ایرد
 یاد شده و یا نامور و نه بالا استخلاف و بنین حی هدار و که در آریوس که در فاد می آرا که بر لقب شهبان که لقب
 سایر سلاطین ایران با نوازه صاحب شمارا بد که که در سب مشابهت است. سواختن تاریخ با بدین کوروش که مولدند
 مرید ذکر میکند با سرس که در نوزده مسعود است و یکی استه غل این کوروش است که تاریخ ایران قبل از ظهور اسلام حالی از
 تعیین اوقات و ایام است و ما خط حسابیکه متواریم کسب از عدد سواختن که سحر سیر سلطنتی معین کرده اند و این قسم حساب
 لا بد باید هر قدر زمان چه هم برینو خطا منکرند و در این ماده که صحبت سدایم بقدری اختلاف در ساقول ما من مولودین
 شرق است که نمیتوان اعتماد بحکم ام کرد و پاچه مکر در ایام سلطنت بکت یاد شده است و بعضی اوقات بجای سال اختلاف
 میکند و چون ملاحظه شود که تاریخ اوقات که در نوزده است چندان قابل اعتماد نیست زیرا که نوزده منیطلب و بعضی اوقات
 بتواریمی که در نوزده مذکور است اختلاف است و نسخ را با که بگردد در این باب است است اعطاء و اینکه ذکر سلاطین ایران
 در نوزده است و بعضی اوقات در نوزده و نواهی که با یکدیگر دلایل مستطرا شده و بالنسبه بر ایام کوروش که گویند نام
 بخت نصر بر دویس که است و سب مشابهت خیالی این نام بر بنا خاد و نوزده دلیل واضح شده است قبل از این که بنیم که در نام
 تاریخ ایران بکت مثل بکره که کسی از امرای ایران نام عربی خوانده شده و همچنین بنامت یاد شده ایران ساقول کجی
 وارد با سلطان و دومی انا فیدار حاکم استیرا بود و چنانچه کوروش با سرس در کن ساقولت دارد تاریخ بخت نصر و کوروش
 دیگران بر تاریخ طبری معاش کرده اند لکن در دومی ذکر می نمود قبیل اسمایی که در کن ساقولت کرده می بروی نوزده من
 بطوری همانا معین گویند او میتواند دلش نومی باشد در اینکه این اخبار تاریخ قدم ایران در و است نواختن تاریخ طبری تا به
 که سنس کرده است با طبعی با این تاریخ بود و تاریخ بر بنیان ایران که لکن چنانچه واضح شد و به کوروش سبب این نوزده من
 از دومی ساقولت غیر ستر است اما نواهی از دست ساقولت نه سبب این است که در نواهی سلسله ساقولت پیدا شود و چنان که ساقولت
 در ساقولت حقیقه تاریخ سبب به سبب بنیان این کوروشه باشد در تاریخ سلطنت او است که به آرا کجی و صاحب سر کشت

مختلف نوشته اند و هر یک با جمیع خود ضمن اسلام هر یک نوع دیگر کرده اند و در نسب و اتفاق و در عداقت و در تاراج
 او فردوسی در سلطنت لهراسب و سلاطین بعد از او و قیامی که توان تاریخ گفت کمتر وارد و بعضی بنا بر بیشتر بجهت شخصیت ملی است
 که در ایاتی که مشتمل بر اخبار است اقبال قتل است ضبط کرده و حکایات حکایات و ادب را با ایا قلم بالمره نماید از نه یاد برده است
 بیو سنده و بر قدر آنگونه چیزها اعتبار بر ایشان را در نظر میگذارد و نمانان را میافزاید زمان لهراسب قریب زمانی است که
 پیرو دو قوس در آن نسبت و لند کتاب حکیم ضرور درین وقت بیشتر قابل التفات است فردوسی گوید که امرای ایران تمام
 سلطنت لهراسب رضامند بودند لکن شمایل اخلاق او جلب قلوب عاقله ناس نمود و رفته ایشان را در بقعه اطاعت آورد و
 پس از مدتی او شاهی تاج و سر بر او بر سر خود کشید و آنکه از آنست خود در پنج گوشه گزید و چون نزد دست خود کرد که بکیش او
 در آمد و در قتل عام بیرون زد دست در پنج او نیز بر وضو تمسکین و میل بسیار است بر اینکه ایام حکومت لهراسب همان حکومت
 کسین میگردید است اگر چه بطاعت تاریخ وقت غالی از آنکال نیست لکن قالیع ممانعت دارد در قیامات شک لهراسب
 در صرب زمین نباید که فرج همراست که بکیش نمود و قومی که گفته شد و ضح است که در هر چه قبول عام ای بسیار است و نیزین
 شناسانند این لهراسب و اندک لکن کتاب سان در یومین است سب سب که یونانیان و کوهنچ که سب است این
 نسب او بنا بر قول پیرو دو قوس نسب لهراسب تا آنکه از ایران رسیده است بنا بر بیشتر وارد با بجز اگر خبری توان گفت
 این است که ایام باو شاهی او که بر رضو شرقی نصبت سال نوشته اند شامل سلطنت و در یومین است سب است و بیشتر از
 مشهور است و اگر بر بقعه اعتبار کنیم خود این خواهد بود که سب که اشکری بمانند بود و آن کشته بیشتر است سب است و در بار بود که
 همیشه سرداری سپاه برداشته و فردوسی گوید که از جمله کارهای بزرگ او یکی جنگ بود از خود و چون ایرانی در این باب چیزی
 بر افشانه نیست و محرمین و آن نیز سب اخلاق بنیامین کرده و او من بگویم برده است و بشهر با بواقع بزرگ کشیده
 بطوریکه تخمین هیچیک از آنجا و ایت میگویند خود را نمود که ای اسکری می بود ای یکی از امرای ایران و ملکات ایشان حمل
 برده و شکست خود زده و یونانیان سلطنت دادند برین سب است سب است سب است سال نویسنده و از آن کس را میست و کبکال است
 قناعت دارد و بار ما یک ایرانیان بجهت سلطنت کشاست معین کرده اند لکن این طور سلطنت وقت که بر حسب اتفاق است
 نمیتوان سب شمار نمود کرد و قومی که تقویت دلیل قوی بر کرد بر با و یونانیان با نام کرگرس همچنین که معنی دارد است و بعد که
 بعد از وقت پدر بخشند بر آن مؤلفین مرقی گویند که بعد از آنکه سب است سب است بر جای از شکست بنده همین سپه را که کشاست که
 او را در بیشتر از دست انداخته حکمت را و این سب است ام و مؤلفان سب است معنی لقب علوم متور با و این سب است و در
 که تا که کرگرس در دست است است و همچنان در کشید که بگفت سب است که آنه بان که از قاریب نمانند که در از آنکه
 بود او را کشت و سپه او که تا که کرگرس با یونانیان به بیاسی برداشت بچنانی که سلطنت بر تصرف نمود و این یونانیان
 معقول است که از تابان سلطنتان بسیار بود و میسران در سب است و تجاوت و از آن سب است و سب است و سب است و سب است

داشته اند تا که زگرگرس چون برادره از بابان خوف یافت اور قتل ساسد و ازین سبب خنک بریاستد جمعی از بهادران ایران
در آن خنک سر بر باد دادند بالاخره علیه پادشاه و شاه چرامغ و دو مان در بابان با حاسوس ساخت و با تمام خون چه در هر کس
در قتل اود می کشیده یا قلمی بناده بود عرضه دمار و بلاک نمود اگر اخباریکه بر اینان در این مقام سپیدند متعاطی با این خبر نمود
بعد از وضع مضامین شاعری بافته نمود که باین اصول از طایع مطالبی تمام است نوعی که واضح بنمود که مولفین ایران و یونان درین
جز تاریخ هر چه بود که حکایت میکند رسم ایران چه اوست بستان به میراث و همچنین قرابتی نزدیکت بجانواده سلطنت داشت
و او بار تورخین شرقی در کمال افتخار بنیست نه سبب شجاعت ذاتی و حکومت بلکه بجهت کثرت آثار و متعلقان و سپهر
او بر در شاه است و خور جریده دوران درین تقدیر استخوان ایران بود در رسم استغنیار اکتس کن پسرش از دستبر استخوان
کرد با واسطه او بر تخت پادشاهی برآمد پس آن اردشیر بر رسم صدر برده اسباب قتل او را فرستاد و در وقت قتل او لشکر بلاک
موردی او کشیده انلاک را در محک تصرف آورد و سبب تمام خون به جمیع خانواده او را طعمه بلاک ساخت این است
علامه مطلب آنچه از اینان در این باب ذکر میکند و مطابقت کلی که این حکایت با او است محترمین که بکث در در بدنا
مؤقتت نام اردشیر همان دست بانامی که یونانیان بجهت این پادشاه میخوانند و بیلی است سبب یا قوی بلکه به این تاریخ بجا است
است که زگرگرس متور بود با بیان جهان ساسد با مولفین شرقی است در کتب ابالی شرقی بطور است که اردشیر با وسای نیک
سیرت و بزرگت نفس بر در بستان که ملک بود و بی رسم بود سحر کرد در دست مغرب فوئحات بزرگ نمود که نیند در حق است
یو و عنایات پادشاهان سده که است جمیع و ولعین و انفاق است بر اینکه حسن کار حکومت را با صلاح آورد و خوانین سکه
وضع و امر در ششم و سخی بجا او این تاریخ اردشیر عالی با تاریخ اردشیر زگرگرس که از کتب معقول است مؤلفقت و او در پی در
باب تمام کردن خانواده از بابان و تصرف نمودن املاک او و لشکر با بنای بر که اکنون بهرات محدودت بجهت برادرش کرد
و حکومت تمام خونین از نظم و منن کردن از تا که زگرگرس در نودانه آسارس نامیده شده است و شاید که این لفظ لقب باشد
مثل حسرو بود بزرگ که بجهت نعر از سلاطین ایران طلاق شده است و بعضی را عقیده است که پادشاهی که استرورد جنرال و در تاریخ
آورد است و محبت استرورد است عمومی و مردهای سبب حمایت پادشاه در حق بوده حمایت ایشان شده و از آن جهت
از آن جناب سلام سرور بر جمعی است چنانچه گوید سبب رعایت بن پادشاه مرید بود این بود که کلی از هوایتین او که با او می نمود
عاطف است اسلحه می بود همچون نیزان گفت که در استرورد غای که در وسط جهان و انجاست تمام تقویت مطلب فرود سبب
موزخین ایران سلطنت بر پادشاه را یک سده دو ادره سال داشته اند که هر چه درین بیان کرد تاریخ این اوقات با ایشان خنک است
و او کیست ان سده اید در این مقام باید ملاحظه شود که کتاب شرقی پادشاهی بگرام نام در دستور کرده اند مکن است در مشارکت
ما که باین اردشیر بنام او که اردشیر یونانیان را ناگزیر گرس خوانند و همچنین لجهت او اگوس که او را بر همین نام در کتب
گرفت اگر نموده اند سبب شده است که تاریخ سلطنتش از ابراهیم بنحمت و در تحت بنام مذکور ساخته اند جمیع انام سلطنت سلا



مربوره چنانکه از یونانیان نقل است با ایام سلطنت اردشیر در دست بنام قول ایرانیان چند سالی تفاوت دارد نام مذکور کتاب
تالی و مستند با یوس که ایام سلطنتشان مرجعیت المجمع انبست نامش میشود در کتب ایرانیان مذکور نیست الا اینکه چون طرز تاریخ
نویسی ایشان بلازمه میشود فکر اینکه حکام یکدیگر در زنده است توقع نباید بود لکن وضع جمله اینکه سبب بدستش و انکسند سلطانین مزبور
شد خاطر را این ممکنه باینکه اخبار بیکدیگر نامی نقل میکنند قدری باو کنیم گویند چنانسی در دو سال بلکه ایران بود و بعد از آن
از تاریخ و سخت است حاجت میر خورده از آب اقول گذاشت و همچنین گویند که بهاد خزر در شیر است و چون همین مرد این دختر از
استن بود ولی بجهت نرسی کرد و داشت قول پسران نخی داشت امر کرد تا طفل با طفل بقصد ستانی محفوظ ماند و تا اینکه
یکی از امرای معتبره که گشت چون اردشیر خویش شناخت ترک تاج کف با دشاهی زیاده و گداشت و میر چون در تخت بر آمد
نام در آب بر خویش گرفت ذکر می نام پیش می نگردد اید بر کس چهار یک خردین بویان از غدا است و اخلاق سلطانین ایران
در این اوقات نویسنده ملاحظه نماید خواهد داشت که در بطارد شیر باد خورش که کتاب مشرق تحریر کرده اند بی حقیقت نیست
و در هر چه در بیکه بخاردن هست این اوستاد واقع شد میر که در خورش را به پادشاهی برداشت با سده از تاریخ چهار ایران هم معلوم بنویسند
که در وقتی همین شریعت داشته اند و این هم بیکت بوده است با بی از بعضی مذکوره که فی برایشان فرمان دو باشد مثل
انکه در دختر خمر و پر دین پورست پادشاهی کرده و از جای دیگر هم معلوم شود که ملکه با می آن ایام خیلی معتقد بوده اند برین
که کتاب یونان بنویسند که دختر را تا که در کس دن برادر خود و در یوس بود نوشته اند چنان سوج در امور مملکت حکم در حکومت
داشت که تریب به جمالی در در کتب ایرانیان معقول است لکن اتفاق ایرانیان و یونانیان را آنکه در آب با و در یوس از نسل
حرام بود و اینکه بعد از انقراض سلاطین نام در یوس با در آب بر خویش گذاشت بر خلاف منی طلب است و بنویسند
همه تخی و قول فردوسی و سایر مخرمین مشرق در ماب سلطنت جمعی کرد زیرا که اگر چه نام جمعی از مسلمانین را از خمرست پادشاهان
عظیم ایران اندازند اما اندکین همچون گفته که نامی زیاد کرد اندکی قبل ازین مرقوم شد که از نام یکست ترین ارمنه تاریخ ایشان
در انستاسیا که این زمان نقل میکنند بسیار گشت که در قه که با و تالی که باطل مگر ضبط کرده اند مطابقت داشته باشد بنویسند
یافت کرین طلب که در آب ایرانیان و در یوس که یونانیان بنویسند بی است حقیقت داشته باشد یا آلمه و در حکومت
بزیج و بگویم قصه جمعی واضح است باخباری که از اقدار و بزرگی بر زیاد نقل است و مغلوط با حکایت و بطار تا که در کس نمون
با دخترش الو سامین که ایام حکومت در یوس اند تا که در کس امر مؤلفین ایران داخل حکومت اردشیر شده اند مذمت تقریباً بوقت
دارد زیرا که ایام سلطنت اردشیر یکصد و دو و از ده سال ششده ایام پادشاهی اردشیر در یوس و از تا که در کس نمون بنا
بر نویس یونان یکصد و شش سال شود در حضورت کوس یونانیان در آب سال ایرانیان خواهد بود و تا در یکدیگر در آب
همان در یوس که در یونان است که یونانیان بنویسند جمعی شهبه است بجهت آنکه این در عهد او بدست اسکندر مخرج شد اجناس
مؤلفین مشرق در باب اسکندر جمعی ناقص است در باب جدیده قاجار تاریخی معنی او ساء طریی بر ماده ای لازم است ملاحظه نماید

پنج پایشش پامشود و کجھ قوم ساخته اند در پای کی ازین امینه قزو انبال جیبر است و آن بنای کوچکی است جمعی از
 درویش در اینجا سکنی دارند و بوجه تصدق که اندازند این قریه یافت میشود روزگار میکند مانند و خط سکنه سوساچین در او
 و در جای که عالی ترین صراطی مادتسا بان بریا بود اکنون بر ششم جانوران حتی انعام است بند قطع سنگ در بزرگ بر آن
 آدابها یافت شد و در جمیع آن قطعات نخوشی مثل حروف و لغوش آمار قدیمه مصر و چون ازین قبیل سنگت در سایر صفحات
 ایران بر گرفتار شده است عینه کاتب هر دفا این است که سلاطین سوسا که فتح مصر نموده اند برای علامت فتح این
 شکست از آن ملک فعل کرده اند ذکر می از تصور خسرو پرویز در شرح احوال این پادشاه رفت لکن در جهان نیست ایران
 یعنی حکمت عزاز که شمال مستیز از حکمت بر دبای قدیم است و تصور فرور و در آن واقع شده اند بعضی از آدابها است میشود
 که تنها بر تصور خسرو بلکه بر صحنه ستور فارسی نیز همچنان دارد و شیش سلی که آتشا صورتی چند در طاق سبستان نقش کرده اند
 و چنان بنام اند ظن کرده اند که شمال مشیر میر با بکه صفت کران بر آن و در م جز انسی پادشاه ایران این کار را پیا
 برده اند که سوطان سبستان در آن واقع است حد ثالی سعوی که آتشا است عالی تر و خوش آید برین طاقها بکه در انکو
 بریده اند طاقی است که چاه یا نصت پار تغای و جینت عین و بسینا و چهار عرض است بر بالای چکان طاق در وسط صورت
 بلالی است و در هر طرف لغت بر یکی است که در یک دست عقده می یا تاجی و در دست دیگر جامی دارد و صورتیکه بر طرف است
 بالنبه تمام است ولی صورت سمت چپ جز دست و بازوی باقی نیست بجهت اینکه بازو بزرگت از کوه افتاده است چنین
 چنانچه از ترکیب کوه که بد بعضی صورت و آمار دیگر بالای آن بوده باشد الا آنکه مور زمان از آنجا سب کرده است در قرین کار
 شمال عظیمی است امر روی تمام طراح که بر این سوار است و در صورت دیگر بالای آن است مانند شخص استاره لکن چنان
 محوسند اید که چیزی جز خطوط و حدود آنها معلوم نیست و سمت راست زنی است که تاجی در دست راست دارد
 و سمت مردیکه در میان استاره است در آن کرده چنانکه گویا تاج را با او میدهد و در دست دیگر جامی دارد و مثل اینکه تاج
 شراب کسبی به بد و بر بالای هر تصویریکه در میان است صورت بلالی است و بنجاید که در دست راست حلقه مبارکت
 صورتیکه در دست چپ است گرفته است و در دست چپ شمیری راست که نوکت آن بر زمین نهاده و در میان
 دو پای خود دارد و مثل سمت چپ جامه بلند دارد لکن نمیتوان معلوم کرد که در دست چپ چه دارد و صورتش هنوز بر جا
 ریشی طبل دارد و بر سارون دی است و بر آن کرده است و اطراف این پار از قضا بر خود پر است و در کایه صورت شکار
 که راست در کنار و روی شکار چنانچه بعضی در کستی می گویند و بعضی بر اینها سوار بد و در طرف مقابل چنان صورتش گرفته
 بر است فل چنانکه عقبه بر آه اند و اقسام شابل و کرده طاق استانبلی است سلو شده و ساس که از علهای فرانسوی است
 و در بطوی بر پنج برده است بعضی از خطه بر سیدی را نتیجه کرده است که با صورتش شاپور ذوالکفنه و سیر او
 برام که در آن کوه کنده اند شناخته میشود و آن ترجمه این است این صورت بنده خدای شاپور غریب شاپشاه ایران است

محاسن را هیچ مانده ساخته اند قریب سی پانصد و صد بیست پانصد تنها است و همچنین در نزدیکی باکو در مازندران هنوز
 چند قلعه بسیار قدیم است این شهرها بنا را از سنگ ساخته اند میتوان گفت طاقها هستند که ارتفاع بلندترین آنها
 از یازده تا بیست و نه می شود یکی از کوه جلگه این آنها را در پیوسته تا هنوز میرود و نول در زمین قریب بحراب نصب کرده اند و از میان
 آن سخا که رنگت آبی کم رنگی دارد و بیرون بسیار شش شکل که از نور آندن جرق حاصل میشود و لکن هماتی ترا که چنان صورت
 بسیار لطیف با کوهم آرزین را که چون عاقل است دارد یعنی آتش خراست بگذازد حاصل میشود ولی نقش این معبد را در دیوار
 در سواحل چوگ که بسیار بزرگ میداند و مقدس میدارند و شکست نیست که در خراسان آثار قدیمه بسیار در سطح
 گرفته اند دراز و تنگ و محکم بوده با پشته داشته باشد عاقلت مزبوره تا بحال هست ملاحظه شده است و شاید که در گذشته
 بود و القعات سازین شوند عینان ملک موردی خواهد بود رسم خالبان میانان است لکن بقایا و اطلال درین شهرها
 برکت در کنار میرسد سنو است آبادی و شهری این ملک است در دو نام هر جامی و هر طایفه اثبات اجباریکه زبان ملک
 رسیده است میگردد یکی از صاحب منصبان دولت اگر بزرگتر از شهرت و شهرت و شهرت و شهرت و شهرت و شهرت و شهرت
 کرده است از بخت و در با سبب عینان میگردد که عینان را به وقتی بر بزرگی صفهان بوده است غاصبانی از با شسته خام
 بنا داده اند و صفح غاصبها چون کشته شده اند شهر خالان آباد در میان این خرابها است و ترمیب دو هزار نفر سکونت
 دارند و آلی آنها سرام خان است که خرد و گیانی میخواهد از نسل گیان پیدا کند صاحب شتالیه قبیله را دیده است و شهرت
 را به آستانه اند و بر تیره عبور کرده که از امهراب میخواهد اند و از شهری گذشته که نام آن کعبه بوده و با بخت جانی که وقتی کل
 در جسر و در تازان به بوده امر در طرف و با من متنی از تالیفات است که بر خاسته و تاراج پیشه دیگران در دوره لایا تکر در حدود ۲
 صد مثل با تازان آستانه است و طاعتی که بتوان دانست که گاهی از آنچه دیده میشود بر تیره بوده اند نظردار آستانه میر ایران
 در طرفه و عادات ایلانی سکند از ایل آن ملک است لکن مشتری نیز در آنجا است و مرقوم میشود در تمام مشین بنویسند
 در آنجا است و عاقل و بعضی میشود که مردم تخمین ایران در تاریخ و تو میگویند که عاقل نظام بود ملک است از تازان
 نسبت به زمین بر آن کوه بوده در کوه که در کوه است و آسایش داشته اند که ایران زمان دیگر باره نه به اندا که
 بر سحاب کله چنان اتفاق است که شکست کردن در این مکان را بنامه لکن کشت و خوش بویست شهرت میسر است
 و سچ خود تاریخ از جزئی که متعلق به منبع حکومت و رسوم است عاقل است و زیاده تازان تخمین و شخص نیست بنهای بسیار
 در لایط بسیار ترقی و ایل امین برود و عاقلی است که هنوز بر پایه آثار و عاقل است لکن باید ملاحظه شود که از جمیع خرابها
 تا که در اطراف حکومت است بجز تازان و در شهرت و عاقل که در عینت بخت عاقله هجوم است کرده باشد که است آثار
 در عاقل و بقایای صورت و تامل بقصد لایست برین دارد که در سواحل و معذرو معمول بوده اند بلکه عینت است این است
 در ترمیب شده و مخصوصا در با عاقلی و جمیع سواحل مشرف بر این است که با بخت نیست کسب و نامی بزرگ است بجز تازان

در شکره و نشان و شوکت شخصی و سرزای عالی دانند و نام و شهرت را در فتح بلاد این است غالب اهل سلاطین مثل لشیر و
و از بشیر و نو شیر و انچه کلمه و تپور و زور و در و روح است که بجهت اجرای انکونه مطالب پادشاه طبیعت شخصی در هر چه باشد
باید عالم علی الاطلاق باشد و رعیت او مقید بنیذرت است و از عالم آزادوی بجز باشند و در اینکه ایران از اقوال مرآت جمال
در تحت این قسم حکومت بوده است پس بحال شکست نیست بلی و بعضی اوقات ایران برکنه و سران قبایل کردن از
اطاعت سلطان عیبیده علم انضال بر فرشته زد لکن چون اهل مرم و مقصد پیشین بیان از اقدار چنانکه مذکور شد بر خود
یعنی و کام روانی بوده است لابد باید گفت ایان نیز طلب همان مقاصد سر بر داشته اند بهار علی بد آورند که مثل سلطان
می شود که طلب اقدار انبیا و بزرگت جباران و خرابی رعایا بسبب نزاع طبعی هیچ اثر و اثر و کرم بوده است و در کتب
بویان مکتوب است که در ایران در قدیم اتمام مروجی داشته و حکم بوده اند و حکومتی با عدل انصاف داشته اند و در
قوات نیز مذکور است که قواعد و قوانین ازلی میباشد ایران قسیر پذیر بود هر کس و قانع حدیذ تا در سبب که در نزد خیرین جهان
مضال است بظواهر که در ایست خواهد کرد که اینها ایشان غل سگینه مخالف با آنچه بیان کردیم نیستند که در ایست
این و قانع مفعول است ساری که در کتب ایسانست فرق کرد باالی یونان با تاریخ بعضی ازین کجا بعضی ازین کجا
میدانی وسیع بجهت جولان خیال را نه توانین بوده چون مقصد و موثرین هر دو طلب حکام و القای خست سلاطین و در شاه مردم
حکمت بدو داند است جمع سعایا بسبب پرکی طبیعت انسان است بهای سر مردم نیز ایران را بدو اید و تقیض
نوع حکومت ایران چون قدیم بودیم که پادشاهی در اشد و حکومت پادشاه مطلق بوده است و شخصی پادشاه را سطر
احترامی پیش از آنده میدیده اند سلاطین ایران همیشه القاب بزرگت رخور نهاده اند و ما سخن میاید ریسته اند لکن امر
شکر همیشه در کارهای ایشان مداخلت کرد و در بعضی اوقات ایسان را مانع از آن جزیه ساحه اند زیرا که سرداران بسیار همیشه
از نانو او و سلاطین و معظم اصلاح حکمت در تصرف ایشان بوده و خستین و نیز بد که از او این دنیا مراد مملکت سلطنت است
بگردیدند و رضای ایشان در یاد ساهی او شرط بوده است زیرا که او بر بریه سرداری سیاه داشته اند و سیاه خست
از و ضلع خویش میداده اند در امی حکمت را نیز خویش میاید کرد و قدیم چنان در این مایه مردمان حاصل و بجز استانی نژاد
پست است سیاه کرده اند در غالب اوقات سران جبال بزرگت محسوب شده و از است نموده اند لکن بر کر باستان داده
نشده است بجهت اینکه منصب صدراعظم در قبضه امیری مخصر باشد و در این نوع حکمت خست این است که باوشی
باجبی است بجهت این باستانند در نه ان نوعی بر می از سلاطین جز نامی نیست بجز سلاطین ایسان حکمت نیز طلب کرد
و در زمان اقبال دولت باید بجمع مالکست نکرده باشد و در اینکه این فتنه خست بدین بسیاری انعمت اداره حکمت نوعی ار
ترش در رعیت نمیتواند یادار نماید ظاهر است و در رعیت بسبب مجادلات و نمازعات داخله که لازم خواهد بود
اشنان بود با کجبه محار است خارجیه ماطوا پست و سستی که ایوان اهل بیایم و مومخر را نگارند و در چون درین از سر

حکومت ملوک بود و بعضی عقوبت قبا و باج و دلیل بسیار است بر اینکه خدای بزرگی سلطنت عظیم ایران باشد سایر ممالک و لشکر
 باجیت بر قوه لشکر بود است و بجهت دشمنی احوال است شاید برای سبب از جمع وضعی که حکام مالیه از ایشان میگرفتند باشد
 بیرون و نوس گویند کتاب اول کسی است که حکمت خود را به نسبت حکومت منت کشیده و بر هر قسمت مالیه معین نموده و سایر
 قول صنف مزبور معادل دو کلبین رشتند و هفت هزار و چهار صد و سی و هفت بود پول انگریز است منجم گوید که مبلغ
 مزبور فریب ندره کرده و در هیچ کورداشترنی نخبه شای میشود باجمل کتابت سبب بر هر حکومتی خارجی معین مقرر کرده اند که بد که
 این بعضی بود که کتابت سبب گذشت بر سر خزانه یا در تعدادات از مردمان چیزی نیک گرفت و بدین سبب کتابت
 با جزو سیرت ایدر عقب دادند لکن این اقباس با طبیعت سلاطین مزبور و راجع باشد بقاعده جمع مالیه حکمت اینکه اخذ
 تعارفات هم بیشتر میشود و هم جانش کمتر و هم غلظت زیادتر است گویند این قاعده قبل از زمان او نیز در ایران جاری بود و تا
 با مرور زمانی این بکنند است و آنگاه در ایجاد یا در اوقات خوشی مثل تولد پسر یا عروسی دختر یا از عیان توقع تعارف و
 عینکش دارند بلکه میگردد و عیان نیز با آب و خندام خوشی چون محاله میکنند مسلح اینکه تعارفات حدی معین ندارد
 سندی آن موقوف بمقدار بخل و بایه کم است و اقتدار رضی در حجاب و اسباب متفاوت است جمیع این اسباب متفاوت
 و منحصراً با جمیع بدترین امری بر اساس خلق است باشد اما در باب قوانین ملکی ایران قدیم که این نظر مراد خواهد بود
 ملکی باشد که وضع آنها بجهت سزای بیگاران بود و حفظ نفوس و اسرار مردم از ظلم و تعسف زیر دست از زبردست است
 بی ملاحظه میتوان که این نوع قوانین هرگز در ملکی که همیشه در تحت حاکمان مطلق و ناقداً مامور بوده اند وجود نداشته علی در تودار
 ذکر می توانیم مردم سید یا و ایران شده است ولی ملاحظه معلوم میشود که حکم یا دنا در ایام قدیم چنانکه درین ایام قانون
 مقرر ملک بوده است بعضی که چون ملکی از پادشاه صادر شد که بر خلاف عدل انصاف شد و مردم عیب و اذیتان
 بخاوند کند قصه از اخص و انبان جزیره در کتابت سبب از آن است مذکور است شاید است قوی بر بعضی از ناری و همچنین
 حرابهای سپیدی که از قدیم در اطراف حکمت اندوست است میشود که اهل ایلی ایران در روزگار پیشین مد فرفری و شهر با میسر نیستند
 و از قرار بکار گشت معلوم میشود در باب خدایا کل نباتات میسر افتد زیرا که گویند که گسائیکه اکل حیوان میکردند ایشانرا کرده
 میداشند و از همین کتابت نیز منقول است که در همان اوایل نیز قبایل متعدده در خیاام و سپاه چاور با زیست میکردند سبب
 حکومت آب و هوای ملک نیز این نوع زندگی موافق است زیرا که در روزگار سابق در غایت محرم میداشته اند از آنچه که
 شد اهل ایلی عظیم ایران معلوم میشود حالی از نوع ترقی نموده اند و امرای لشکر رعایت قواعد حقوق و جوامع میسر کرده اند
 لکن دلیل نیست که بتوان خیال کرد که گاهی با حکمت حکومتی یا با انصاف قانونی داشته اند در باب اطلاق و آداب اهل ایران
 چیزی در دست نیست موز چنین این کتابت بر احوال عامه را نمی نویسد و میتوان جمیع خلق را اقباس از سلاطین و صنادید
 ایشان کرد زیرا که سلاطین و امثال آنها در هر عصر و در هر ملک خود را از تکالیف عوام خلق آزار میدادند و معاف میگردیدند